

شرق و غرب  
کلمے اور اقوال



دکتر شہین مقدم صفیاری



شروع و غیرت  
کلمے اور اقوال

دکتر شہین مقدم صفیاری



اقبال اکادمی پاکستان

جملہ حقوق محفوظ ہیں

ISBN 969-416-259- 9

بہ کوشش و اہتمام :

محمد سبیل عمر رئیس اقبال اکادمی پاکستان

چھٹی منزل اکادمی بلاک ایوان اقبال ایجرٹن روڈ لاہور

Tel: 92-42-6314510

Fax: 92-42-6314496

Email: iqbalacd@lhr.comsats.net.pk

Website: www.allamaiqbal.com

۱۹۹۹ م

چاپ اول :

۵۰۰

تعداد :

۱۵۰ روپے پاکستانی

بیا :

۵ امریکی ڈالر

چاپخانہ طیب اقبال لاہور

چاپ :

محل فروش : ۱۱۶ میکلودرود لاہور فون : ۷۳۵۷۲۱۴

## فهرست مطالب

### پیشگفتار

- ۱ بخش اول: شرق در کلام اقبال
- ۵۹ فهرست منابع "شرق در کلام اقبال"
- ۷۱ بخش دوم: غرب در کلام اقبال
- ۱۳۱ فهرست منابع "غرب در کلام اقبال"



## پیشگفتار

سرکار خانم دکتر شهبندخت مقدم صفیاری برای اقبال شناسان فارسی و اردو نا شناسی نیستند - ایشان کتابی بنام "زنده رود" جناب آقای دکتر جاوید اقبال را جامه فارسی پوشانیده اند که چندی پیش توسط آکادمی اقبال پاکستان در چهار جلد بنام "جاویدان اقبال" منتشر گردیده است - خانم دکتر شهبندخت آثار اردوی مربوط به علامه اقبال اقبال شناس ممتاز جهان پاکستان جناب پروفیسور محمد منور از قبیل "غزل فارسی اقبال" "ایقان اقبال" "برهان اقبال" و "میزان اقبال" را بزبان فارسی بر گردانیده در زمینه اقبال شناسی به درجه اجتهاد و استناد رسیده اند مجموعه مقالات خود سرکار خانم نیز از طرف آکادمی اقبال چاپ گردانیده شده است -

در مورد انبماک بی شائبه ای که خانم دکتر شهبندخت در آغاز اقبال شناسی فارسی از خود بروز داده اند باید بگوییم: "آنچه که عیان است چه حاجت به بیان است" علاقه ایشان به ترویج و اشاعه زبان مورد پسند اقبال یعنی فارسی نیز منحصر بفرد بوده است ناگفته نماند که ایشان کتابی بزبان فارسی مبنی بر معرفی و زندگینامه مؤسس پاکستان قائد اعظم نیز بسلك نگارش در آورده اند - بيمورد نباشد اگر بگوییم که ایشان بمنزله پلی میان پاکستان و ایران هستند

سرکار خانم در دوران همکاری با آکادمی اقبال در مورد نزدیکتر و عمیقتر ساختن روابط میان پاکستان و ایران حتی دقیقه ای را هم نا مرعی نگذاشتند و همواره آکادمی اقبال را خانه خود شان پنداشتند - بنوبه خود آکادمی اقبال نیز جای ایشان را همیشه خالی می پندارد قرین انصاف نباشد اگر در اینجا شخصیتی را بخاطر نیا وریم که در موفقیت های بسیار در خشان سرکار خانم دکتر شهبندخت در زمینه اقبال شناسی و پاکستان شناسی نقش هسته ای را ایفا نمود - منظور مان از این شخصیت پشت پرده همسر گرامی سرکار خانم آقای دکتر علی اصغر صفیاری است که در بوجود آوردن انبیمه آثار ماندنی و فراموش



نشدنی مذکور در فوق یار و یاور ایشان بوده اند - الحق این سر و همسر در پیشبرد اقبال شناسی در ایران و پاکستان با خاطر جمع و بی شائبه غرضی شخصی با عشق و علاقه مفرطی بدون تمنای ستایش و پروای پاداشی به کار خود پرداختند و بوسیله اقبال روابط فرهنگی میان ایران و پاکستان را بیش از پیش محکمتر ساختند -

” شرق و غرب از دیدگاه اقبال “ مجموعه ایست از مقالات سرکار خانم دکتر شهبندخت - علامه اقبال در میان بزرگان از عصر حاضر بشمار می روند که بر دانشهای شرق و غرب تسلط کامل داشتند هویت فرهنگی تمدنی و سیاسی شرق و غرب را مورد مطالعه قرار دارند و راجع به مسائل هر دو با تدبر و تفکر عمیق و دلسوزی تمام حرف زدند و نه فقط درد های فرهنگ معاصر غرب را مورد تحلیل و تجزیه قرار دادند بلکه مسلمانان مشغول در جستجوی حیات نوین را بجای اینکه در برابر آب و تاب ظاهری خیره می شدند راه باز گشتن به اصل خویش و در عین حال استفاده کردن از محصولات فکر و نظر انتقادی فرهنگ معاصر غرب نشان دادند - بدون شائبه تردید اقبال در عصر حاضر هم بزرگترین جراح فرهنگ غرب و هم بزرگترین موید یکنوع رابطه تخیلی میان شرق و غرب است -

سرکار خانم دکتر شهبندخت مقدم صفیاری در این مقالات خود با استفاده از اشعار علامه اقبال و کتب دیگر پیرامون انیسه موضوعات بسبکی بسیار جالب و جذاب اظهار نظر فرموده اند و آکادمی اقبال با چاپ این کتاب مستطاب سعی نموده است که حلقه های اتصالی میان دو کشور برادر اسلامی ایران و پاکستان را از نو محکمتر بتواند و ناگسستنی تر گرداند تا بواسطه این رابطه فکر و دانش هر دو کشور بتوانند راه های تقویت و دوام همدیگر را مرتب هموار تر بسازند -

رئیس اقبال آکادمی پاکستان



## "بخش اول"

### "شرق در کلام اقبال"

شرق حق را دید و عالم را ندید      غرب در عالم خزید از حق رمید  
چشم بر حق باز کردن بندگیست      خویش را بی پرده دیدن زندگیست (۱)

در میان وجوه گونه گون اندیشه اقبال تفکرات اجتماعی او جای  
مخصوصی را اشغال می نماید.

اقبال در سخن خود درباره شرق مستقیم و بلاواسطه به توصیف یا توبیخ  
نمی پردازد بلکه اول نقش سازنده آن شرق روشنگر را یادآور می شود و سپس به  
مظلومی و محکومی و بی سیاسی شرقیان اشاره می کند و نظرات خود را به  
اجمال بیان کرد و آنگاه به پیام های ناصحانه خود خطاب به شرق و غرب اقدام  
می نماید.

در کلام اقبال شرق، خاور، عشق، وجدان، ایمان و عقل نورانی و ...  
اصطلاحات مترادفی هستند که جا به جا از آنها بهره می گیرد. او در جستجوی یک  
جامعه متعالی بنام "شرق" است که تصویری از آن را در ذهن خویش ترسیم نموده  
است. شاید شرق ایده آل با شرق واقع گرایانه وی و یا در برخی دوران های تحول  
فکری او متفاوت باشد. اما آنچه از لحاظ جغرافیایی و جامعه شناسی جدید  
مهم بوده و جامعه شناسان بزرگ با توجه به اهمیت خاص با این موضوع برخورد  
کرده اند. این است:

به کجا شرق می گویند؟ و راستی "مشرق" چیست؟ واقعیتی فرهنگی -  
تاریخی، یا مفهومی جغرافیایی است - آیا مشرق همان تجلیگاه تاریخی ادیان



است؟ یا بخشی از کشورهای توسعه نیافته قرن حاضر؟ یا شاید تمامی سرزمین‌هایی که بر آنها نام خاور دور، خاور نزدیک و خاورمیانه نهاده‌اند! حقیقت آن است که تاریخچه و تعریف دقیقی از این واژه در دست نیست. محققان بر این معتقد هستند که این واژه جدید است، و در دوران گذشته برخورد و کشمکش اروپا با امپراطوری عثمانی در قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی رواج یافته است و از آن زمان مشرق زمین شامل آسیا، آفریقای شمالی، خاور دور، خاور نزدیک و میانه بوده است و نزد اروپاییان به صورت یک واحد سیاسی و اجتماعی یگانه نگریسته شده است.

در مقاله "غربزدگی و شرق شناسی وارونه" (۲) آمده:

غرب ستیزان خواسته یا ناخواسته حضور غرب را به عنوان فرهنگ مرجع پذیرفته و یا چنگ زدن به ابزار و وسایل شرق شناسی کوشیده‌اند تا هویت ملی و دینی و قومی خود را دریابند. پیروان شرق شناسی و ارونه در رویارویی با نابسامانی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جوامع خود چه بسیار به بزرگداشت عظمت گذشته پرداخته و چه بسا افکار آنان به صورت یک جنبش اجتماعی ستیزه‌گر جلوه گر شده است.

هم هنر هم دین ز خاک خاور است	رشک گردون خاک پاک خاور است
وا نمودیم آنچه بود اندر حجاب	آفتاب از ما و ما از آفتاب
هر صدف را گوهر از نیشان ما است	شوکت هر بحر از طوفان ما است
فکر ما جویای اسرار وجود	زد نخستین زخمه برتار وجود
داشتیم اندر میان سینه‌داغ	بر سر راهی نهادیم این چراغ (۳)

پس از استناد به این شعر اقبال آمده است: "شرق شناسی و ارونه" به بیانی



دیگر همه چالشی است در عرصه "دگرشناسی" و هم کوششی در گسترده خودشناسی.

گروهی دربارهٔ واژهٔ شرق معتقدند که حقیقت الهی شرق نخست در سایه تفکر "جهان اندیشی یونانی" در هاله "خدااندیشی" قرون وسطی و آنگاه در حجاب "خود (من) اندیشی" عصر جدید قرار گرفته است و بدین سان "شرق" و حقیقت آن پنهان مانده است. (۴)

هیچ تیری Hentsch-Thierry در کتاب خود بنام "مشرق زمین تخیلی" (۵)

می نویسد:

"تضاد و تقابل مشرق زمین و مغرب زمین یک مفهوم تازه است و از به قدرت رسیدن امپراطوری عثمانی در قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی مشرق برای اروپاییان به صورت یک واحد سیاسی و اجتماعی درآمد."

دسته‌ای شرق را لب لباب کتاب‌های آسمانی و وحی الهی می دانند (۶). اقبال طلوع شرق و صفای روح آن را می خواهد و بر "خودی" تکیه می کند. در عرفان اسلامی معنی بیخودی و از خود بیگانگی آمده است با این تفاوت که مقصود عارفان از بیخودی و از خود بیگانه شدن بیشتر تکیه بر شخصیت فردی و معنوی آدمی بود. اما در مفهوم گسترده آن علاوه بر جنبه فردی، جوانب اجتماعی آن نیز مورد توجه قرار می گیرد.

اقبال گوید: "این درست نیست که خود را هیچ انگاریم و اعتماد به نفس خود را از دست بدهیم. او آرزو می کند روح تابناک دوباره به کالبد نیمه جان مشرق دمیده شود و از خدا می خواهد."

آن جنون ذوفنون او را بده

صبح فردا از گریبانش برآر (۷)

باز جذب اندرون او را بده

شرق را کن از وجودش استوار



درباره مفهوم شرق و غرب سخنی داشتم با دکتر منوچهر خدایار محبتی (۸) که چون با موضوع این مقاله متناسب است گفتار ایشان را در این جا به ضمیمه می آورم:

"تقسیم زمین به شرق و غرب از زمانی به نظر میرسد که اقوام هند و ایرانی - اروپایی در آسیای میانه به یکدیگر نزدیک بوده و این امر با برداشت فلسفی آنان در جهان بینی ارتباط داشته است.

آرمان تحول و دگرگونی پذیری در اوستای کهن یا فلسفه مزدایی، مردمان را در هفت بخش به ترتیب زیر قرار می دهد که با همان روش یکی پس از دیگری در زمین یافت شده اند که عبارتند از:

نژادهای: سیاه، قهوه‌ای، زیتونی، خاکستری، زرد، سفید و درخشان.

پیروان این دبستان خود را ششمین بخش آن در روی زمین می شناسند که مراد همان نژاد سفید است که پس از زرد پوستان قرار دارد. سفید مردمان باید در رشد خود بکوشند تا از "بهتر" به "بهترین" برسند یعنی: به مرحله‌ی نژاد درخشان راه یابند که هفتمین و کامل ترین نژاد است.

در این باور داشت اگر آدمی به سوی شرق سیر کند: روبروی خورشید قرار می گیرد، نور آن موجب تیرگی رنگ بشر می گردد و پس گرد می کند. ولی اگر به دنبال خورشید حرکت کند و به سوی مغرب برود، این روش موجب نورانیت پیشرفت او می شود. یعنی: آدمی باید به دنبال خورشید برود و در جهت حرکت آن پیروی کند ولی در برابر آن قرار نگیرد.

نور خورشید به انسان رشد می دهد و استعداد های والای او را آشکار می سازد، در نتیجه تمدن به سوی باختر می رود". (۹)

در آیین مانوی دو اصل خیر و شر در دو ناحیه معین قرار دارد. نور در شمال و ظلمت در جنوب است. نیکی به عالم بالا می رود و از سمت مشرق و



مغرب و شمال بیکران است. بدی به سمت پایین گسترش دارد و فقط در جنوب بی انتها است. (۹ مکرر)

سپس خدایار محبّی علاوه می کند: یادآوری مذکور این نکته را می تواند روشن سازد که امکان دارد این باور داشت بیشتر از آن مردمان آریایی از بخش ایرانی - اروپایی آن است و تنها در انحصار آرمان مزدایی نباشد.

باتوجه به این امر که توجیه این مسأله ممکن است در میان این دو قوم نیز با یکدیگر متفاوت باشد. به طور مثال مهاجرت هند و ایرانیان به سوی شرق است. کوچ ایرانیان از آسیای میانه به سوی مغرب و دور زدن اقوام ماد و پارس از شمال دریای قزوین به غرب ایران کنونی است. از طرفی دیگر اقوامی دیگر از آریایی از همین نقطه مذکور به سوی اروپا مهاجرت کرده اند، و هر چه از شرق این قاره به غرب آن نزدیکتر شویم نمونه های خود برتر بینی را در نژاد سفید بهتر مشاهده می کنیم.

حق آرمان اوستایی در این است که از قانون تحوّل پیروی می کند و طرفدار یاری برای پیشرفت بشر است. عیب آن در این است که پایه ای از نژاد گرایی بر بنیاد رنگ برقرار می سازد که درست نیست. ارزش آدمی در بهسازی منش اوست که خود را نیکو بسازد و دیگران را برای بهبودی آماده کند و نه در نژاد و رنگ و نام های قومی و ملی و به قول اقبال:

جوهر ما با مقامی بسته نیست	باده تندش به جا می بسته نیست
هندی و چینی سفال جام ماست	رومی و شامی گل اندام ماست
قلب ما از هند و روم و شام نیست	مرز و بوم او به جز اسلام نیست (۱۰)
مسلم استی دل به اقلیمی مبند	گم مشو اندر جهان چون و چند



در کتاب مذکور آناهتیا شخصیتی نمایان دارد که اشراقات قلبی او در آن جا مورد گفتگو الهامی قرار می گیرد. از نظر آن کتاب بشر باید بیابان های زمین را آبادان سازد و آنرا به بهشت تبدیل کند تا برای نیکوکاران مقیم در آن جایگاهی فرخنده باشد.

اقبال با حکمت شرق آشناست، یعنی حکمتی که مبتنی بر اشراق و کشف و ذوق باشد. هانری کوربن خاورشناس فرانسوی می نویسد (۱۱):  
اینک مقصود از حکمت اشراق یا "شرق" حکمتی است براساس اشراق که مصدر باب چهارم ثلاثی مزید فیه فعل ثلاثی مجرد (شرق) است.

به منزله اصل و سرچشمه این حکمت و در یک حال به معنی متعدی "کشف" و "اظهار" و هم مترادف با "شروق" به معنی لازم "انکشاف" و "ظهور" نور وجود می باشد. لفظ اشراق همانطور که در عالم محسوس دلالت دارد بر فروغ بامدادی و لحظه ای که در آن سپیده صبحگاهی در نخستین پرتو خورشید پدید می آید، در آسمان معقول جان نیز دلالت دارد بر آنی که در آن نور مجرد معرفت به پیدایش می گراید. و نیز حکمت اشراق را عبارت از حکمت مشرقیان می توان دانست. و معنی اصطلاحی الفاظ است که به مجازی تاویل گردیده است. زیرا این مشرقیان نه فقط از اهل شرق یعنی کسانی هستند که از لحاظ جغرافیایی در مشرق زمین قرار گرفته اند بلکه ضمناً از اهل اشراق یعنی اشخاصی که سرچشمه حکمت آنها اشراق نور مجرد معنوی است. و همین است که آنها را به عنوان مشرقی و اشراقی مشرف می سازد و نیز در همین است مراد از "اصل مشرق" بر معنی خاص لفظ و اینجا است که اقبال گوید: "زنده باد افرنگی مشرق شناس"

حکمت مشرقیان نیز مانند حکمت اشراقیان چیزی جز نتیجه مکاشفه ذوقی و مشاهده وجدانی و ظهور و لمعان حضوری و تجلی و فیضان اشراقی انوار عقلی بر نفوس، در حال تجرد و وارستگی آنها از علایق مادی نیست و نیز



شارحین به تکرار گفته اند، که مشرقیان حافظ این حکمت اشراقی هستند.

تیز بین و پخته کار و سخت کوش از نگاه شان فرنگ اندر خروش (۱۲)

پروفسور آربری می گوید: (۱۳) "اقبال یکی از عارفان نام آور روزگار ما می باشد، وی به همان راهی می رود که عارفان پیشین رفته اند. زیرا در آثار عرفانی مشرق و اشراق کنایه از طلوع و روشنی و جلوه گری آفتاب حقیقت و مقام قرب حقیقت است و غرب کنایه از تاریکی و غروب آفتاب حقیقت و دور افتادن از حق و حقیقت و فرورفتن در ظلمت است. به این اعتبار از نظر عرفاء مشرق مظهر بینش عرفانی و دینی و توجه به باطن و دل و صفا و روشنی، و مغرب مقام عقل و استدلال است.

با نشئه درویشی در ساز و دمام زن

چون پخته شوی خود را بر سلطنت جم زن (۱۴)

ادوارد سعید نویسنده فلسطینی در کتاب خود بنام شرق شناسی می نویسد: (۱۵) "سیستمی از بازشناسی نموده‌ها (Representations) که توسط چند نیرو قوام یافته و شرق را به درون دانش و آگاهی غربی ... وارد کرده است." سعید به بررسی جهان بینی شرق شناسی اشاره می کند و عقیده دارد که میان سرشت و فرهنگ و مردمان شرق و غرب تفاوت های بنیادی موجود است و بر همین اساس در نوشته ها و پیام های شرق شناسان یک جغرافیای تخیلی مشاهده می شود که در حقیقت ساخته و پرداخته آنان می باشد و در فراینده رویارویی های فرهنگی به وجود آمده است.



آنه ماری شیمل در کتاب اقبال شاعر و فیلسوف پیام آور می نویسد: (۱۶)  
 "اقبال عالمی مدرس و فیلسوفی متبحر است و کتاب "احیاء فکر دینی در اسلام"  
 او نشاندهنده آگاهی وسیعی است که به فلسفه اروپایی دارد. اقبال در روشن  
 نمودن مواضع مسلمانان تا حدی از فلسفه اروپایی بهره گرفته است. لیک باید  
 دانست که انتقاد به "فیلسوفان" شاخص جریان فکری معنی در تاریخ تفکر  
 اسلامی بوده است. مسلمانان متعصب به فلاسفه پیشین که تحت تاثیر فلسفه  
 یونانی قرار داشتند به خاطر آموزه هایشان از جمله اعتقاد داشتن به قدیم بودن  
 جهان، حمله می بردند. در حقیقت اینان متفکرانی تھی از عشق اند که معتقدند با  
 عقل به اسرار جهان می توان پی برد.

عقل خودبین دگر و عقل جهان بین دگر است

بال بلبل دگر و بازوی شاهین دگر است (۱۷)

اقبال آن جا که قصد ثبت نمودن معارضه میان عشق سازنده و عقل پاره  
 کننده را دارد، از تصاویر و تصوراتی که عارفان پیشین به آن رسیده اند سود  
 می جوید همچنان که صوفی (عارف) برای او آیینه تمام نمای عاشق حقیقی  
 می شود.

عقل او را سوی جلوت می کشد	عشق او را سوی خلوت می کشد
عشق هم خاکستر و هم اخگر است	کار او از دین و دانش برتر است
عشق سلطان است و برهان مبین	هر دو عالم عشق را زیر نگین (۱۸)

عشق آدمی را به طرف خداوند شوق می دهد. برای آن کس که طالب حق



است عشق دلبر و معشوق او خدا است، در زندگی شریعت عشق است و مفهوم این تهذیب انسان و دین هم عشق است. دین عامتان شنیدنی و دین عارفان دیدنی می باشد.

مؤمن از عشق است و عشق از مؤمن است

عشق را ناممکن ما ممکن است

عقل سفاک است و او سفاک تر

پرپاک تر، چالاک تر، بی باک تر

عقل را سرمایه از بیم و شک است

عشق را عزم و یقین لاینفک است

عشق را آرام جان حریت است

نآقه اش را ساربان حریت است (۱۹)

صادق جلال العظم درباره نظریه ادوارد سعید چنین می گوید: (۲۰) "گرایش

به جدا کردن "خود" از دیگری یا "ما" و "آنها" گرایشی همه گیر در میان تمام

فرهنگ ها می باشد. اگر اروپایی با تفاخر به ماشین صنعت و دستاوردهای

ساختگی خودشان به سرزنش غیر اروپایی پرداخته "ما" شرقیان نیز با توسل به

دیدگاهی عرفانی "شرق" را یگانه سرچشمه معنویت و انسانیت و اصالت دانسته

و پیشرفت های مادی غرب را نادیده می انگاریم و این جا است که ما هم

جغرافیای خیالی می سازیم و به تفرقه میان شرق و غرب دامن می زنیم." اقبال

چه خوب گفته است:

درویش خداست نه شرقی نه غربی

گهر تیرا نه دلی نه صفاهان نه سمرقند (۲۱)

ترجمه : درویش مست خدا نه شرقی و نه غربی است - خانه تو نه در دهلی، نه در اصفهان و نه در سمرقند است.

اقبال یکی از نوا در فیلسوفان و عارفان است که در دامان فرهنگ پُربار اسلامی تربیت شده است. سخنان نغز و پیام های ارزنده وی مظهر است از کوشش یک مسلمان متعهد برای ساختن دنیایی متعالی و پربار و یا "مدینه فاضله مسلمین" آنچه باید گفته شود این که اقبال در تمام طول زندگی سراسر مبارزه خود چه آن زمان که رساله دکتری خود را درباره ماوراءالطبیعه انتخاب نمود (۲۲). و چه آنگاه که مرید مولانا جلال الدین شد، و این پیر روشن ضمیر خضر وار دست او را گرفت و به ساحل عشق و ایمان رساند.

مطرب، غزلی بیتی از مرشد روم آور      تاغوطه زند جانم در آتش تبریزی (۲۳)

و چه وقتی که با همه کاستی ها و فزونی ها حافظ شیرازی را سرمشق ساخت.

عجب مدار ز سر مستیم که پیر مغان      قبای رندی حافظ بقامت من دوخت

و آن روز که بر مزار نظام الدین اولیاء (۲۴) زانو زده و نیز در کلام منظوم و منشور خویش از بزرگان ادب و عرفان و اشراق همچون خواجه عبدالله انصاری، حلاج، فریدالرین گنج شکر، معین الدین چشتی، داتا گنج بخش، (۲۵) غالب و عطار و ابوسعید، عراقی و نظیری، امیر خسرو دهلوی و بابافغانی و عرفی، عبدالقادر، بیدل و سنایی و سعدی و... یاد کرد و "پیام مشرق"، (۲۶) خویش را در جواب دیوان شرقی غربی "گوته" شاعر آلمانی سرود:



آن قتیل شیوه های پهلوی	پیر مغرب شاعر آلمانوی
دار مشرق را سلامی از فرنگ	بست نقش شاهدان شوخ و شنگ
ماه تابی ریختم بر شام شرق	در جوابش گفته ام پیغام شرق
شعله من از دم پیران شرق (۲۷)	او ز افرنگی جوانان مثل برق

همه سعی او احیای ارزش های اسلامی دنیای نظام زندگی مبنی بر عرفان اسلامی بود. و همواره بر این اهتمام مبادرت ورزیده است که میان ایمان به مبدء عالم و تعالیم آسمانی از یک سو و دستاوردهای علمی و عقلی بشر از سوی دیگر رابطه برقرار نماید و بدین وسیله میان عشق مجازی و عشق معنوی "عشق از عقل فسون پیشه جگرددار تراست" پیوند برقرار نماید تا بدین ترتیب میان دل های مؤمنان و تعقل دانشمندان وصلی ایجاد نماید.

در گفته های اقبال عشق پویا و خلاق در برابر عقل قرار دارد. ناگفته نماند که عقل از دیدگاه اقبال صرفاً دارای کیفیت منفی نمی باشد و برای حفظ جهان ضروری است. عقل اجازه ندارد به اندرون مقدس راه یابد. با احتیاط گام بر می دارد، با وسواس عمل می کند، به گذشته می اندیشد و در دست نوشته های کهن تفحص می کند، در اعماق ناآگاه منشاء خود به پژوهش مشغول می شود و تکیه گاه و دلیل و برهان می جوید. این جاست مانند ابلیس که در گل آدم جرته الهی را نشاخت و فقط ماده را دید خصلت شیطانی پیدا می کند. بنابراین چنین عقل از خود جدا شده ای جهان را ویران می سازد.

"عشق تمام مصطفی، عقل تمام بولهب (۲۸)

او گوید: "باید عشق شرقی و زیرکی غربی را باهم آمیخت تا واقعیت



غرب و حقیقت شرق را یگانه کرد و اگر عقل همراه با عشق در ارتباط پر ثمر تجزیه و ترکیب یعنی شناخت دقیق و جاذبه عاشقانه قرار گیرد می تواند جهان را به بهشت تبدیل کند.

غربیان را زیرکی ساز حیات	شرقیان را عشق راز کائنات
زیرکی از عشق گردد حق شناس	کار عشق از زیرکی محکم اساس
عشق چون با زیرکی هم برشود	نقشبند عالم دیگر شود
خیز و نقش عالم دیگر بنه	عشق را با زیرکی آمیزده
سوز و مستی را مجو از تاکشان	عصر دیگر نیست در افلاکشان
زندگی را سوز و ساز از نارتست	عالم نو آفریدن کارتست (۲۹)

اقبال فرزانه‌ای است دارای اندیشه‌های عمیق عرفانی و عواطف ژرف انسانی، عارفی مسلمان است که کمال انسان را در صفلی روح می داند نه در پیشرفت علوم تجربی. مخالفت او با تصوّف در یک زمان نه در همه ایام و در بعضی موضوعات نه همه مسائل مانند، ترک دنیا، عزلت و گوشه گیری، جمودی و بی تحرکی می باشد و اگر اندکی غور نماییم شاید بتوان اقبال را اقبال صوفی، متصوّف، ضد تصوّفی بنامیم که برازنده اوست.

دفتر صوفی سواد و حرف نیست	جزدل اسپید مثل برف نیست
زاد دانشمند آثار قلم	زاد صوفی چیست؟ آثار قدم (۳۰)

باید گفت در کلام اقبال کلمات مشرق و اشراق و خاور، عشق و عقل و وجدان و ایمان و عرفان و اصطلاحات این چنینی، بیشتر به معنای نور و



روشنایی به کار رفته است.

من بنده آزادم عشق است امام من

عشق است امام من عقل است غلام من (۳۱)

عرفان اقبال نه تابع تصوّف هندی و نه پیرو تحجر مذهبی است، بلکه تابع عرفان قرآنی می باشد و ادعاهای او درباره انسان، خدا و جهان مانند اندیشه های سیاسی و اجتماعی او همه و همه مشتق از قرآن است و آنچه در نوشته های خود آورده استنباطی از قرآن است و هر جا سخن از انسان شرقی و پیام مشرق است، هدف و مقصد معنویت شرق، عرفان شرق و کنایه از اسلام راستین است. اگر غربیان و پیروان آنان در شرق دست از اغراق شخصی برداشته و از روی صداقت با اسلام و به خصوص جنبه های عرفانی و معنوی و اشراقی آن آشنا شوند، مسلماً هرگز نسبت به آن نمی توانند بی اعتنا بمانند. زیرا فرهنگ دینی و معنوی اسلام با ارزش های اصیل آن در مقابل فرهنگ بی محتوای خالی از معنویت غرب جلوه و شکوفایی خاصی دارد. عرفان قرآنی تقدیر آسمانی را که در آن انسان نقشی ندارد به تقدیر انسانی بدل نموده است. انسان او باید زمان را به حرکت درآورده و چه خوب بود که پیر تو عرفان شرقی بردل های غربی می نشست.

مولانا مودودی مسلمان معتقدی که در واپسین روزهای حیات اقبال در مورد مسائل قرآنی و تفسیرها با او همکاری داشت می گوید: "بر آنچه اقبال می اندیشید از قرآن گرفته شده بود، من عالمی را نمی شناسم که مانند اقبال این حقوقدان، دکتر و استاد فلسفه چنین در قرآن غرق شود و به آن عمل کند، او در قرآن تا حد فنا رسیده بود."

در عرفان ایرانی تمثیل "در جستجوی شرق" به سیر و سلوک در راه



حقیقت اطلاق می گردد و شرق مزبور به هفت اقلیم جغرافیایی محدود نمی شود، بلکه این شرق مکانی مثالی فراسوی هفت اقلیم است که آن را اقلیم هشتم می نامند. بنا بر عقیده سهروردی اقلیم هشتم در منتهی الیه و رای اقلیم قرار گرفته و تنها صعود روح به آن مرتبه امکان پذیر می باشد. کسی که به اقلیم هشتم مسافرت کند طی طریق جغرافیایی نکرده بلکه ساکن اینجا و آنجا و همه جا می شود و وسیله سفر او شهود و بصیرت و بینش اوست. به نظر سهروردی فقط صاحب کمالات و معرفت و سالکی که به مقام شوق و ذوق و حال رسیده و از تعلقات آزاده شده است، به این اقلیم راه می یابد.

و اقبال سالک در قطعه "به حضور شاه شهید افغان" چنین می سراید:

خاکی و از نوریان پاکیزه تر      از مقام فقر و شاهی با خبر  
در نگاهش روزگار شرق و غرب      حکمت او راز دار شرق و غرب (۳۲)

گروهی دیدگاه اقبال درباره شرق را این طور توجیه می کنند: "مراد از شرق در کلام اقبال همه سوزها و سازها و فرهنگها و تمدن ها و در نهایت فرهنگ و تمدن ایران و هند و ... می باشد.

راستی این فرهنگها که ریشه هایش در دور دست تاریخ از اسطوره های درهم پیچیده و زیبانشآت گرفته و طعم و رنگی مخصوص به خود دارد، چگونه می تواند با فرهنگ اروپا و ... یک کاسه شود؟

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما      ای جوانان عجم جان من و جان شما  
فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق      پاره لعلی که دارم از بدخشان شما (۳۳)



اقبال همه واقعیت‌ها را از شرق می‌داند و فرهنگ، تهذیب و تمدن اسلام برای او شرق ایده‌آل است.

خیز و از کار امم بگشا گره      نشئه افرونگ را از سربنه  
نقشی از جمعیت خاور فکن      و استان خود را زدست اهرمن (۳۴)

در کلام اقبال گاهی شرق به معنای تمام قاره آسیا آمده است.

سوز و ساز و درد و داغ از آسیاست      هم شراب و هم ایاغ از آسیاست  
عشق را ما دلبری آموختیم      شیوه آدم‌گری آموختیم (۳۵)

گفته‌های اقبال درباره شرق و فرهنگ آن بسیار است، رویهمرفته او می‌کوشد. خوب و بد شرق و غرب هر دو را ببیند. او از دستاویزهای اروپا خواهان در برانگیختن به اروپایی‌گری یاد می‌کند. از معنی تهذیب و تمدن سخن می‌گوید و به این نتیجه می‌رسد که تمدن چیز تازه‌ای نیست و خواست اروپا نمی‌باشد بلکه پیامبران از شرق برخاسته و آئین‌هایی آوردند که هر کدام مایه آسایش جهانیان بوده. و اشاره می‌کند آیا سرزمین که پیامبران از آنجا برخاسته‌اند بی‌بهره از تمدن بوده است؟ اگر مقصود از تمدن ابزار زندگی است صدها بلکه هزاران سال پیش از این هم تمدن وجود داشته است. آیا همه علوم را می‌توان سودمند دانست؟ هدف اروپا ربودن دارایی شرق است و برای این کار علم و تمدن را دستاویزی برتفوق و برتری خود ساخته‌اند.

ویل دورانت مؤرخ و محقق صاحب نام در کتاب شرق زمین گاهواره تمدن می‌آورد: (۳۶) "اگر هنرها و فنونی را که از شرق به غرب رفته‌اند یا مطابق



دانش محدود کنونی ما، نخستین بار در مشرق زمین پدید آمده‌اند بر شماریم، در این میان در می‌یابیم که بی‌عمد و جهد پیکره‌ای از تمام تمدن بشری به میان نهاده‌ایم.

نخستین عنصر تمدن کار است. کشتکاری و صنعت کاری، حمل و نقل و دادوستد در مصر به قدیمترین شیوه کشاورزی و آبیاری برمی‌خوریم، صنایع دستی و مهندسی در مصر، چرخ گوزه‌گری و چرخ ارابه در عیلام، پارچه‌کنانی و شیشه در مصر و ابریشم و باروت در چین ساخته شد و...

دومین عصر تمدن حکومت است و آن سازمانی است برای انتظام حیات فردی و زندگی جمعی، نخستین اجتماعات روستایی در هند و نخستین حکومت‌های شهری در سومرو آشور برپا شدند و داریوش با ارتش و دستگاه چاپاری خود یکی از منظم‌ترین حکومت‌های جهان را برپا داشت.

سومین عنصر اخلاق است، آداب و رسوم وجدان و نیکوکاری و اخلاق قانونی ... حتی امروز هم خاور می‌تواند آداب شایسته‌ای به غرب تند و بی‌شکیب بیاموزد.

چهارمین عنصر تمدن دین است. ... اعتقاد به عواملی در ورای طبیعت و ... رستگاری بشر در مشرق زمین پرورده شد.

پنجم عنصر تمدن علم است. روشن دیدن، به دقت ثبت کردن، بی‌غرضانه سنجیدن عنصر حساب و هندسه و گاه شماری را بنیان نهاد. کاهنان و پزشکان مصری طبابت می‌کردند. بابل اختران را مورد تحقیق قرارداد و برای منطقه البروج تقسیماتی شناخت. هند اعداد ساده و ارقام اعشاری به اعراب رسانید.

ششمین عنصر تمدن فلسفه است، تلاش برای تحصیل جهان بینی و این جستجوها پیش از آنکه در اروپا روی نماید در مشرق زمین رخ داد. هندوان با منطق شناسی و شناخت شناسی بازی کردند، هند فلسفه را در دین غرق کرد.



هفتمین عنصر تمدن، ادب است. انتقال زبان، تربیت جوانان، ظهور و تکامل خط آفرینش شعر و نمایش - کتابت در آسیا پدید آمد، الفبا و کاغذ و مرکب در مصر، چاپ در چین، بابلیان دستور زبان و کتاب لغات نوشتند و کتابخانه ساختند. و پیش از آکادمی افلاطون در یونان، هندیان به تأسیس دانشگاه پرداختند. آشوریان گزارش نویسی را به صورت تاریخ نویسی درآوردند و مصریان تاریخ را به حماسه تبدیل کردند و بسیاری از قصه ها که هنوز برای کودکان سرگرم کننده است از میراث های هند کهن به شمار می رود.

هشتمین عنصر تمدن هنر است. آراستن حیات با رنگ و وزن و صورت های خوشایند. مصر و سومر و هند و چین و ژاپن و چین است برخی از عناصر تمدن و بخشی از میراث شرقی مغرب زمین.

روی سخن اقبال بیشتر با شرق مسلمان است و گوید: "با توکل به خداوند و توسل به اسلام راستین و پاک کردن آن از خرافات باید مقام خویش را که شایسته آن هستیم کسب کنیم. او درس غیرت و مردانگی و آزادگی به همه زنان و مردان می دهد و همچنین دوری جستن از آلودگی ها را زیرا بدین وسیله قادر خواهیم بود هویت ملی و دینی و قومی خود را حفظ نماییم. او مسلمانان را به فراگیری دانش و صنعت غرب که وسیله ای برای پیشرفت می باشد تشویق می نماید، او حتی تکنولوژی را مسلمان زاده می خواند و گوید:

حکمت اشیاء فرنگی زاد نیست

اصل او جز لذت ایجاد نیست

نیک اگر بینی مسلمان زاده است

این گهر از دست ما افتاده است

این پری از شیشه اسلاف ماست

باز صیدش کن که او از قاف ماست (۳۷)



مغرب زمین با بهره گیری از پیشرفت و تمدن مسلمین گام های ترقی را باستانی هر چه سریع طی کرد و دانشمندان آنان با مطالعه در آثار دانشمندان اسلامی بر انبوه معلومات خویش افزودند.

دین مقبول در غرب یعنی مسیحیت نیز از شرق سربرآورد و مردمان ستاره ای را دیند که در مشرق درخشید. (Bible بایبل) حتی واژگان فراوانی از زبان فارسی و عربی امروزه در غرب استفاده می شود. (۳۸) می توانیم بگوییم اقبال نه تنها، دین را با فلسفه آمیخته، بلکه جامعه شناسی را از ایده آل ها و ارزش ها جدا نمی سازد، در حالی که از طریق بینش فلسفی در جستجوی سازمان اجتماعی مطلوب و سعادت مندی بنام شرق است که همه چیز را یک جا جمع داشته باشد. هر جامعه ای برای حفظ سلامت و ادامه حیات خود نیاز به دفع قوانین و اجرای آن دارد. قوانین دستاورد بشر به خاطر اختلاف عقاید و آراء و اغراض و تفکرات گوناگون در زمانهای مختلف یکدیگر را نسخ کرده و فقط قوانین الهی است که خداوند واضع آن است و براساس فطرت بشر برای تمام قرون و اعصار تشریح شده اند و از آن جا که خداوند بصیر و علیم و حکیم و خالق کل هستی و مبری از لغزش و اشتباهند، پس بهتر آن است که ارزش های متعالی اسلام را نادیده نگیریم. و بدانیم که بیشتر دانشمندان اروپایی ریشه تمدنشان را از اسلام گرفته اند. پرفسور آربری A.J. Arberry گوید: "اروپا در طی قرن ها نظر مساعدی نسبت به اسلام نداشت. به این سبب از توجه به کارهای مثبت و تمدن مسلمانان چشم پوشی شد. (۳۹)

چه عصار است این که دین فریادی اوست

هزاران بند در آزادی اوست

ز روی آدمیت رنگ و نم برد

غلط نقشی که از بهزادی اوست (۴۰)



اقبال مفهوم علمی انسان را نادیده نمی گیرد زیرا می داند که انسان شرقی را جنبش و تحرکی لازم است تا او را از فقر و بزرگی برهاند.

و لله المشرق و المغرب فاینما تولو فثم وجه الله .... (۴۱)

یعنی "امر خدا است شرق و غرب پس هر کجا روی آوری پس آنجا وجه

خدا است"

و اقبال گوید:

"هر ملک ملک ماست که ملک خدای ماست" (۴۲)

اقبال سعی کرد در جان خاور سوزکهن را دوباره برانگیزد و برای نیل به این

هدف گلشن راز جدید را در جواب گلشن راز شیخ محمود شبستری سرود:

ز جان خاوران سوزکهن رفت	دمش وا ماند و جان او ز تن رفت
چو تصویری که بی تار نفس زیست	نمی داند که ذوق زندگی چیست
دلش از مدعا بیگانه گردید	می او از نوا بیگانه گردید
بطرز دیگر از مقصود گفتم	جواب نامه محمود گفتم
گشودم از رخ معنی نقابی	بسه دست ذره دادم آفتابی
مرا ذوق خودی چون انگبین است	چه گویم واردات من همین است
نخستین کیف او را آزمودم	دگر بر خاوران قسمت نمودم (۴۳)

وقتی در نوشته های اقبال غور و تفحص می کنیم آن چه بیشتر جلب نظر

می کند کلام محکم و قاطع اقبال است که آدمیان را به تطهیر فکر و شدت عمل

تشویق می کند.



اقبال در جاویدنامه عالی ترین معانی دقیق و عمیق عرفانی را می گشاید،  
مقام آدم را به او می نمایاند و در عین حال نقطه نظرای خویش را بیان می کند.

در دو عالم هر کجا آثار عشق      ابن آدم سرّی از اسرار عشق  
کوکب بی شرق و غرب و بی فروغ      در مدارش بی شمال و بی جنوب  
برتر از گردون مقام آدم است      اصل تهذیب احترام آدم است (۴۴)

اقبال چهارمین مجموعه شعر خود را "زبور عجم" نامید. این دیوان  
مشمول بر غزلیات و دو مثنوی یعنی گلشن راز جدید و بندگی نامه است. قدرت و  
تسلط اقبال در زبان فارسی و عمق مطالعه او در فکر و طرز بیان شعراء و عرفا و  
متصوفین بزرگ ایرانی مانند: مولوی، حافظ، شیخ محمود شبستری و... در این  
مجموعه کاملاً مشهود است:

به سواد دیده تر نظر آفریده ام من

به ضمیر تو جهانی دگر آفریده ام من

همه خاوران بخوابی که نهان ز چشم انجم

به سرود زندگانی سحر آفریده ام من (۴۵)

او ملل مشرق به خصوص مسلمین عالم را پیام بیداری و حیات تازه  
می بخشد و از خود باختگی و بیخودی می رهااند:

خاور همه مانند غبار سر راهی است      یک ناله خاموش اثر باخته آهی است  
هر ذره این خاک گره خورده نگاهی است      از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز

از خواب گران خیز، خواب گران، خواب گران خیز (۴۶)

از خواب گران خیز



راستی شرق در برابر چه چیزی و چه پدیده ای خود را باخت! و از خود بیگانه شد و در خواب خرگوشی فرورفت؟ "خودی" شرق چه بود؟ و هویت و شخصیت آن چیست؟ تهی کننده شرق چه چیز بود؟ و در برابر چه چیزی شرق شخصیت خویش را باخت و آنرا "خودی" پنداشت و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا کرد!

در حقیقت باید گفت اولین شاخصه های تمدن از شرق سربرآورد و باید و آنچه که آدمیان از تمدن به یادگار دارند، به حقیقت از موارث شرق میانه است. از گذشته های دور تمدن کلاه، آشور، بابل، سومر، عیلام و... در تاریخ درخشیدند. بنا به اعتقاد ایرانیان شرق و غرب جغرافیایی صرفاً به محل طلوع و غروب خورشید اطلاق نمی شود، بلکه شرق مساحتی است که خورشید معرفت و وجود در آن طلوع می کند و غرب محل غروب نور است. بدین سبب شرقیان ساکنین یک محل جغرافیایی خاص نیستند بلکه کسانی می باشند که خورشید معرفت بر آن ها تابنده و در هر کجا باشند، اهل شرقند. بنابراین باور لفظ شرقی به ملت یا قوم و فرهنگ خاصی اطلاق نمی شود، بلکه شرق مساحتی از مراتب وجود است و هر کسی امکان سیر و سلوک در شرق معرفتی را می تواند داشته باشد و به نژاد و خون و خاک خاصی تعلق نمی گیرد.

در اصطلاح مورخان و باستان شناسان منطقه "هلال اخضر" جلوه های عالی تمدن را در خود ثبت کرد. تمدن و حکومت وسیع و پر قدرت هخامنشیان و پس از آن اشکانیان و ساسانیان راه نفوذ غربیان آن روزگار (روم و یونان) را به طور کلی بر شرق میانه و ایران بسته بودند، در حالی که سالیان سال بر دل آنان هراس افکنده بودند و گاهی بر آنان حکومت کردند و خراج گرفتند. تجارت و بازرگانی، اندیشه و کار و رفاه زندگی معمولاً از شرق می گذشت و به غرب می رسد و به خصوص شاهراه تمدن در خاورمیانه قرار داشت، براین مدّعی راه ابریشم



دلیل محکمی است. (۴۷)

جاده ابریشم راهی بود که در قدیم شرق و غرب را بهم پیوند می داد و از این راه تمدنی که در غرب پدید آمد گسترش یافت. از این راه بود که غرب با ملل آسیایی مانند چین و شبه قاره هند و ایران نزدیک شد و همچنین ملت های متمدن زمان تمدن و فرهنگ خویش را به غرب منتقل کردند.

گفت مردی شاعری از خاور است شاعری یا ساحری از خاور است (۴۸)

آگاهان عرفان اسلامی و فلسفه اشراق می دانند عارف راه رسیدن به حقیقت را تزکیه نفس دانسته تا بعد از آن نور خدا در قلب جوینده بتابد و سرّ نهان بهر او هویدا گردد. معلوم است کسی که نوشته عارفان مسلمان را خوانده و با مثنوی مولانا جلال الدین آشنایی کامل داشته و تحت تأثیر افکار مولانا قرار گرفته باشد به طوری که او را مراد خود دانسته و به خصوص در معراج نامه خویش "جاوید نامه" با مولانا سیر انفس و آفاق کرده، بر پیروان روش های علمی به تازد و فلسفه یونان را در گشودن معضلات جهان و کشف حقیقت عالم ناتوان بخواند. پیر رومی آن سراپا جذب و درد

این سخن دانم که با جانش چه کرد؟ (۴۹)

اقبال هر چه قدر شرق خود را به مبانی حقیقی اسلام نزدیک می سازد از واقع گرایی بیشتری برخوردار می شود.

از حکیمی سبق آموز که دانای فرنگ

جگر بحر شکافید و به سینا نرسید (۵۰)



مرد مؤمن اقبال دارای همه استعدادهای فطری است که باید تربیت اسلامی گیرد تا حدّ اکثر بازدهی و بهره وری از آن حاصل آید، او همه کمالات اخلاقی و دانش‌هایی که یک بشر مستعد در حد عالی استعداد و هوش و فراست می‌تواند داشته باشد، برای پیامبر اسلام ذکر می‌کند:

يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ (۵۱)  
 فبهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

خداوند خورشید را از طرف مشرق برآورد، تو اگر می‌توانی از مغرب بیرون آر آن نادان کافر در جواب عاجز ماند که خدا راهنمای ستم‌کاران نخواهد بود.

استاد مرتضی مطهری (۵۲) می‌نویسد: "اقبال واله و شیفته عرفان است و روحش روح هندی اشراقی و سخت‌مرید مولانا است. او از جمله کسانی است که قدرت شاعریش در خدمت اهداف اسلامی قرار گرفته است. به هر حال شعر برای اقبال هدف نبوده بلکه وسیله بیداری و آگاهی امت مسلمان بوده است."  
 درباره دیدگاه اقبال باید اندکی تعمق کرد و شرق عرفانی اقبال را با دید وسیع‌تری نگریست. در مجموعه اشعار اردوی اقبال درباره ضمیر مشرق و مغرب چنین آمده است:

ضمیر مغرب هـ تاجرانه      ضمیر مشرق هـ راهبانه (۵۳)

او رهبانیت را مطرود می‌داند و گوید این خصلت باعث رکود و رخوت شرقیان گردیده تا غربیان مطامع تاجرانه خویش را به منصفه ظهور برسانند. بدین‌سان با رقه سترگی در وجود اقبال پس از تحقیق و بررسی در آنچه ماورالطبیعه مشرق نامیدش در او به وجود آمد. پس از بازگشت از اروپا فروغ



مشرق برایش رنگی دیگر پیدا کرد. اقبال در جاویدنامه خود را زنده رود می نامد و گوید:

دیده ام تدبیرهای غرب و شرق      وانما تقدیرهای غرب و شرق (۵۴)

او درباره جمال الدین اسدآبادی و سعید حلیم پاشا از زبان مولوی چنین می سرآید:

گفت مشرق زین دو کس بهتر نژاد      ناخن شان عقده های ما گشاد (۵۵)

اقبال برای رفع نابسامانی های شرق و احقاق حق ستم دیده گان از ستم کاران و حفظ کرامت انسانی جامعه بشری را ناگزیر از تشکیل یک نظام اجتماعی و حاکمیتی می بیند که در سایه آن امور، نابسامانی ها زوال پذیرد و عدالت اجتماعی تحقق یابد. زیرا اسلام وفاداری نسبت به خدا را خواستار، نه وفاداری نسبت به حکومت های استبدادی را ...

اجتماعی که برچنین تصویری از واقعیت بنا شده باید در زندگی خود مقوله های ابدیت و تغییر را باهم سازگار کند ...

و به قول دکتر سروش: اقبال در کار بازسازی دین و نقادی فقه و احیای اجتهاد، چیزی بیشتر از سازگاری با شرایط جدید زندگی را می دید و در تمام کتاب احیاء فکر دینی گوهر روشنفکری دینی اقبال، به درخشندگی تمام می تابد. (۵۶)

وی تنها راه مبارزه با فساد حکومت های غیر الهی را تحقق حکومت الهی دانسته و برآن پافشاری نموده است.



غرب خود را به نور مصطفیٰ سوخت      چراغ مرده مشرق بر افروخت  
و لیکن آن خلافت راه گم کرد      که اول مؤمنان را شاهی آموخت (۵۷)

اقبال معتقد است اساس حکومت بر اثر وسایل مصنوعی و تکنولوژی محکم نمی شود، بلکه به عنوان فراورده هم نوایی بین عوامل مبنی اخلاقی، روانی، فرهنگی و تاریخی شکل می گیرد و استحکام می یابد.

”بیا که خاوریان نقش تازه بستند“ (۵۸)

اقبال یک فرد عادی نبود. او یکی از بزرگترین متفکران عصر خویش است. وی فرزند زمان است و تجربیات معنویش آینه تجربه فکری و عقلی جامعه او می باشد. اقبال در آتش دردی می سوخت که بر دامان شرق افتاده بود و وقتی به شرق مسلمان نظر می انداخت انحرافی در جاده اصلی دین اسلام مشاهده می کرد.

فرنگی صید بست از کعبه و دیر      صدا از خانقاهان رفت، لاغیر (۵۹)

بیشتر سعی اقبال بر این بود که فرهنگ شکوفای شرق مسلمان را به مسیر اصلی اسلامی خود که مبتنی بر قرآن بود بازگرداند. به عبارت دیگر اقبال به عنوان یک مصلح در صدد برآمد تا تحولی در خود و جامعه خویش بوجود آورد. اثر بزرگ او ”پس چه باید کرد ای اقوام شرق“ در حقیقت پیام او به مشرق زمین مهد پیامبران و روحانیون جهان، خود شاهد و گواهی بر این مدعاست.

کس نداند شرق را تقدیر چیست      دل بظاهر بسته را تدبیر چیست (۶۰)



حمید ضایت می نویسد :

حرف های اقبال شگرف و دلیرانه بود. و نمایانگر وجودی منورالفکر است که از عقب ماندگی مسلمانان و تاریک اندیشی رهبران دینشان، بی تاب شده است. ولی اگر مراد این بود که آن رهبران را به تغییر رفتار برانگیزد و با جهان جدید هم آهنگ سازد بی شک عبث و شکستن آشکار بود ... ولی مهمترین دلیل زدن این حرف ها تمسک مداوم اقبال به احتجاجات متبنی بر حقایق تجربه "واقعیات تجربی" و منطق خشن و اقعیتها بود.

پرفسور محمد منور (۶۱) نظرگاه علامه اقبال را چنین توصیف می کند :

"چون آدم بر زمین وارد شد. ابلیس آنجا بود، شرق برای خدا ماند و غرب از آن ابلیس شد. خداوند هم پیامبران را به شرق فرستاد و هیچ پیامبر از غرب ظاهر نشد. روحانیون می خواستند از شرق بر مغرب تسلط یابند و ابلیسیان سعی کردند که به مشرق روحانی غالب شوند. در حقیقت معرکه شرق و غرب معرکه بین ابلیسیت و روحانیت است. مردمان با صلاحیت شرق چون غالب شدند مغرور گشتند و در خواب خرگوشی فرو رفتند و غربیان با زیرکی از پله های ترقی بالا رفتند و مشرقیان به خصوص مسلمانان شکار رخوت و سستی گشتند. مشرق غافل به خانقاه ها رفت و دنیا برای اولاد شیاطین فارغ ماند و این جاست که اقبال فریاد می زند :

مؤمن خود کافر افرنگ شو  
آبروی خاوران در دست تُست  
رایت صدق و صفا را کن بلند (۶۲)

ای اسیر رنگ پاک از رنگ شو  
رشته سود و زیان در دست تُست  
این کهن اقوام را شیرازه بند

اقبال گوید :

"در زمانی زیست می کنیم که خطر فاصله چندانی با ما ندارد. اقدار آدمی



در معرض تباهی است و با اندک انحراف و مختصر غفلتی سقوط خواهیم کرد. شخصیت ما وحدت فرهنگی ما، در حال از هم پاشیدگی است و تنها ایدئولوژی سالمی می تواند ما را از گسستگی نجات دهد - این بدان معنی نیست که باید با همه در صلح و صفا باشیم. برخورد و درگیری انسان ها در این زمان درونی، پنهانی و حتی روانی است. چیزی که سلامت روح و جسم افراد بشر در معرض خطر قرار می دهد تشویق و نگرانی روانی مردم است.

تعالیم اقبال و سایر تجدد خواهان در باب ضرورت احیاء تفکر اسلامی رفته رفته فضایی آفرید که اجتهاد می توانست از ساز و برگ های خرافی که به آن پیشتر بسته بودند پیراسته شود.

ای تهی از ذوق و شوق سوز درد      می شناسی عصر ما با ما چه کرد  
عصر ما ما را ز ما بیگانه کرد      از جمال مصطفی (ص) بیگانه کرد (۶۳)

اقبال همان گونه که مردم شرق را با ماهیت غرب و نیت سردمداران آن آشنا می ساخت، در نتیجه پویایی و تحرک هم زمان و هم جهان خود را شناخت و اینکه چگونه ملت ها در دریای یأس و ناامیدی غوطه می خورند و چه خوب می گوید: "مهم ترین و بدترین درد جوامع اسلامی و علل عقب ماندگی آن ها استبداد و فقر فرهنگی داخلی و استکبار و استثمار و استعمار خارجی و مهمترین دلیل عقب ماندگی مسلمانان کنار گذاشتن دستورات قرآن کتاب آسمانی که چون نوری برای رهایی از ظلمت و جهل انسان ها نازل گردیده و عمل نکردن به فرامین و درک و فهم آن است."

گلاستون سیاستمدار معروف انگلیسی گوید:

"تا قرآن در میان مسلمانان است ما در پیشبرد اهداف خود به نتیجه کامل



نخواهیم رسید.

اقبال مبارزه‌ای چشم‌گیر با مسایل و مشکلات داخلی و خارجی آغاز کرد و برای درمان نارسایی‌ها و کمبودها، آگاهی سیاسی و شرکت فعال مسلمانان را در سیاست واجب و لازم شمرد. ناگفته نماند حوادثی که بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص) رخ داد جریان حکومت اسلامی از مسیر اصلی خود خارج شد. برای بدست آوردن مجدد عظمت از دست رفته مسلمانان و دست‌یابی به مقامی که شایسته آن هستند، بازگشت به اسلام راستین و نخستین و درحقیقت حلول مجدد روح اسلام واقعی را در کالبد نیمه‌مرده مسلمانان فوری و حیاتی می‌شمرد.

واکرده سینه را به هواهای شرق و غرب

درب‌برگرفته همسفران زبون و زار (۶۴)

زدودن بدعت‌ها و خرافات را شرط بازگشت می‌داند و اتحاد همه مسلمانان را عنوان می‌کند و بر نقش اجتهاد به عنوان حرّیه‌ای سازنده و بُرنده اشاره کرد، و گفت: اگر شرق آزاد و سیادت خواه بخواهد به خود برگردد باید بداند حیات اجتماعی فقط در چهار چوب ضوابط و مقررات و کوشش و تلاش قابل شکل‌گیری است وگرنه تفرقه و اختلاف پیش می‌آید. او به مسلمانان خطاب می‌کند:

صبح تو از مشرق مینای او  
در جهان ننگ مسلمانان شدی  
از نسیمی می‌توان خستن ترا (۶۵)

ای ز پا افتاده صهبای او  
آن چنان زار از تن آسانی شدی  
ازرگ گل می‌توان بستن ترا



در اواخر قرون وسطی اصطلاحات شرق و غرب به معنای امروزی کلمه به کار برده نمی شود. مسلمانان همواره این دو اصطلاح را به عنوان دو نیمه شرقی و غربی سرزمین اسلام بکار برده اند و یا به معنایی که در فلسفه اشراق بکار رفته اشاراتی است عرفانی.

شهاب الدین سهروردی که به نام شیخ اشراق معروف است و حکمت الاشراق او راهی نو به منظور احیای خرد و حکمت ایران قدیم گشوده است و متفکران و روحانیون بیشمار هنوز هم در آن راه به مسیر فکری ادامه می دهند و اقبال هم در شناخت این راه ناآگاه نبوده است.

ملا صدراى شیرازی از سهروردی به عنوان رئیس مکتب مشرقیون قبول و احیاء کننده اصول فلسفی عقاید حکیمان ایران در مورد منشأ نور و ظلمت یاد کرده است.

شرق سرزمین نور و مظهر روشنایی، در حالی که غرب جهان ظلمت و تاریکی است و بحث در آن است که چگونه روح انسانی که تبعید شده ای در غربت غرب است، دیگر بار به خود آید و به شرق نورانی باز گردد.

اقبال آرزومند بود که جهان اسلام از زیر یوغ و سلطه فرهنگی و اقتصادی غرب بیرون آید و اقوام کشورهای اسلامی شرق با نور معرفت و آتش عشق، شکوه و صلابت گذشته را باز یابند. وی در یکی از منظومه های خویش می آورد:

مکدر کرد مغرب چشم های علم و عرفان را

جهان را تیره تر سازد چه مشایی چه اشراقی (۶۶)

تحولات اجتناب ناپذیری که گام به گام در جهان مقتضای ضرورت تاریخی و شرایط زمانی و مکانی صورت می گیرد. لزوم همبستگی مسلمانان را



به خصوص در شرق در جهت تاثیر گزاری بر این تحولات و شتاب بخشیدن به حرکت آن به عنوان یکی از اساسی ترین روش های مبارزه مطرح می سازد.

“در نیستان مشرق نی محتاج نفس می باشد” (۶۷)

وی در مثنوی “پس چه باید کرد ای اقوام شرق” از زبان مولانا جلال الدین می گوید:

پیر رومی مرشد روشن ضمیر	کاروان عشق و مستی را امیر
گفت جان ها محرم اسرار شد	خاور از خواب گران بیدار شد
جز توای دانای اسرار فرنگ	کس نکوننشست در نار فرنگ (۶۸)

راه دیگری که شرق مسلمان در معرض خطر استثمار قرار گرفت، نفوذ و تبلیغ مسیحیت برای به سلطه کشیدن مسلمانان بود. سازمان های تبلیغاتی برای تخریب مفاهیم دین اسلام و جایگزین ساختن اعتقاد و عقیدتی به نام مسیحیت به جای اسلام دست به کار شدند چنانکه لُرد پا مرستون نخست وزیر انگلیس اعلام نمود:

“شاید تقدیر ما این بود که هدیه مسیحیت را که از هر دانش برتر و از هر معرفتی والاتر است به میلیون ها جمعیت بیشمار هند اعطاء نماییم.” (۶۹) و بدین ترتیب دسته های مبلغان یکی پس از دیگری به شرق سرازیر شدند و به پیاده کردن طرحی که پروفیسور سنی، فلیپ (۷۰) آنرا “علاج تاریکی، روشنی” می دانست پرداختند.

پس به قول اقبال باید با حربۀ ایمان و اندیشه اسلامی مجهز شد تا قدرت



و نیرو معنوی و روحی بزرگ در مقابل هجوم فرهنگی بدست آورد و در برابر تهاجم بیگانه و فروریختن "خود" خویشتن مقاومت کرد. البته در این راستا، به عهده متفکران اسلامی است که اسلام را در دنیای فعلی، نیرومند و زنده معرفی کنند. اندیشه های ناب اسلامی، باید پاسخگوی همه شبهات باشد. دانشمندان اسلامی باید از نزدیک با جوامع پیشرفته‌ی امروزی آشنایی پیدا کنند. و تماس خود را با متفکرین و دانشمندان علوم جدید بیشتر سازند. تا از دور دستی بر آتش نداشته باشند و راه درمان را بی معاینه‌ی بیمار ادامه ندهند. به طور یقین این رستاخیز عظیم فکری اسلامی، هرگز دین اسلام نقش سازنده خود را در جوامع ایفاء نخواهد کرد، و در میان مسلمانان افکار و ایمان اسلامی زنده نخواهد شد.

اقبال معتقد است که اسلام اصل اختیار را در برابر اصل جبر قرار داده است:

در اطاعت کوش ای غفلت شعار می شود از جبر پیدا اختیار  
 هر که تسخیر مه و پروین کند خویش را زنجیری آئین کند  
 قطره ها دریاست از آیین وصل ذره ها صحراست از آیین وصل (۷۱)

مسلمانان باید بدانند، بدون رجعت به شور و جذبه اسلامی و بازگشت به خویشتن ممکن نیست بتوان در برابر هجوم سیل بنیان برانداز غرب ایستادگی کرد و از دسیسه ها و ترفندهای آن رهایی یافت و در برابر افسون آن مقاومت نمود.

اقبال گوید: نباید فلسفه و دین را در مقابل یکدیگر قرار داد بلکه باید آنها با یکدیگر آشتی داد. فلسفه می تواند نوعی قضاوت ارزشی درباره‌ی دین داشته باشد، ولی باید به اهمیت دین به عنوان محور اصلی اندیشه آگاه و آن را بپذیرد. بدین سان نمی توان میان عقل و ایمان جدایی افکند و باید "شهود" و "عقل" را



مکمل یکدیگر دانست (۷۲).

اقبال از آن دسته متفکران است که در مورد مقام والای عقل تاکید دارد و می‌کوشد سازگاری کامل اسلام با یافته‌های یک ذهن آزادانه از قید نادانی، تعصب و خرافات نشان دهد.

خاوران از شعله من روشن است      ای خنک مردی که در عصر من است  
از تب و تابم نصیب خود بگیر      بعد ازین ناید چو من مرد فقیر (۷۳)

ما مسلمانان وارث عمل کرده‌های گذشتگانیم - عوام پروری‌ها و اشتباهات و انباشتگی آنها به رویهم مشکل بزرگی برای نسل حاضر به خصوص شرق ایجاد کرده است. در یکی دو قرن گذشته پیشرفت سریع علوم در غرب گو اینکه فایده و مزایایی هم برای افراد بشر داشته، ولی این علم‌گرایی باعث تفاخر و سلطه‌جویی گشته است.

بطوریکه همین دانش ظاهری و طبیعی زندگی انسان‌ها را از اخلاق و معنویت دور کرده است و آن‌ها می‌کوشند همه جوانب حیات را بر اساس روابط علت و معلول مادی تفسیر کنند و این جا است که اقبال می‌گوید:

مشرقی باده چشیده است زمینای فرنگ

عجیبی نیست اگر توبه دیرینه شکست (۷۴)

در میان فضایی که اقبال داشت شجاعت و صداقت او بود، که وی نه سرتسلیم در مقابل دشمن فرودآورد و نه اظهار عجز به خود راه داد و نه از مقابل آنان گریخت، بلکه مردانه در مقابل استعمارگران ایستاد و یک لحظه از گفته خویش



عقب نشینی نکرد. او ثبات قدم و شهامتی داشت که می توان برای همه سرمشق باشد.

روشی که اقبال به کاربرد این بود که به غرب پشت نباید کرد، علم و فلسفه آنها را که از شرق گرفته اند و بدین وسیله برتری یافته اند، باید فراگرفت و به علم و فن آنها توجه کرد.

سرگذشت آدم اندر شرق و غرب

بهرخاکی فتنه های حرب و ضرب

من نگریم درگذر از کاخ و کوی

دولت تست این جهان رنگ و بوی (۷۵)

در حال حاضر ما در مرحله ای از تاریخ حیات قرار داریم که وجه تمایز آن با مراحل دیگر تاریخ وجود پیدایش و تغییر و تحول در علم و صنعت است، و بر اثر تبعیت و همگانی با آن دگرگونی بزرگی در ارزش های اخلاقی و تفکرات انسان ها در اقصی نقاط جهان پدید آمده است.

امروز باید بیش از هر زمان دیگر به رسالت خویش واقف باشیم و به تشکل خود صورت واقعیت و برای رهایی از دام و دد استعمار به پیام پیامبرگونه مصلحانی چون اقبال گوش فرا دهیم. سلاح فرهنگی خویش را به زمین نگزاریم و دلخسته و پریش به گوشه ای نخزیم و تن به ظلم و زور و استعمار ندهیم. آن وقت است که روح اقبال شاد و آرام گرفته است.

بیا ساقی نقاب از رخ برافکن

چکید از چشم من خون دل من

به آن لحنی که نی شرقی نه غربی است

نوایی از مقام "لا تخف" زن (۷۶)



لحن اقبال نه شرقی و نه غربی است و کلام او ما را به جایگاه والای  
لاتخف رهنمون می شود.

مثل کلیم هست اگر معرکه آرا کسی  
بشنود از درخت طور بانگ خدا که لا تخف (۷۷)

"... یا موسیٰ اَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمْنِینَ" (۷۸)  
(ای موسیٰ پیش آی و مترس که تو ایمن خواهی بود)

اقبال در انتظار جلوه ای از انوار حق بی تاب است و در آرزوی تابش  
نورالهی "لا شرقیه و لا غربیه" (۷۹) می باشد و از خداوند می خواهد همانطور که  
امان نامه لاتخف را بدست پیامبر خود برای مبارزه با فرعون عصر داد، وی را نیز با  
سلاح ایمان بر جنگ فرعون نفس و دیگر فراعنه شرق و غرب پیروز گرداند.  
در حقیقت مغرب زمین برای به بند کشیدن شرق از جهات مختلف حمله  
آورده است که مهمتر از همه استثمار فرهنگی می باشد، و آنگاه که بال و پر  
شاهین فرهنگ و تمدن قومی را بتاراج داد، توانست بر اجتماع آن قوم و برارکان  
سیاست آن ملت تسلط یابد. استعمار اقتصادی جهان اسلام توسط غرب عامل  
دیگر می باشد که بر شرق عموماً و به خصوص بر مسلمانان تحمیل گشت و  
غرب کوشید آنان را در حد نازلترین طبقات نگاه دارد. هنتر Hunter درباره  
مسلمانان هند گوید:

"مسلمانان پائین تر و عقب افتاده تر از هندوان نبودند، بلکه این حکومت  
انگلیس بود که آن‌ها را سرکوب کرد." (۸۰) اما اقبال یک تنه حریف تیرگی‌ها و  
تاریکی‌ها شد.



بگذر از خاور و افسونی افرنگ مشو

که نیرزد به جویی این همه دیرینه و نو

تو فروزنده تر از مهر منیر آمده ای

آنچنان زی که بهر ذره رسانی پرتو

آن نگینی که تو با اهرمان باخته ای

هم به جبریل امین نتوان کرد گرو (۸۱)

و خوب دیدیم که ثمره آن افکار والا و فلسفه عالی و اندیشه های پرتحرک چه اثر بخش گردید و دیری نپایید که زنجیرهای استثمار و استعمار پاره شد و دیوارهای زندان های بردگی و بندگی فروریخت. نسیم آزادی وزیدن گرفت و ملل تحت سلطه یکی پس از دیگری از زیر یوغ استعمار بیرون آمدند.

اما هنوز کار به اتمام نرسیده است. آیا ملل شرق دانسته اند که چگونه دست های استعمارگران را کوتاه کنند؟ یا باز هم باید اقبال دیگری بیاید؟ و نوا سردهد و فریاد برآورد و جنبش ایجاد کند و بگوید: "صحراست که دریاست ته بال و پر ماست". (۸۲)

اقبال در نظمی طنزگونه می آورد: (۸۳)

"در مشرق زمین اصول دین ساخته می شود و در مغرب ماشین ساخته می شود."

"روش مغرب را پیش نظر داریم در حالیکه وضع خود را گناه می پنداریم."  
"دل ما شرقیان به طرف مغرب کشیده می شود - زیرا که آنجا جام های بلوری است."

"و اینجا فقط یک کدوی کهنه گلی است."

"نگاه کنید که بازار مغرب تا کی گرم است - عوض شیشه دین جام سبو



می گیرد.

اقبال می گوید: تحت تاثیر تکنولوژی عصر حاضر که اساس حکومت آنها بر بی دینی و ماده گرایی استوار است نباید شد و نظامی را انتخاب کرد که منطبق بر فرهنگ اسلامی می باشد.

اهل حق را زندگی از قوت است قوت هر ملت از جمعیت است  
 رأی بی قوت همه مکر و فسون قوت بی رأی جهل است و جنون (۸۴)

ناگفته نماند که غربیان در زمینه های دانش نظری و عملی به پیشرفت هایی نایل آمده اند و قدرت تمدن آنها از واقعیت ها سرچشمه می گیرد. اما شکوه و قدرت فرهنگ گذشته شرق از درخشش لایزال حقیقت است.

باید دانست در تمام فرهنگ های گذشته نیز نوعی حرفه و صنعت با عملکرد خاصی وجود داشته است. مثل ریاضی در مصر، طب سوزنی در چین، طب گیاهی در ایران، طب یونانی در شبه قاره هند و ...

حرکت و تحوّل هر جامعه بایستی در مسیر خاص و متناسب با فرهنگ همان جامعه باشد و توسعه و پیشرفت و حرکت تکاملی هر جامعه مبادله فرهنگی با همه ملت ها است، منتهی بر مبنای اخذ مطلوب و ترک نامطلوب.

مسلمانان در سراسر جهان باید تلاش کنند که مبادی علوم جدید و تکنیک مدرن را فراگیرند و به ساختن و پرداختن جامعه ای پیشرفته بپردازند. بطور قطع بدون داشتن صنایع پیشرفته و دست یابی به علوم جدید، راه استقلال و خودکفایی و رهایی از خود بیگانگی و خود باختگی، امکان پذیر نیست. ممکن است در کوتاه مدت مقاومتی در برابر تهاجم فکری و اقتصادی غرب نشان داد ولی مسلماً برای زمانی محدود است و آنهم نه بطور کامل. البته بر تمامیت



صنعت غرب ایراداتی وارد است و ما از آن دفاع نمی کنیم زیرا تکنیک آنها بیشتر در خدمت جامعه مَصْرِفِی است. ارتباط با علوم و فنون غربی و فراگیری آن تا زمانی که به سرحد از خود بیگانگی نرسد و با منطق دین و عقل نستیزد، امری نیکو و به هیچ روی ناروا نیست، بلکه در اوضاع و احوال کنونی مسلمین باید برای استفاده از فرصت و اغتنام از موقعیت باشد تا آن زمان فرا رسد که خود کفا گردند.

البته رشته های ارتباط نباید چنان بی مهابابهم متصل شود که راه نفوذ هر چه بیشتر برای غرب باز گردد.

اقبال از جمله نواندیشانی است که تصریحاً یا تلویحاً مقولات فکری اخذ شده از فلسفه و نظریه سیاسی و علوم غربی را برای نیرو بخشیدن افکار مصلحانه یا انقلابی خویش به کار گرفته است و این امر جدا از توصیه او به مسلمانان در تقلید از دستاوردهای فنی و علمی غرب و در عین حال محکوم کردن فقر معنوی و اخلاقی آن است. به راستی کسانی که فکر می کنند به دلیل هویت فعلی جوامع غربی علم و صنعت ضرورت ندارد و از این روی دعوت به جدایی از تکنیک و علوم جدید می کنند سخت در اشتباهند. آنان نتوانستند تمدن غربی را از فنون و علوم جدید جدا سازند و حداقل سعی و کوشش کنند علم و فنی با هویتی غیر غربی و با موجودیتی معنوی و انسانی پیدا نمایند. ناگفته نماند که تکنیک قابل گزینش و در اختیار انسان می باشد و به طور قطع غربیان برای اصلاح تکنولوژی خود به ایمان و روح پاک نیاز دارند.

ای که جان را باز می رانی ز تن	سحر این تهذیب لادینی شکن
روح شرق اندر تنش باید دمید	تا بگردد قفل معنی را کلید
عقل اندر حکم دل یزدانی است	چون ز دل آزار شد شیطانی است (۱۵)



اسلام از نظر ایدئولوژی بسیار غنی است و می تواند بر هر عقیده و اعتقادی تفوق یابد اگر به فلسفه شرق نظر اندازیم خواهیم دید که اوقیانوس عظیمی از حکمت و غنای فکری در آن نهفته است، به طور مثال ملاًصدرا به مسایلی پاسخ داده که مختصری از آن را در ایدئولوژی غرب می توان دید. منتها غربی ها این مظاهر را در سایه پیشرفت علوم تجربی بدست آورده اند. در حالی که ملاًصدرا در قرن یازدهم در خلاء علوم تجربی به آن مفاهیم رسیده است و این نشان می دهد که او از راهی دیگر به آن حقایق دست یافته است، که غرب با همه پیشرفت به اندکی از آنها نرسیده است.

ای که گفتی نکته های دلنواز      مشرق از گفتار تو دانای راز  
شعر را سوز از کجا آید بگوی      از خودی یا از خدا آید بگوی (۸۶)

اقبال گوید: در جامعه مسلمانان امروز، شاخ و برگ های جاهلیت که پیامبر گرامی اسلام آن را به دور افکنده بود دوباره جوانه زده است، پیوندهای انسانی و مبانی اخلاقی در معرض شکستن است. وظیفه ما این است که به مبارزه برخیزیم و اخلاق عالی انسانی را رایج سازیم و اندیشه های منحرف را از ذهن و از زندگی مردم دور کنیم، ما نباید با تن دادن به قالب ها، روش ها و خواسته های غربیان استعمارگر که هدفی جز استثمار شرقیان ندارند استقلال و جودی یا به قول اقبال "خودی" خود را مخدوش سازیم و چه بهتر که از تبدیل شدن به مهره ای بی هدف در دستگاه عظیم و پر طمطراق غرب دوری جویم و در این آوردگاه متکی به داشته ها و اندوخته های خود باشیم نه اینکه مسخ صورتک های فریبنده غربی شویم و شخصیت خویش را در زیر چرخ و دنده های تکنولوژی له نمایم. کسی که با فرهنگ سرشار شرق و عرفان پر بار آن آشناست می داند که این



فرهنگ آن قدر در خدمت انسان و انسانیت است که بعید به نظر می رسد گرفتار پوچی و سرگستگی فکری شود.

اگر ز می‌کده من پیاله‌یی گیری

ز مِشت خاک جهانی به پا توانی کرد

چنان به سینه چراغی فروختی اقبال

به خویش آنچه توانی به ما توانی کرد (۸۷)

اساس فلسفه اقبال "خودی" یعنی فردانیت مستقل و بی همتا هر فرد انسانی است که درست مقابل "وحدت وجود" می باشد. او خدا را نیز یک خودی بی مانند و کامل توصیف می کند. سخت کوشی و خلاقیت جنبه مشخص فلسفه او است. اقبال در روابط اجتماعی بر اساس بیخودی تأکید دارد. بیخودی نه به معنای نادیده انگاشتن خویش بلکه به معنای فداکاری و گذشتن از "خود" در راه جامعه است. (۸۸)

اقبال معتقد است که شرق اسلامی هویت واقعی خویش را از دست داده و باید برای بدست آوردن آن تلاش کند. همان طور که فرد دچار تزلزل شخصیت و یا گم کردن آن می شود جامعه نیز چنین است. جامعه نیز مانند فرد روح و شخصیت دارد، مثل فرد گرفتار از دست دادن هویت می گردد، ایمان به خود و احترام به ذات را از دست می دهد و یکباره سقوط می کند. (۸۹)

اگرچه ممکن است برخی از نقطه نظرها در این بحث جای پرسش داشته باشد، ولی باید بدانیم تأثیر عوامل طبیعی و جغرافیایی نه فقط در تفاوت ملت ها و نحره معیشت و فعالیت بلکه در خلق و خوی آنها نیز مؤثر تشخیص داده شده است.



این همان مطلبی است که اقبال را بر آن داشت که توجه مسلمانان را به مسائلی معطوف دارد که تا حدودی با امور تعاون و همکاری و درس عبرت از جوامع موجود جهان قابل انطباق و مقایسه باشد. تأکید اقبال بر اسلام و فضایل معنوی پیامبر مسلمانان نشانگر ویژگی فکری و اخلاقی او می باشد. انسان کامل (۹۰) اقبال از تمامیت و کمال برخوردار است و چهره او را در شمایل حضرت رسول اکرم (ص) می بیند که همه افراد باید این الگوی فکر و عمل را در نظر داشته باشند تا اجتماع نیز از وحدت و هماهنگی و هم نوایی ویژه‌ای برخوردار گردد.

قیصریت را شکستی استخوان

همچو ما اسلامیان اندر جهان

بسته ایام تو با ایام شرق (۹۱)

باز می آیی سوی اقوام شرق

اقبال برای باز یافتن شخصیت افراد در شرق، شناخت و آگاهی "خودی" و آن گاه اتحاد و انسجام در حکومتی واحد را به کرات توصیه می کند.

حقّ ترا برّان تر از شمشیر کرد

ساربان را راکب تقدیر کرد

بانگ تکبیر و صلوات و حرب و ضرب

اندر آن غوغا گشاد شرق و غرب (۹۲)

نخستین تعبیر و تلقی که اقبال در کتاب احیاء فکر دینی داشته و آنرا در مقاله تصور خدا و معنی نیایش مطرح می کند این است که او ساحت عرفان و اشراق را ساحتی بالاتر از علم و عقل می داند. این بُعد از ابعاد فکر اقبال با توجه به انسان و "خودی" و "بیخودی" قابل تأمل است. وی گوید: اگرچه عقل ما را



در تماس و مشاهده و درک عالم طبیعت به واقعیت نزدیک تر می کند اما برای  
بیناتر شدن چشم دل گشودن لازم است.

ای امیر خاور ای مهر منیر	می کنی هر ذره را روشن ضمیر
از تو این سوز و سرور اندر وجود	از تو هر پوشیده را ذوق نمود
می رود روشن تر از دست کلیم	ز ورق زرین تو در جوی سیم
پرتو تو ماه را مهتاب داد	لعل را اندر دل سنگ آب داد
لاله را سوز درون از فیض تست	ذر رگ او موج خون از فیض تست
نرگسان صد پرده را بر می درد	تا نصیبی از شعاع تو برد
خوش بیا صبح مرا آورده ای	هر شجر را نخل سینا کرده ای
تو فروغ صبح و من پایان روز	در ضمیر من چراغی برفروز (۹۳)

اقبال در راه یافتن راه ملی برای مسلمانان بوده تا بتواند بدون آنکه پا روی  
حکم یا اصلی از اصول اسلام بگذارند مشکلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی  
زمان خود را حل کنند. از این رو درباره مسایلی از قبیل "اجتهاد" - "اجماع" و  
امثال اینها زیاد می اندیشیده است. اقبال اجتهاد را موتور حرکت اسلام می شمارد.  
استاد مرتضی مطهری می نویسد (۹۴): اقبال بر خلاف سایر پرورش  
یافتگان فرهنگ غرب شخصاً معنویتگرا و از بعد روحی عرفانی و اشراقی  
نیرومندی برخوردار است. از این رو برای عبادت و ذکر و فکر و مراقبه و سیر و  
سلوک و معنویت و آنچه امروز آنرا درونگرایی می خوانند ارزش فراوانی قایل  
است.



زندگی از گرمی ذکر است و بس      حریت از عفت فکر است و بس  
چون شود اندیشه قومی خراب      ناسره گردد بدستش سیم ناب  
پس نخستین بایدهش تطهیر فکر      بعد از آن آسان شود تعمیر فکر (۹۵)

در حقیقت غربزدگی کوشش بود در راستای هشدار در برابر شیفتگی و برخورد سطحی به ظواهر تمدن و اندیشه برآمده از غرب. خطاری بود آگاهانه به روشنفکران شرق تا به شناخت فرهنگ اصیل خود همت گمارند، و سرانجام فریادی بود از قلب های پاک و دردمند کسانی که می خواستند سنت انتقادی اندیشه را در جامعه خود بنیان نهند انسان غربی بشر دوستی را به عنوان محتوای اصلی فرهنگ خود معرفی نمود، در حالی که با زور سر نیزه حکومت خود را تحمیل کرد.

در عصر حاضر برای غربیان تاریخ مشرق زمین موزه باستانشناسی شده و برای شرقیان گنجینه افتخارات از دست رفته و این بود آنچه غرب و شرق را در مقابل یکدیگر قرار می داد. (۹۶)

صبح از مشرق ز مغرب شام رفت

جام صد روز از خم ایام رفت

باده ها خوردند و صهبا باقی است

دوشها خون گشت و فردا باقی است (۹۷)

اهمیت و مقام انسان شرقی که اقبال به آن بسیار اشاره می کند به خاطر رابطه ای است که با کُل هستی دارد و در طول حیات خود همواره کوشیده است تا این ارتباط را حفظ کند. البته حفظ این رابطه از طریق سنت میسر می شود، زیرا



سنت مجموعه موارد معنوی می باشد که از نسلی به نسل دیگر در جامعه منتقل می گردد.

انسان شرقی معتقد است که سنت نه تنها مغایرتی با پیشرفت ندارد بلکه ضامن ترقی نیز می باشد. سنت همانند یادهای مشترک است که ارتباط یک قوم را با گذشته حفظ می کند، و باعث می شود که در هر مقطعی از زمان فرد یا جامعه هویت خود را بشناسد. از این رو در جهان بینی شرقی توجه به سنت که دانشمندان عصر حاضر از آن به فرهنگ تعبیر می کنند وظیفه و فریضه هر فرد و اجتماع است.

اشتباهات گذشتگان در شرق سدی عظیم و توده ای انباشته در راه رفت نسل امروز ایجاد کرده است و راه را برای رهروان طریقت بسی دشوار کرده، تردیدی نیست که در هر برهه ای از تاریخ به تناسب زمان و مکان و موقعیت علمی و علمی پس روی یا پیش روی هایی وجود داشته و شک نیست که در هیچ زمانی بشر دچار این همه انحطاط، بی نظمی و ... شده باشد. اقبال در قطعه خود چنین گوید: "ربط و ضبط ملت بیضا (اسلامی) اساس نجات شرق - مردم آسیا از این نکته هنوز بی خبرند - برای حفظ حرم مسلمانان یکی - از ساحل رود نیل تا به خاک کاشغر". (۹۸)

اکنون باید نیروهای خود را متمرکز کنیم و به اصلاحات داخلی پردازیم -  
 "بیاندیشیم و در این راه به نیروی خود متکی باشیم و از خداوند یاری  
 بیم - اگر از خود و مسئولیت های خویش غافل بمانیم و راهی برای حیات  
 متمدانه خود در پیش نگیریم بلاها بر ما مستولی می شود. او در منظومه ای  
 اردو می آورد. (۹۹)

ترجمه: "اکنون برخیز که بزم جهان روش و انداز دیگر دارد - حال در  
 مشرق و مغرب نوبت تو است."



کسانی که می خواهند کشورشان از زیر سلطه غرب بیرون بیاید، باید اول بیدار نشند که چگونه در مردم حس مبارزه و مقاومت در برابر تهاجم بیگانه را تقویت کنند. توفیق در این امر امکان ندارد مگر با بازگشت به "خویشتن" اسلامی و این رجعت عیب و ایرادهایی وارد بر جوامع پیشرفته فعلی را بیار نخواهد آورد و همچون ریحی بر کالبد بی جان جوامع خواهد دمید. اقبال گوید:

رسالت ما این است که نگزاریم اسلام در معرض خطر قرار گرفته و بدست مغرضان افتد.

این مسؤولیتی است که در برابر پیامبر عظیم الشان آن داریم. باید برای رفع بحران های فکری و اجتماعی عزم و همتی راسخ داشته باشیم، تا خورشید شرق را نورانی تر از همیشه گردانیم.

ترجمه اردو: "چون سحر از مشرق هنگامه در دامان می آید - تاریکی از منزل هستی کوچ می کند." (۱۰۰)

اقبال نوید صبح روشن می دهد و گوید: "نسل جوان رسالتی سرنوشت ساز دارد. بازسازی شرق نه تنها برپایه دستاوردهای جهانی علم و صنعت بلکه دوشا دوش آن برپایه ارزش های خاص معنوی و فرهنگی، نسلی که در یک مقطع استثنایی از تاریخ عهده دار ایفای چنین مسؤولیتی است مانند گذشتگان ذخیره نامحدودی از استعدادها، نوآوری ها، هوشمندی ها، نبوغ ها و خلاقیت ها در درون خود نهفته دارد منتها باید به خود بیاید تا امکان شکوفایی پیدا کند.

خداوند خواست هایی در وجود انسان خلق کرده که بی پایان است و باید هدایت شود. بدین سبب انسان به مربی، به قانون، به دین نیاز دارد. و در هیچ زمانی از تاریخ تا کنون دیده نشده که بدون توجه به قانون و دین جامعه محکم و استوار باقی مانده باشد، و برای آنکه در عروق مرده شرق خون تازه زندگی



جریان یابد نمی توان نصایح اقبال را نادیده گرفت.

ترجمه اردو: "در عروق مرده مشرق خون زندگی جاری گشت - سینا و فارابی نتوانستند این راز را بدانند، طوفان مغرب مسلمان را مسلمان ساخت.

سیرابی گوهر از تلاطم های دریاست." (۱۰۱)

در جهان بینی شرقی طبیعت و عالم در "عینیت و شیئیت" اشیاء خلاصه نمی گردد و تنها شبکه ای از مفاهیم ریاضی نمی باشد، بلکه تماشاگهی است بین انسان و خدا و جالب اینکه در این تماشاگه که ساحت حضور طرفین است خداوند انسان را همانگونه نگاه می کند که انسان پروردگار را و خدای همانگونه در جستجوی انسان است که انسان در تلاش او. از این رو انسان شرقی در طول تاریخ خویش به استثمار جهان بر نخواسته است. با برداشت از طبیعت و جهان برای انسان شرقی شناخت و علم تنها به دانش حصولی، تصدیقی و تصویری خلاصه نمی گردد و حقیقت تنها مطابقت شیئی با عقل نیست، بلکه شناسایی و علم کشف حجاب است و شهود و راه بردن به اسماء و صفات. اما برای پی بردن به اسماء و صفات، انسان شرقی به شیوه استدلال و از راه قیاس و استقراء به دانستن چرایی و چیستی آنها بر نمی خیزد. زیرا پای استقلال را در کشف حقیقت چوبین می داند و بی تمکین. از این رو می کوشد تا از طریق کشف و شهود به آنچه خداوند بر لوح دل او به ودیعت نهاده است، امانتی که آسمان و زمین و کوه ها از قبول آن سرباز زدند و او پذیرفت، دست یابد. اما دریچه کشف و شهود جز از طریق ذکر و یادآوری به روی انسان گشوده نمی شود. در نتیجه، علم و شناسایی موکول به تذکر می گردد و درحقیقت ذکر کلید در گنج های بسته علم و دانش می شود، و این نکته ای بس عجیب در تفکر شرقی است. (۱۰۲)



به نظر می آید که تمدن اصیل و پرمعنای شرقی و اسلامی در نتیجهٔ اثرات زشت و فساد آمیز فرهنگ غرب ملوث و مغشوش گردیده است. اقبال اجتناب از فساد غرب را در مثنوی "پس چه باید کرد ای اقوام شرق" حماسهٔ کم نظیرش بیان نموده است و این گفته باید حرز جان هر شرقی خاصه هر مسلمانی باشد.

اهمیت انسان در جهان بینی شرقی بیشتر از آن جهت است که هستی و زندگی و تاریخ او معنی و اهمیت یافته و ادعای جانشینی خداوند به روی زمین کرده و خود را خلیفه الله در این جهان می داند.

نایب حق در جهان بودن خوش است      بر عناصر حکمران بودن خوش است  
نایب حق همچو جان عالم است      هستی او ظل اسم اعظم است (۱۰۳)

پس باید خود را شناخت و از ضعف پراکندگی حذر کرد، از بیکاری و سستی پرهیز نمود و از نیرنگ و افسون فرنگ آگاه شد تا از بندبردگی رهایی یافت. بدین سان شب شرق سپری می شود و آفتاب روشن خاور دوباره باز می گردد.

پس چه باید کرد ای اقوام شرق      باز روشن می شود ایام شرق  
در ضمیرش انقلاب آمد پدید      شب گذشت و آفتاب آمد پدید (۱۰۴)

"شرق و غرب از آن خدا است" این آیه سرآغاز کتاب پیام مشرق او می باشد.

"قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ - يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" (۱۰۵)

"بگو ای پیامبر مشرق و مغرب خدای راست و هر که را خواهد او به راه راست هدایت می کند"



پیام مشرق اقبال سراسر سخن از عشق و محبت است. از شعر شهپری تیز پرواز می سازد تا بدین وسیله پیام های انسان ساز خویش را از ورای پستی ها و کاستی ها به پرواز درآورده مقامی والا عطا کند. وی در قطعه اردوی مشرق و مغرب خویش به تفصیل از بندگی و بردگی مذمت نموده گوید: (۱۰۶)

در مشرق علت بدبختی غلامی و تقلید است، در مغرب علت بدبختی نظام جمهوری است.

ضعف قلب و نظر تمام جهان را فراگرفته، نه مشرق و نه مغرب هیچ یک از این بیماری مصون نیست

راستی این سستی قلب و نظر که اقبال اشاره می کند چیست؟ او برای رفع این بیماری تربیت خودی را تجویز می نماید.

در جهان بینی شرقی و اسلامی، انسان اشرف مخلوقات و علت غایی موجودات و سراسر عالم وجود از فلکی و عنصری و علوی و سفلی همه مقدمه و طلیعه پیش درآمد خلقت او هستند.

اقبال معتقد است اگر انسان "خودی" خود را تربیت کند، می تواند با نور "خودی" خدا را ببیند و به جایی رسد که به جز خدا نبیند و بصیرت یابد و گوید:

آدم از بی بصری بـندگی آدم کرد

گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد (۱۰۷)

وظیفه ما در عصر حاضر آن نیست که چشم به تصمیم گیری دیگران داشته باشیم. زندگی تنها نیست که با تولد پدید آید و با مرگ فانی شود - حیات مجموعه ای از کوشش ها و حرکت ها برای احیای خود و دیگران است. پس از برابر آنچه دور و بر ما هست نمی توانیم بی تفاوت بگذریم. و این آن چیزی است



که اقبال همیشه بر آن تکیه دارد.

"ان الله لا یغیرُ ما بِقُومِ حَتّٰی یُغیرُوا ما بانفِسیهم" (۱۰۸)

اقبال گوید: ما باید به عنوان یک مسلمان متعهد در مقابل "خودی"

بکوشیم و دل را یکی کنیم و از درخت تنومند اسلام بار و بر بگیریم.

چمن زادیم و از یک شاخساریم

نه افغانیم و نی ترک و تتاریم

که ما پروردهٔ یک نوبهاریم (۱۰۹)

تمیز رنگ و بو بر ما حرام است

جوامع در موقعیت بسیار حساس و سرنوشت ساز و بشر در حالتی خاص از تاریخ خود قرار دارند. به خصوص خاور بیشتر از گذشته به وحدت و انسجام و برادری نیازمند است. مشکلات از هر سو روی آورده و نیروها را به خود جذب کرده است. جهان بینی اسلامی که اقبال در نظر دارد در معرض خطر است و این جاست که اقبال گوید:

خاور که آسمان به کمند خیال اوست

از خویشتن گسسته و بی سوز آرزوست

در تیره خاک او تب و تاب حیات نیست

جولان موج را نگران از کنار جوست

بتخانه و حرم همه افسرده آتشی

پیر مغان شراب هوا خورده در سبوست

فکر فرنگ پیش مجاز آورد سجود

بینای کور و مست تماشای رنگ و بو است

گردنده تر ز چرخ و رباینده تر ز مرگ

از دست او به دامن ما چاک بی رفوست (۱۱۰)



اقبال گوید: "شرقیان توکل و تدبیر را رها کرده و به سستی و تقدیر پیوسته اند، بنابراین غربیان بر آنها مسلط گشته اند و اگر ملل مشرق زمین به خود متکی بود و آزادی و آزادگی را پیش چشم داشت هرگز به اسارت غرب در نمی آمد.

زدست ساقی خاور دو جام ارغوان درکش

که از خاک تو خیزد ناله مستانه پی در پی

بگردان جام و از هنگامه افرنگ کمترگوی

هزاران کاروان بگذشت از این ویرانه پی در پی (۱۱۱)

زبان هدایت اقبال زبان دل است که تکان دهنده و اثر بخش می باشد و چون از دل برآید لا جرم بردل می نشنید. اهل ریا و تزویر را محکوم می کند. زیرا او بنده عبد خدا است و جز در جهت عبودیت خدا یعنی رهایی از عبودیت بشر قلمی و قدمی بر نداشت و آن جا که با ارشاد مولانا رومی در عالم روحانی به عرش می رود دیگر شرق و غرب مفهوم جغرافیایی خود را از دست می دهد و فقط حق می ماند و بس.

آن یکی از شرق و آن دیگر ز غرب

هر دو با مردان حق در حرب و ضرب (۱۱۲)

اوج اندیشه اقبال را می توان نتیجه اوج هدف او دانست، چه انسان ها به اندازه هدفی که دارند بزرگ یا کوچک می شوند. هدف اقبال پی بردن راهی بود که پایانش رسیدن به مقام والای جانشینی خداوند در روی زمین بوده و از آن جایی که خدا لامتناهی و بی نهایت می باشد، بدیهی است انسانی که با ایمانی استوار و



امید به ذات حق در این راه گام می نهد، هر قدر به جلو برود روحش گسترش می یابد، و به آنجا می رسد که همچون پرنده سبک سیری که در اوج آسمان ها همه چیز را در زیر شاهبال خویش به عیان می بیند، و هر نشیبی را به حقارت می نگرد او نیز در آن اوج "دانای راز" می شود و آن وقت همه نابرابریها، همه نفاقها، همه کینه ها و همه زشتی ها که انسان ها تحت هر نامی بریکدیگر روا می دارند همچون خاری روح او را می خلد و او را به از میان بردن آنها وا می دارد.

اقبال در شاهکار بی نظیرش "جاوید نامه" به سیر در افلاک می پردازد و معراج خیال و اندیشه خویش را در این مجموعه به زیبا ترین نحو بیان می کند. با ارواح مختلف سخن می گوید، و در این سیاحت روحانی راهبر و رهنمای او مرشد روم می باشد. مسایل مختلف را مورد بحث قرار می دهد و از شخصیت های خوب و بد که هر کدام به نحوی از انحاء نقشی در تاریخ داشته اند، سخن می راند. وی در قطعه فریاد یکی از زورق نشینان قلم خونین از زبان صادق و جعفر می آورد:

نی عدم ما را پذیرا نی وجود      وای از بی مهربی بود و نبود  
تا گذشتیم از جهان شرق و غرب      بر در دوزخ شدیم از درد و کرب (۱۱۳)

اقبال معتقد است اگر انسان "خودی" خود را عزت دهد به مراحل شهود می رسد.

زمن گو صوفیان با صفا را      خدا جویان معنی آشنا را  
غلام همت آن خود پرستم      که با نور خودی بیند خدا را (۱۱۴)



اقبال فریاد زد برای بدست آوردن شکوه و جلال سابق و حقوق پایمال شده شرق، باید رستا خیزی بپا کرد و برای موفق شدن در این رستخیز باید به "خود" آمد. راستی این "خود" چیست که اقبال آن قدر به آن تکیه می کند؟ و تحت اتکاء به آن از وطن، دین، مرام، حکومت الله و جانشینی انسان و ... در روی زمین سخن می گوید:

مغرب ز تو بیگانه، مشرق همه افسانه

وقت است که در عالم نقش دگر انگیزی (۱۱۵)

پس از ایجاد تحوّل در فرد و جامعه و دست یافتن به خود خویشتن و اتکاء بر فرهنگ اصیل خود، این موضوع مطرح می شود که آیا این جامعه خود یافته باید در ها را به روی جهان خارج ببندد و در انزوا بماند، یا باید با دنیای خارج در ارتباط بوده و دست آوردهای فرهنگی خود را بستاند؟

اقبال گوید: رشد و تکامل خودی با جامعه خود یافته مستلزم ارتباط با حقیقت آفاقی است. قرآن کریم سیر در آفاق و انفس هر دو را توصیه می کند. بنابراین یک جامعه برای اینکه بتواند مانند یک موجود زنده و فعال به حرکت و تکامل خویش ادامه دهد بایستی با دنیای خارج حاصل کرده تا از این راه بتواند آگاهی ها را مبادله و نیازهای خود را مرتفع سازد، لذا پیام نه شرقی نه غربی اقبال را می توان چنین توصیف کرد. اتکاء نه به شرق و نه به غرب، بلکه فقط به "خودی" خویشتن که پرتوی است از ذات فنا ناپذیر خداوند و ارتباط با شرق و با هر فرهنگ اصیل متکی به خود جهت هدایت به سوی کمال مطلق یعنی الله و نور باری تعالی.

هدف نهایی و غایی در تعالیم اسلامی عبارتست از کشف قوانین حقیقی و



حصول آزادی و برابری و برادری است. و در کاربرد درست عملی خود موجب بقای همه جوامع بشری و افراد انسانی خواهد بود.

اصل شاهی چیست اندر شرق و غرب

یا رضای امتان یا حرب و ضرب (۱۱۶)

برای رسیدن به این اهداف انسان های متفکر باید ابتدا عامل این تفرقه و ناآرامی ها را بشناسند. سپس باتوجه به اصول می توانند محرکین غیرمتعادل و امراض رنج آور اجتماع را اصلاح نمایند و در حقیقت تکیه بر جهان بینی اقبال براین اساس است.

باید دانست کره زمین که میهن بنی آدم است، پس در این صورت خاور و باختر مفهوم علمی نخواهد داشت؟ زیرا هر جا خاور است نقطه مقابل آن باختر نامیده می شود، هر لحظه ای برای خورشید هم طلوع است و هم غروب، فقط بستگی به آن دارد که آدمی در کجای زمین قرار گرفته باشد. مگر مردمانی که در قرون گذشته از افریقا به امریکا برده شده اند تغییر نژاد داده اند؟ همه روی زمین هم خاور است و هم باختر.

بنابراین مسأله شرق و غرب ایماء و اشاره می باشد و دلیل روی آوردن به فرهنگ قومی گذشته و تفرقه و دوری از همبستگی مردم در روی زمین نیست. اشراق عرفانی هم در همه جا مقدور است و در انحصار منطقه و بخشی مُعین از زمین نمی باشد. اشراق روشن شدن خود و روشن ساختن دل های مردمان است و این حاصل نمی شود مگر به قول اقبال :

”هم ز خدا خودی طلب، هم ز خودی خدا طلب“



قوانین بین المللی محصول تجربیات خوب و بدگذشتگان است که در میان کلمات و جملات و تصویب نامه ها حفظ گردیده و بسیار دیده شده که در عمل ضمانت اجرایی ندارد. متأسفانه از اجرای قوانین و قراردادهای گذشته بشر، عصر حاضر برای دست یابی به آرامش و همزیستی مسالمت آمیز به نتیجه همه گیر و عملی نرسیده است. هر چند بعضی از این برداشت ها استنتاج و استنباط ناقصی از تعالیم دین اسلام می باشد. و اینجا است که اقبال اسلام را به دور از ساز و برگ ها مدّ نظر دارد.

می نگویند آنکه گفت الله هو

در حدود این نظام چارسو

گرچه از مشرق برآید آفتاب

با تجلی های شوخ و بی حجاب

در تب و تاب است از سوز درون

تا ز قید شرق و غرب آید برون

بردمید از مشرق خود جلوه مست

تا همه آفاق را آرد بدست

فطرتش از مشرق و مغرب بری است

گرچه او از روی نسبت خاوری است! (۱۱۷)

اقبال گرچه به مشرق تعلق داشت اما بی اعتنا از کنار غرب پرستان و شرق زدگان گذشت و هم چنان بر اعتقاد خویش یعنی راه مستقیم الهی پافشاری کرد. تا اینکه سقوط باطل و تولد حق را در سپیده دم شگفتن قوم خویش در مسیر تاریخ شرق ببیند. او گرچه شگوفه های بهار افکار خویش را که همانا رهایی امت



مسلمان از غل و زنجیر استعمار و استثمار بود لمس نکرد، و در حیات خویش در سوک امت مسلمان و دردمند محکوم قوم خود که تنها گناهشان آزادی و آزادگی بود نشست، اما هرگز دامن امید را از دست نداد.

اقبال گوید: "برای تصمیم گیری سه نکته پیش روی داریم، توقف، بازگشت و پیشروی اگر بایستیم مضمحل می شویم - اگر بازگردیم خورد می شویم و تنها راه نجات آن است که به پیش برویم تا برای ساختن زندگی بهتر براساس فرمان الهی آماده گردیم. توقف در خود انسان زنده نیست - جهان و پدیده های آن همه در حرکت هستند و توقف خلاف نظام عادی و طبیعی است. آنچه مهم است باید بانگاهی حقیقت بین به پیروی از دستورات پیامبر اسلام و مصلحان، پاکبازان و متفکران به پیش برویم و درکسب سرافرازی و آبرو بکوشیم آن وقت خواهیم دید که خاک مشرق مثل آفتاب درباره درخشنده می شود و دگرباره تا بدخشان همان لعل و گوهر پیدا می کنیم.

خاک مشرق پر چمک جاء مثال آفتاب

تا بدخشان پهر وهی لعل گران پیدا کر - (۱۱۸)

اقبال از جمله کسانی است که در نظام اجتماعی اسلام و در فلسفه سیاسی صاحب نظر است. وی عدالت اجتماعی را از مقتضیات اولیه طبیعت انسانی می داند و رعایت تساوی حقوق و عدل و داد را لازم و ضروری دانسته و از این که غربیان با اعمال زور و قدرت استعمار و استثمار خویش را به شرقیان تحمیل نموده و شرق را برای مطامع و مقاصد خودشان ضعیف و بنده ساخته اند، رنج می برد.

وی مردم خاور زمین را از دسیسه های فرنگ آگاه ساخته و دلیل تسلط



آنان و عقب ماندگی مسلمانان را ناهماهنگی و فراموش کردن فرمان الهی  
 "وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا" (۱۱۹) می داند و در این باب  
 گوید:

شبی پیش خدا بگریستم زار      مسلمانان چرا زارند و خوارند  
 ندا آمد نمی دانی که این قوم      دلی دارند و دلداری ندارند (۱۲۰)

در عین حال اقبال معتقد بود که اگر تهران مرکز سیاسی ملل شرق بود و  
 مردم این سرزمین ها باهم تشریک مساعی کنند بطور کلی و به نحو مطلوبی  
 سرنوشت اقوام شرق تغییر خواهد کرد.

تهران هو اگر عالم مشرق کا جنیوا

شاید کره ارض کی تقدیر بدل جاؤ (۱۲۱)

ترجمه: (گر شود تهران جنیوا از برای اهل شرق - بود که تغییری کند  
 تقدیر شوم روزگار)

و خوب این هم حرف دلش که یک دنیا سخن در آن نهفته است او در  
 شعری اردو چنین می آورد. (۱۲۲)

ترجمه: داروی درد مشکلات و مسائل نه در لندن است و نه در ژنو زیرا  
 در رگ جان فرنگ یهود پنجه افکنده است. پس برای نجات از یوغ بردگی و غلامی  
 لازمست که "خودی" امت پرورش یابد.

اقبال هرگز نخواهد مرد، زیرا با بیان حقایق باقی به بقای مطلق پیوسته و تا  
 ابد پایدار گشته است. در طول تاریخ کسانی که از موهبت ایمان راستین و نوشیدن



زلال عرفان از جام آیات قرآنی سیراب گشته اند نام و مرتبتی برتر از دیگران یافته‌اند، و اقبال از آن جمله است - وی کلام خود را با طرزی دلنشین و زیبا در شکافتن جوانب گوناگون مطلب به کارگرفته و پیام‌های پیامبرگونه خود را به طریقی دلکش ترسیم کرده، آن چنانکه عبرت آموزی از آن‌ها را در آینه زمان منعکس ساخته است، و آنجا که دست به دعا بر می‌دارد و گوید:

### خداوندا تو کمک کن

تا به روز آرم شب افکار شرق      بر فروزم سینه احرار شرق  
از نوایی پخته سازم خام را      گردش دیگر دهم ایام را  
فکر شرق آزاد گردد از فرنگ      از سرود من بگیرد آب و رنگ (۱۲۳)

چیزی که اقبال عنوان کرد تکان دهنده نبود، هم تحوّل در اندیشه مسلمانان به وجود آورد و هم رستاخیزی در اجتماع آنها، هم فرد را متحرک می‌ساخت و هم اجتماع را سازنده نمود. روی سخن او به یک فرد و یا یک اجتماع نبود، بلکه همه انسان‌ها و همه جوامع شرق مسلمان را شامل می‌شد. او مظهر پنداری است که ما از یک انسان واقعی در ذهن خود داریم، هم می‌آموزد که انسان چیست، و هم می‌گوید که انسان چه باید باشد، در حقیقت!

آنچه دید از مشرق و مغرب نوشت      نقش او رنگین تر از باغ بهشت (۱۲۴)

کتابهای پیام مشرق و جاوید نامه و ضرب کلیم و زبور عجم و ارمغان حجاز و ... در عین حال که بالتهاب و هیجان همراه است، اما نوای حرکت و ندای جنبش در آن دیده می‌شود. او جا به جا از منجی شرق خبر می‌دهد و چه خوب



است که او را اقبال شرق، ستاره مشرق، منادی شرق، شاعر خاور و مصلح مؤمن و فیلسوف مسلمان و ... (۱۲۵) بنامیم که همه برازنده اوست.

جامه شب بردید

منزل ما دور نیست (۱۲۶)

صبح ز مشرق دمید

تیر ترک گام زن



# فهرست منابع

## "شرق در کلام اقبال"

- ۱ - کلیات فارسی اقبال، شیخ غلام علی ایند سنز، چاپ پنجم، پاکستان، ۱۹۸۵م،  
صفحه ۶۲۴ - جاویدنامه، صفحه ۳۶
- ۲ - ایران نامه، مجله تحقیقات ایران شناسی، سال هشتم، شماره ۳/ تابستان  
۱۳۲۹ - مقاله غربزدگی و شرق شناسی و ارونه، مهرزاد بروجردی، صفحه  
۳۷۸ و ۳۷۹
- ۳ - کلیات فارسی، صفحات ۸۴۱ و ۸۴۲ - پس چه باید کرد، صفحه ۴۵
- ۴ - چند پرسش در باب فرهنگ شرق، مجله فرهنگ و زندگی، شماره ۷/  
دیماه/۱۳۵۰، مقاله احمد فردید، صفحات ۳۲ تا ۳۹
- ۵ - متخصص و کارشناس روابط بین المللی می باشد. او خواسته است با تصور  
کلی که تفکر سیاسی غرب از خاورمیانه دارد موضوع را بررسی نماید و  
HENTSCH Thierry, L'orientimaginaire  
Paris, Ed. deminuit, 1987 - 1988, P. 290
- ۶ - ایران نامه، سال هشتم، صفحه ۳۸۰  
احمد فردید یکی از پیشگامان این اندیشه در ایران است و اصطلاح غربزدگی  
را به کار برده است.
- ۷ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۸ - پس چه باید کرد، صفحه ۷۴
- ۸ - استاد تاریخ ادیان دانشکده الهیات و معارف اسلامی و صاحب مقالات و  
کتاب ها و تحقیقات بسیار در زمینه ادیان و عرفان
- ۹ - در این باره می توان به این کتاب مراجعه کرد: در اوایل قرن بیستم در



صحرای گوبی Gobi در جنوب تبت کتابی به دست آمد تحت عنوان "انا هیتا درمیان مرواریدها" AINYAHITA EN PERLES که اتومان زرتشت هانیش Otaman Zaradusht Hanish آنرا از اصل رونویس کرد و به وسیله Pierre Martin از انگلیسی به فرانسه ترجمه شد. انتشارات مزديسنا، ناشر:

Edition Aryana, Gerard Vidal Paris

ژنو، ۱۹۳۸ - بیشتر زیر نویس های کتاب نیز مورد توجه قرار گیرد.

۹ مکرر - خدا در ادیان اسلام، دکتر منوچهر خدایارمجبی دفتر امم، دفتر ۴۱، نهضت زنان مسلمان ۱۳۵۹، صفحه ۳۱

۱۰ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۱۲ و ۱۱۳، اسرار و رموز، صفحه ۱۱۲، ۱۱۳

۱۱ - به نقل از مجموعه مقالات دکتر محمد معین، به کوشش مهدخت معین، بخش

روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان، صفحه ۲۷ تا ۲۹، جلد اول،

صفحه ۳۸۳، ۳۸۴

۱۲ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۵۳ - جاویدنامه، صفحه ۱۶۵

۱۳ - A.J.ARBERRY شرق شناس انگلیسی

۱۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۵۵ - جاویدنامه، صفحه ۱۶۷

۱۵ - این کتاب به نام شرق شناسی توسط دکتر عسگری و دکتر فولادوند ترجمه

و انتشارات عطایی آنرا منتشر کرده است.

Edward Said, Orientalism, New York, 1979 P.P. 202- 203

۱۶ - بخش کوتاهی از ترجمه کتاب توسط خسرو ناقد در کیهان هوایی شماره /

۱۰۳۹ صفحه ۱۲ - ۲۳ تیر ماه ۱۳۷۲ درج گردیده است.

۱۷ - کلیات فارسی اقبال

۱۸ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۱۰ - جاویدنامه، صفحه ۲۲

۱۹ - کلیات فارسی اقبال



۲۰ - صادق جلال از محققان اهل سوریه می باشد.

Sadik Jalal Al-Azm "Orientalism and Orientalism in Reverse" No.8

Khamsin, 1981, P.P.5-26

۲۱ - کلیات اردوی اقبال، صفحه ۳۱۳ - بال جبریل، صفحه ۲۱

۲۲ - در سال ۱۹۰۷ میلادی اقبال رساله دکتری خود را درباره سیر فلسفه در ایران

Development of Metaphysics in Persia برای دانشگاه مونیخ به زبان

انگلیسی به رشته تحریر درآورد. این نوشته مشتمل بر تاریخ مختصری از

حکمت الهی در ایران می باشد و تأثیر حکما و علمای بسیاری از آن

جمله: ابن عربی، سبزواری، ملا صدرا، شیخ اشراق، غزالی و... در کلام او

دیده می شود. در نوشته های او اصطلاحات فراوان عرفانی به چشم

می خورد. این کتاب توسط دکتر امیر حسین آریان پور به فارسی ترجمه و

از طرف مؤسسه فرهنگی منطقه ای (نشریه شماره ۸) منتشر شده است.

۲۳ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۳۱ - پیام مشرق، صفحه ۱۶۱

۲۴ - در مجموعه اردوی اقبال به نام "بانگ درا" آمده است.

- ۲۵

مرقد او پیر سنجر را حرم

در زمین هند تخم سجده ریخت

صبح ما از مهر او تابنده گشت

سید هجویر مخدوم امم

بندهای کوهسار آسان گسیخت

خاک پنجاب از دم او زنده گشت

(کلیات صفحه ۵۱ - اسرار و رموز صفحه ۵۱)

علی بن عثمان بن علی هجویری مؤلف کشف المحجوب متوفی

۱۰۷۲ میلادی

مراد از پیر سنجر خواجه معین الدین چشتی (رح) می باشد.



۲۶ - این کتاب در سال ۱۹۳۶ میلادی به ضمیمه مثنوی مسافر به چاپ رسید. در این کتاب اقبال درس جنبش و مبارزه به شرق می دهد و ملل مشرق زمین را از فریب و نیرنگ مغرب برحذر می دارد و سیاست استعماری را با حکومت الهی مقایسه می کند.

۲۷ - کلیات فارسی، صفحه ۱۸۶ - پیام مشرق، صفحه ۱۶

۲۸ - ابولهب عموی پیامبر (ص) یکی از دشمنان سرسخت محمدرسول الله بود که در سوره لهب نفرین شده است.

در منظومه اردوی بال جبریل آمده است.

۲۹ - کلیات فارسی اقبال، صفحات ۶۵۳ و ۶۵۴ - جاویدنامه، صفحات ۶۵ و ۶۶

۳۰ - کلیات فارسی اقبال

۳۱ - کلیات فارسی اقبال

۳۲ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۵۸ - پس چه باید کرد؟ صفحه ۶۲

۳۳ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۵۱۷ - زبورعجم، صفحه ۱۲۵

۳۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۴۲ - پس چه باید کرد؟، صفحه ۴۶

۳۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۴۱ - پس چه باید کرد؟، صفحه ۴۵

۳۶ - ویل دورانت، تاریخ تمدن جلد اول، مشرق زمین گاهواره تمدن (چاپ دوم

۱۳۶۷) مترجمان: احمد آرام، ع. پاشایی، امیر حسین آریان پور -

انتشارات آموزش انقلاب اسلامی

۳۷ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۸۰، پس چه باید کرد؟، صفحه ۸۸

۳۸ - نفوذ اسلام در اروپا در قرون وسطی، دکتر ابوالفضل عزتی، صفحات ۶۰ و

۶۱، برای اطلاع بیشتر از تأثیر همه جانبه مسلمین در اروپا نگاه کنید به

این مأخذ و نیز تمدن اسلام و غرب، گوستا لوبون فرانسوی

۳۹ - مقدمه کتاب رموز بیخودی اقبال، ترجمه پرفسور آربری به انگلیسی



- ۴۰ - کلیات فارسی اقبال
- ۴۱ - قرآن مجید، سوره بقره، آیه ۱۱۵
- ۴۲ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۲۹۹ - پیام مشرق، صفحه ۱۲۹، قطعه الملك لله
- ۴۳ - کلیات فارسی اقبال، صفحات ۵۳۷ تا ۵۳۹ - (گلشن راز جدید) زبور عجم،  
صفحات ۱۴۵ تا ۱۴۷
- ۴۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحات ۶۵۶، ۶۵۷ - جاوید نامه صفحات ۶۸، ۶۹  
قطعه خلافت آدم
- ۴۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۵۳۶ - زبور عجم، صفحه ۱۴۶
- ۴۶ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۸۳، ۴۷۴ - زبور عجم صفحات ۸۱ و ۸۲
- ۴۷ - کیهان اندیشه، مقاله خود باختگی شرق در برابر غرب و راه نجات آن - ۹  
دیماه ۱۳۶۹ - شماره ۱/۸۶۱
- ۴۸ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۶۱ - جاوید نامه، صفحه ۱۷۳
- ۴۹ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۷۰ - جاوید نامه، صفحه ۸۲
- ۵۰ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۸۲ - زبور عجم، صفحه ۹۰
- ۵۱ - قرآن مجید، سوره بقره، آیه ۲۵۸
- ۵۲ - نهضت های صد ساله اخیر، مرتضی مطهری، صفحه ۵۵
- ۵۳ - کلیات اردوی اقبال، صفحه ۶۸۶
- ۵۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۸۲ - جاوید نامه، صفحه ۱۹۴
- ۵۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۴۸ - جاوید نامه، صفحه ۶۰
- ۵۶ - رازدانی و روشنفکری و دینداری، عبدالکریم سروش، مؤسسه فرهنگی  
صراط، ۱۳۷۰، صفحات ۵۸ تا ۶۲
- ۵۷ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۷۱ - قطعه خلافت و ملوکیت ارمغان حجاز  
صفحه ۸۹ - ارمغان حجاز آخرین سروده های اقبال است که به اردو و



فارسی می باشد.

- ۵۸ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۵۵ - ارمغان حجاز، صفحه ۷۳
- ۵۹ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۶۷ - جاویدنامه، صفحه ۱۷۹
- ۶۰ - اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، حمید عنایت، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات خوارزمی، صفحه ۱۱۳
- ۶۱ - ایقان اقبال، پرفسور محمد منور، آکادمی اقبال پاکستان لاهور
- ۶۲ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۴۱ - پس چه باید کرد؟، صفحه ۴۵
- ۶۳ - کلیات فارسی اقبال
- ۶۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۰۰ - پیام مشرق، صفحه ۱۳۰
- ۶۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۷ - اسرار و رموز، صفحه ۳۷
- ۶۶ - کلیات فارسی اقبال
- ۶۷ - کلیات اردوی اقبال، ترجمه فارسی ضرب کلیم، صفحه ۱۱۸
- ۶۸ - کلیات فارسی اقبال، - پس چه باید کرد
- ۶۹ - اسلام و غرب، خورشید احمد، ترجمه غلامرضا سعیدی، صفحه ۱۸ - ۱۳۴۷  
(به نقل از کتاب ساورکر، جنگ استقلال، صفحه ۵۵)
- ۷۰ - پروفیسور هتی نویسنده تاریخ عرب از مسیحیان عرب زبانی است که در مدارس مسیحی لبنان تحت نظر کشیشان تعلیم دیده و زمینه تحقیقات او همان الهاماتی است که از مدرسین مسیحی خویش اخذ نموده است.
- ۷۱ - کلیات فارسی اقبال
- ۷۲ - ایران نامه، سال هشتم، شماره ۴ - مقاله درباره تجدد ایران، جمشید بهنام،  
صفحه ۵۱۰
- ۷۳ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۸۱ - پس چه باید کرد، صفحه ۸۵
- ۷۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۸۴ - پیام مشرق، صفحه ۲۱۴ (قطعه خطاب



بہ انگلستان)

- ۷۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحہ ۶۶۰، ۶۶۱ - جاویدنامہ صفحات ۷۲ و ۷۳
- ۷۶ - کلیات فارسی اقبال، صفحہ ۹۴۸ - ارمغان حجاز، صفحہ ۶۶ - لا تخف  
إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى - ای موسیٰ مترس کہ تو بر آنها غلبہ و برتری  
خواہی داشت (قرآن مجید، سورہ طہ، آیہ ۶۸)
- ۷۷ - کلیات اردو، صفحہ ۳۳۲ - شمارہٴ غزل ۱۶، مجموعہٴ بال جبریل
- ۷۸ - قرآن مجید، سورہٴ قصص، آیہ ۳۱
- ۷۹ - قرآن مجید، سورہٴ نور، آیہ ۳۴
- ۸۰ - مسلمانان ہند Sir W. Hunter صفحہ ۱۶۲
- ۸۱ - کلیات فارسی اقبال، صفحہ ۵۲۲، زبور عجم، صفحہ ۱۳۰
- ۸۲ - کلیات فارسی اقبال، صفحہ ۷۸۳، جاویدنامہ صفحہ ۱۹۵
- ۸۳ - کلیات اردو، صفحات ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۸

شرق مین اصول دین جاتہین

مغرب مین مگر شین بن جاتہیز

روش مغربی ہ مدنظر

وضع کوجانتہین گناہ

ہم مشرق ک مسکینون کا دل مغرب مین جا اتکا ہ

وان کنتر سب بلوری ہین یان ایک پرانا متکا ہ

دیکھیہ چلتی ہ مشرق کی تجارت کب تک

شیشہ دین ک عوض جام و سبو یشاء

۸۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحہ ۸۴۱، پس چہ باید کرد؟، صفحہ ۴۵

۸۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحہ ۸۴۰، پس چہ باید کرد؟، صفحہ ۴۴



- ۸۶ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۵۸ - جاوید نامه، صفحه ۱۶۹
- ۸۷ - کلیات فارسی اقبال
- ۸۸ - ره آورد، شماره ۲۴، ایران در گذرگاه تاریخ، مقاله، دکتر محمد حسین سروش، فصلنامه پاییز و زمستان ۱۳۶۸
- ۸۹ - نهضت های صد ساله اخیر، استاد مرتضی مطهری، صفحه ۵۳
- ۹۰ - حبلی گوید: انسان کامل کسی است که در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد.
- ۹۱ - قطعه پیام سید جمال الدین به ملت روس، کلیات فارسی، صفحه ۶۶۷، جاوید نامه صفحه ۷۹
- ۹۲ - کلیات فارسی، صفحه ۸۳۶، پس چه باید کرد؟، صفحه ۴۰
- ۹۳ - قطعه خطاب به مهر عالمتاب، صفحه ۸۰۶، پس چه باید کرد؟، صفحه ۱۰
- ۹۴ - نهضت های صد ساله اخیر، مرتضی مطهری، صفحه ۵۲
- ۹۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۰۷ - پس چه باید کرد؟، صفحه ۲۱
- ۹۶ - ایران نامه، سال هشتم، مقاله غربزدگی، صفحه ۳۸۷
- ۹۷ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۱۸ - اسرار و رموز، صفحه ۱۱۸
- ۹۸ - کلیات اردوی اقبال، صفحه ۲۶۵ - نظم دنیای اسلام

ریط و ضبط ملت بیضا هـ مشرق کی نجات

ایشیا وال هین اس ن تک سد اب تک بد خبر

ایک ہون مسلم حرم کی پاسبانی ک لٹ

نیاک ساحل سد ل کر تا بخاک کاشفر



۹۹ - کلیات اردوی اقبال، صفحہ ۲۶۳، نظم سرمایہ و محنت

اتھ کہ اب بزمِ جهان کا اور ہی انداز ہ

مشرق و مغرب میں تیر۔ دور کا آغاز ہ

۱۰۰ - نظم نوید صبح در سال ۱۹۱۲ سرودہ شد۔

آتی ہ مشرق سے جب ہنگامہ در دامنِ سحر

منزل ہستی سے کر جاتی ہ خاموشی سفر

- ۱۰۱

عروقِ مردہ مشرق میں خونِ زندگی دورا

سمجھ سکتے نہیں اس راز کو سینا و فارابی

مسلمان کو مسلمان کر دیا طوفانِ مغرب نہ

تلاطمِ ہاڈ دریایی سے ہ گوہر کی سیرابی

۱۰۲ - مقالہ شرق و غرب در اشعار اقبال، یادنامہ اقبال، صفحات ۴۹ - ۴۸

بہ مناسبت یکصدمین زاد روز شاعر و فیلسوف شرق، بکوشش بہاء الدین

اورنگ، خانہ فرهنگ ایران لاہور، ۱۳۵۸ ہجری شمسی

۱۰۳ - کلیات فارسی اقبال، صفحہ ۴۴، اسرار و رموز، صفحہ ۴۴

۱۰۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحہ ۸۳۹ - پس چہ باید کرد؟، صفحہ ۴۳

۱۰۵ - قرآن مجید، سورۃ بقرہ جزو دوم، آیہ ۱۴۲

۱۰۶ - کلیات اردوی اقبال، ترجمہ فارسی ضربِ کلیم، خواجہ عبدالحمید عرفانی،



صفحه ۱۴۶ - ضرب کلیم آخرین مجموعه اشعار اردوی اقبال است که در زمان وی منتشر گردید - نوای اقبال در ضرب کلیم بلند تر و پرسوز تر و تلخ تر است.

۱۰۷ - کلیات فارسی اقبال

۱۰۸ - قرآن مجید، سوره رعد، آیه ۱۱

۱۰۹ - کلیات فارسی اقبال

۱۱۰ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۴۱ - زبور عجم، صفحه ۴۹

۱۱۱ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۹۹ - زبور عجم، صفحه ۱۰۷

۱۱۲ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۸۱، جاوید نامه، صفحه ۹۳

۱۱۳ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۳۴، جاوید نامه، صفحه ۱۴۶ (صادق و

جعفر بنگالی)

۱۱۴ - کلیات فارسی اقبال

۱۱۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۰۰، زبور عجم، صفحه ۸

۱۱۶ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۵۲، جاوید نامه، صفحه ۱۶۴ - قطعه شاه همدان

۱۱۷ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۵۱ - جاوید نامه، صفحه ۶۳

۱۱۸ - کلیات اردو، صفحه ۲۶۰ - نظم زندگی

۱۱۹ - قرآن مجید، سوره آل عمران، آیه ۱۰۲

۱۲۰ - کلیات فارسی اقبال

۱۲۱ - کلیات اردو، صفحه ۶۰۹ - ترجمه ضرب کلیم، انتشارات اکادمی اقبال،

صفحه ۱۳۷ - ۱۹۵۷ میلادی



۱۲۲ -

تری دوا نہ جنیوا مین ہ، نہ لندن مین

فرنگ کی رگ جان پنجنہ یهود مین ہ

سنا ہ مین نہ غلامی سد امتون کی نجات

خودی کی پرورش و لذت نمود مین ہ

کلیات اقبال اردو، ضرب کلیم، صفحہ ۲۶۲

۱۲۳ - کلیات فارسی اقبال، صفحہ ۸۰۶ و ۸۰۷ - پس چہ باید کرد؟، صفحہ ۱۰ و ۱۱

۱۲۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحہ ۶۹۱ - جاوید نامہ، صفحہ ۱۰۳

قطعه بر آمدن ستارہ شناس مریخی از رصدگاہ

۱۲۵ - غرام اقبال شناس مصری، اقبال را شاعر مشرق می نامد.

۱۲۶ - کلیات فارسی اقبال، صفحہ ۲۸۱، پیام مشرق ۱۱۱ و منابع دیگری کہ

برای تهیه این مقالہ از آن ہا استفادہ شدہ است.



## "بخش دوم"

# غرب در کلام اقبال

زندگی پربرکت علامه محمد اقبال ابعاد گوناگونی داشت که همه قابل غور و تفحص است. به راستی دریچه‌ای از عالم انسانی به روی او گشوده شده بود و آفتابی که برای مردمان عادی نامرئی است در فضای هستی او تابیده بود. کلامش همانند دیگر بزرگان علم و ادب و فرهنگ و تاریخ و سیاست و غیره ... بازتاب کشاکش زمانی است که جامعه‌اش درگیر آن بوده، و راه حل و پاسخی است برای آن.

البته منظور این نیست که بینش اقبال تنها به زمانش محدود می‌شود. یکی از فضایل نظرات فلسفی و اجتماعی مصلحانی مانند اقبال جهان شمولی آنها است. شک نیست که اوضاع اجتماعی جهان و شبه قاره هند در عصر اقبال تأثیر مهمی در صورت بندی اندیشه او داشته است. اما آنچه او را یکی از ستارگان درخشان دنیا معرفی می‌کند، ژرف اندیشی او در جواب گویی به بحران های عصرش می‌باشد.

مشرق خراب و مغرب از آن بیشتر خراب

عالم تمام مرده و بی ذوق جستجوست (۱)

اقبال یکی از متفکران جهان اسلام است که هر چه می‌گذرد شهرتش افزون می‌گردد. به خصوص در سال های اخیر معروفیتی که اقبال در ایران کسب کرده و تحقیقاتی که درباره او انجام شده حایز اهمیت فراوان است، اما هنوز



جا دارد که بیشتر افکارش مورد بررسی قرار گیرد. زیرا اقبال کسی است که خود نیز نسبت به آراء و عقایدش یکسان برخورد نکرده و تحوّل معنوی و سیر ارتقایی و انقلاب روحی که با گذشت زمان در او به وجود آمد، شخصیت و نحوه تفکر او را دگرگون ساخت.

هرمن هسه Herman Hesse می نویسد: "محمد اقبال لاهوری متعلق به سه قلمرو معنوی است. آثار ارزنده اش نیز از سرچشمه این سه عالم معنوی سیراب می شوند. قلمرو معنوی هند، قلمرو روحانی اسلام و اندیشه های مغرب زمین. مسلمانی است برخاسته از شبه قاره هند و پاکستان و تربیت شده قرآن، و دانتا و عرفان ایرانی - عربی.

بسیار متأثر از فلسفه غرب، با افکار نیچه و برگسون آشنا و بدین سان ما را با شتاب فزاینده به گوشه و کنار قلمرو خود هدایت می کند.

اقبال به غرب سفر کرد ولی فریب ظواهر مغرب زمین را نخورد و بازگشت وی به شرق کوششی است صادقانه برای مقابله با خطر غرب.

می شناسی چیست تهذیب فرنگ	در جهان او دو صد فردوس رنگ
جلوه هایش خانمان ها سوخته	شاخ و برگ و آشیان ها سوخته
چشم بیند دل بلغزد اندرون	پیش این بت خانه افتد سرنگون (۲)

در اصطلاح هندسه شمال و جنوب و شرق و غرب و پایین و بالا شش جهت اصلی را تشکیل می دهند. ولی در بینش اساطیری این شش جهت دارای معنای استعاره‌ای دیگری نیز هست. در فرهنگ ایران باستان و در اوستا و مزدیسنا باختر یا "ایاختر" جایگاه دیوان و اهریمن است زیرا خورشید در باختر غروب می کند و با افول خورشید تاریکی بر همه جا مستولی می شود. از سوی دیگر



خراسان محل طلوع خورشید و سرزمین نیروهای اهورایی است. مراد از خراسان مشرق و شرق و محل طلوع خورشید، صرف نظر از شرق جغرافیایی است و مفهوم اساطیری اهورایی شرق در مقابل غرب اهریمنی قرار دارد.

در باب نظریه اقبال فیلسوف و متفکر و مصلح جهان درباره غرب و برخورد و تضاد میان شرق و غرب مقالات بسیاری به رشته تحریر درآمده است ولی جا دارد به منظور ایجاد اتفاق و همبستگی میان ملل، اقبال را بیشتر بشناسیم و نظریات ارائه شده در این زمینه را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم و هر کجا لازم شد از کلام اقبال بهره بگیریم. راستی غرب چیست، و کجاست؟

الف : برخی آنرا محدوده‌ای جغرافیایی متشکل از اروپا، اوقیانوسیه و امریکای شمالی می دانند.

ب : گروهی کره زمین را با توجه نصف النهار گرینویچ به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم می کنند. به این ترتیب اروپای میانه و شرقی و روسیه، غرب نیستند. ولی امریکای جنوبی، غربی است که ما خود را در برابر آن باخته‌ایم ولی در مقابل اروپای میانه و شرقی خود را نباخته‌ایم. این معنی چندان درست به نظر نمی رسد. (۳)

ج : دسته‌ای آن را حاصل گذشته و فرهنگ مشترکی، بر سه پایه فلسفه یونانی، کشور داری روم و معنویت مسیحی می شمارند. (۴) در این مورد می توان بیشتر به دو کتاب زیر بویژه مقدمه آنها منوچهر خدایار محبتی مراجعه کرد: یکی "فلسفه اروپایی و ادیان آسیایی" (چاپ تهران ۱۳۵۹)، دیگری: "فلسفه اروپایی و حکمت آسیایی" که در سال ۱۳۷۲ آماده انتشار است.

د : جمعی غرب را با مفهوم سیاسی تقسیم می کنند. یعنی جهان را به بلوک شرق و غرب منقسم می سازند "کاپتالیسم و کمونیزم" در رأس هرم بلوک کاپتالیسم اتازونی قرار دارد که جایگاه آن امریکای شمالی یعنی غرب زمین است



و همین طور اروپای غربی و در رأس هرم کمونیزم، روسیه شوروی که یک کشور آسیایی و در مشرق زمین قرار دارد. و در این مفهوم غرب یعنی بلوک کاپتالیسم و شرق یعنی کمونیزم. این تصویر نسبتاً درستی از غربزدگی می دهد. چه اینکه کمونیزم و کاپتالیسم به لحاظ تمدن و فرهنگ یکی هستند ولی از نظر روش سیاسی و موضعگیریهای حکومتی باهم متفاوتند. مضافاً اینکه مکتب کمونیزم برخاسته از غرب است. (۵) (زادگاه مارکس و انگلس آلمان می باشد) و به قول اقبال:

فرهنگ اگرچه ز افکار تو گره بگشاد      بجرعه دگری نشه ترا افزود (۶)

ه : و باز دیگرانی چند با توسل به تعریفی اخذ شده از مکتب اقتصاد سیاسی گویند :

غرب مجموعه کشورهای اروپای غربی و امریکای شمالی می باشد که تحت رژیم لیبرالیسم بورژوایی با انقلاب صنعتی به قدرت های جهانی تبدیل شدند و سرزمین ها و کشورهای سه قاره آسیا، افریقا، و امریکای لاتین را به زاینده های اقتصادی و سیاسی خود تبدیل کردند و دوره امپریالیسم جهانی را در عالم پدیدار ساختند. (۷)

و : جمعی نیز با نگاهی نمادین و عرفانی غرب را یک شیوه زندگی و نگرشی هستی شناسانه ارزیابی می کنند و معتقدند که غرب با یونان شروع می شود و با آغاز یونانیت تفکر هم وضع تازه ای پیدا می کند. (۸)

ز : و باز گروهی غرب را یک تمدن معنی می کنند و گویند : غرب عبارت است از خصایصی که تکنولوژی و صنعت عصر حاضر به لحاظ اقتصادی و فرهنگی و انسانی در بردارد. بنا بر این مفهوم غرب یعنی کشورهای صاحب



تکنولوژی و صنعت مترقی می باشد. و چون زادگاه تکنیک و صنعت و تمدن جدید اروپا بوده است و اروپا هم در غرب کره زمین قرار دارد پس واژه غرب پدیدار گشت. (۹)

ح: و باز دسته‌ای غرب را چنین توصیف می کنند: غرب یعنی عالم مسیحیت قرون وسطی - وقتی به منتهی درجه ممکن محصور عالم اسلام شد و از دو سه سمت (شرق و جنوب و جنوب غربی) در مقابل ممالک اسلامی و در خطر نیستی قرار گرفت و مجبور شد دست و پای خود را در همان چند ولایت شمالی دریای مدیترانه جمع کند، پدیدار شد و در مقابل خطر اسلام از سرنومیدی به تعرض پرداخت (۱۰) و سرانجام شاعر انگلیسی رودیارد کپلینگ (Rudyard Kipling) می گوید: شرق شرق است و غرب غرب و هیچگاه این دو برادر توأم با یکدیگر دیدار نخواهند کرد.

درباره این معانی و مفاهیم و آنچه به عنوان غرب و غرب حاکم در گفته ها و نوشته ها می آید چند سؤال پیش می آورد. راستی فضیلت غرب چه بود که شرق خود را در برابر آن ناتوان حس کرد؟ و از چه زمانی این برتری چشمگیر شد و نظرها را به خود جلب کرد؟ آیا فقط تکنولوژی و صنعت غرب بود که کشورها را به طرف خود کشاند و آن ها را از خود بی خود کرد؟ باید دید چه عامل و پدیده‌ای وجود داشت که شرق به واسطه آن خود را باخت.

می از میخانه مغرب چشیدم  
بجان من که درد سر خریدم  
نشستم با نکویان فرنگی  
از آن بی سود تر روزی ندیدم (۱۱)

تمدن جدید غرب، یعنی تمدنی که پس از رنسانس توسعه یافت با اومانیزم (۱۲). آغاز می شود و بشر اومانیزت بشری است که هرگونه پیوستگی



تکوینی و تشریحی با حق را انکار می کند و "اراده معطوف به قدرت" رایگانه عامل مؤثر و فاقد در سرنوشت خود می داند. اومانیسم به "انسان" در برابر حق اصالت می بخشد و این چنین اراده بشری را مطلق می انگارد و او را مجاز می سازد، هر چیزی را بخواهد و هر کاری را انجام دهد... بشر اومانیست چشم به دنیای می گشاید که مبدأ و معاد آن در خود او نهفته است و غایتی فرا سوی خود ندارد.

اقبال حق داشت به نقادی غرب برخیزد، غربی که بشر دوستی را به عنوان محتوای اصلی فرهنگ خود معرفی می نمود، ولی با زور و ارباب کشورها را مستعمره خویش می کرد و انسان ها را به غلامی و بردگی می کشید.

کلهی هین سب ک لیه غریبون ک میخان علوم تازه کی سرمستیان گناه نهین (۱۳)

ترجمه: در میخانه های غرب به روی همه کس گشاده است. و سرمستی های علوم جدید بر کسی گناه نیست. تمدن غرب در سده اخیر نتیجه حداقل چهار صد سال سیر نزولی و تفکر و فلسفه آن دیار می باشد که هرگونه تعهد دینی و نظرگاه الهی نسبت به مبدأ و معاد را نفی کرده و زایل ساخته است (۱۴).

در اکثر فرهنگ ها جهات دارای اهمیت خاصی است. در غالب جوامع کهن، شرق جغرافیایی مبدأ طلوع خورشید و نمودگاه حیات و رستاخیز است. بیشتر معابد قدیم یونان و روم رو به سوی مشرق داشت. در نقشه های جغرافیایی قبل، مشرق را در بالای نقشه قرار می دادند. در زبان عبری واژه مشرق به معنای پیش رو و در مقابل به کار می رود. در حالی که به واژه غرب به مفهوم پشت و پس اطلاق می شود. در بعضی موارد غرب به صورت استعاره به معنای دوران



کهولت و افول به کار می رود.

عهد جدید غرب با بازگشت به فلسفه و هنر یونان که ماهیت غیر دینی و زمینی دارد شروع می شود. انسان غربی در آغاز تولد دوباره خویش به یونان نظر دارد و روزگار وصل خویش را از فرهنگ و تمدن یونانی باز می جوید. سنت فلسفی یونان که با ارسطو به یک نظام قدرتمند فکری صرفاً بر مبنای عقل بشری و بی نیاز از وحی مبدل شده بود، آنچه را که این طفل "اومانیست" برای ساختن جهان خویش لازم داشت در اختیار او می گذاشت.

روان خوابید و تن بیدار گردید      هنر با دین و دانش خوار گردید  
خرد جز کافر کافر گری نیست      فن افرنگ جز مردم دری نیست (۱۵)

یکی از وجوه اساسی و شاید اصل و بنیان جهان بینی غربی مبنا و معیار قرار دادن انسان است به عنوان تنها ابزار ممکن به شناخت حقیقت امور اشیاء و کل جهان و بسیاری از شرقی ها تبیینی که از جهان معاصر دارید بیشتر غربی است. اما اگر مقصود جهان معاصر کل دنیای انسانی است آن وقت بحث فرق می کند. در تمدن غربی انسان دانای توانا وحی قیومی است که دارای اراده مختار است و می خواهد همه چیز در برابر او سر فرود آورد، و همه ارزش ها از او تراوش کند. انسان غربی هر چه را هست حاصل عمل و نیاز و اراده خود می داند و فکر می کند چگونه می تواند با تغییر نحوه عمل و نیاز خود همه چیز را دگرگون سازد و عالمی و آدمی از نو بیافریند. در جهان امروز ما شاهد نتایج عملی چنین تصوراتی هستیم و می بینیم که چگونه جوامع زیر و زبر می شود. اولین چیزی که مغرب زمین در علم گرایی خویش بر آن تاخت قطع رشته های سنت و زدودن خاطره قوم از ذهن انسان بود. اقبال گوید :



آگهی از علم و فن مقصود نیست      غنچه و گل از چمن مقصود نیست  
علم از سامان حفظ زندگی است      علم از اسباب تقویم خودی است (۱۶)

فرانسیس بیکن را آغازگر عصر جدید علم گرایی می دانند. وی از این یادبودهای قومی به نام "بت های ذهنی" یاد کرده و همه رشته ها و پیوندهایی که آدمی را به گذشته مرتبط می کند مورد تهاجم قرار می دهد و پیشرفت دانش را منوط به شکستن بت های ذهنی می داند. علم طبیعی در نظر بیکن "مادر علوم" شمرده می شود و معرفت حقیقی برای او معرفتی است که توانایی لازم برای تعرف در طبیعت و سیطره بر آن را در اختیار انسان قرار دهد. به عبارت دیگر معرفت حقیقی "تکنولوژیک" است و از زمان اوست که جدایی میان علم و فلسفه، عقل و عشق و علم و دین آغاز می شود.

عقل چون پای در این راه خم اندر خم زد

شعله در آب دوانید و جهان برهم زد

هنرش خاک برآورد ز تهذیب فرنگ

باز آن خاک به چشم پسر مریم زد (۱۷)

ابوالاعلیٰ مودودی می گوید :

هر ملتی که در تحقیقات علمی بر دیگران سبقت گرفت رهبری جهانیان و ریاست ملل دیگر نصیبش می گردد ... اما هنگامی که در بین دانشمندان و محققین مسلمان نبوغ علمی منقطع گشت گویا در نظر خودشان تنزل کردند و خود را از رهبری و پیشوایی جهانیان عاجز دیدند. از طرف دیگر جهان غرب نهضت کرد و در طریق بحث قدم نهاد و در اسرار جهان مادی و ذخایر و نیروهایی که درون زمین



و اعماق دریا نهفته است به کاوش پرداخت در نتیجه رهبری و پیشوایی جهانیان به غرب منتقل شد و مسلمین ناچار در مقابل قدرت علمی غرب سر تعظیم فرود آورند (۱۸).

اقبال در کتاب "پیام مشرق" خویش که بخشی از آن به نام نقش فرنگ نامیده می شود به دانشمندان غرب پیام می فرستد:

از من ای باد صبا گوی به دانای فرنگ

عقل تا بال گشوده است گرفتار تر است (۱۹)

و این همان عقل شیطانی است که اقبال همواره جهان غرب را در تأکید بیش از حد بر آن سرزنش می کند و گوید جهانی که فاقد تکیه گاه مطلق یعنی مرکزیت توحید و شوکت ذات حق باشد در معرض وسوسه علم شیطانی و در درجه اول علوم طبیعی قرار دارد و این سال خود و جهان را به نابودی سوق می دهد.

اقبال شناسان معمولاً غرب را در کلام اقبال به اروپا تعبیر کرده اند. شاید این تعبیر جهت است که اقبال تحصیلات عالی خود را در اروپا انجام داده است و از محضر استادان و فیلسوفان و دانشمندان آن دیار کسب فیض نموده و در کلام منظوم و منشور خود از بسیاری از آنان یاد کرده است.

خرد افزود مرا درس حکیمان فرنگ

سینه افروخت مرا صحبت صاحب نظران (۲۰)

این برداشت در ابتدا درست به نظر می رسد، زیرا در سفر اروپایی خود این



را دریافت که هر چیز در عالم جدید تابع تفکر و تعلق بشر غربی است و آنچه قابلیت تبدیل به مفاهیم علمی را نداشته باشد باید کنار گذاشته شود. او حتی گاهی از خود بیگانه می شود.

به افرنگی بُتان دل باختم من      ز تاب دیریان بگداختم من  
چنان از خویشتن بیگانه بودم      چو دیدم خویش را نشناختم من (۲۱)

اقبال گاهی از فلاسفه اروپا نام می برد و آنها را از فرنگ می داند، مثلاً درباره "بایرون" شاعر انگلیسی می گوید:

نبود در خور طبعش هوای سرد فرنگ      تپید پیک محبت ز سوز پیغامش (۲۲)

اگر با دیدی محققانه اندیشه اقبال را بررسی کنیم، خواهیم دید غربی که مخاطب اقبال است و بر آن می تازد، راه و رسمش را مردود می داند و به معارضه جویی با آن بر می خیزد، اغلب و بلکه اکثراً اروپا نیست و جز در مواردی بسیار محدود، محدوده جغرافیایی مشخصی نیست (۲۳) بلکه رمز و ایما و اشاره و برچسبی است برای جامعه‌ای که به همه چیز از دریچه علم می نگرد و می خواهد همه چیز را با ترازوی عقل بسنجد و هر مشکلی را با سر پنجه تدبیر انسان بگشاید:

فرنگ آفریند هنرها شگرف	برانگیزد از قطره بحر ژرف
کشد گرد اندیشه پرگار مرگ	همه حکمت او پرستار مرگ
رود چون نهنگ آبدوزش به یم	ز طیاره او هوا خورده بم
نبینی که چشم جهان بین هور	همی گردد از غاز او روز کور
تفنگش به کشتن چنان تیز دست	که افرشته مرگ را دم گسست (۲۴)



با دکارت متفکر فرانسوی سده هفدهم، ریاضیات بر سایر علوم برتری می‌یابد و روش کمی و ریاضی برای کسب علم به عنوان جانشینی شایسته برای منطق ارسطویی پیشنهاد می‌شود. جهان در نظر دکارت یک دستگاه عظیم مکانیکی است که از "بُعد" و "حرکت" ساخته شده است. "بُعد و حرکت" را به من بدهید جهان را می‌سازم (۲۵).

بدن حیوان و انسان نیز تابع همین اصل مکانیکی است، ماشینی است که نسبت به دستگاه‌های ساخته بشر تنها قدری پیچیده تر می‌نماید. با بیکن و دکارت و اخلاف و اتباع آنها، هبوط بشر غربی به پائین‌ترین مراتب وجود خویش و سیر نزولی تفکر در آن دیار توجیه منطقی و پشتوانه استدلالی پیدا می‌کند، حرکتی نزولی که بقول یکی از متفکران "سیری منظم از زبر به زیر، از تفکر شهودی به جهان بینی تکنیکی، از آخرت‌نگری و معاد به تاریخ پرستی" (۲۶) و اقبال چه خوب گفته است: "مرد ره دانی نبود اندر فرنگ" (۲۷)

سیری نزولی که از دیدگاه نیچه، ابطال تدریجی کلیه ارزش‌های ما بعدالطبیعی را به همراه دارد و (داستا یوسکی) را در سرآغاز نوشتن رمان "جن‌زدگان" به طرح این سؤال و آیا می‌توان متمدن اروپایی بود و در عین حال ایمان داشت (۲۸).

"آلن تورن" جامعه‌شناس فرانسوی گوید: هر جامعه حرکتی خاص خود و مسیر حرکت متفاوت دارد. در یک جامعه واحدهای بزرگ موجب ترقی و در جامعه دیگر واحدهای کوچک عامل پیشرفت می‌باشند و "توماس کارلایل" گوید: چه کاری بهتر از کاشتن نهال اندیشه‌ای خارجی در زمین سترون بومی خود، مگر آن که اندیشه‌ای از خود برای کشت داشته باشیم که اندک کسانی از آن بهره مند باشند.

با ظهور فلسفه افلاطونی در غرب، مکان مفهومی غیر اساطیری یافت و



به محل و موضع حلول و ظرف امور اطلاق گردید. افلاطون مکان را به طور تلویحی با وطن به معنای محل تولد و پرورش و نژاد پیوند داد و رفته رفته مفهوم قومیت و ملیت نیز در فضای تداعی آن قرار گرفت. تا آنکه در سده های هجدهم و نوزدهم میلادی فیلسوفان رمانتیک ملیت و قومیت را رنگ بخشیده و تعلق به ملیت و موقعیت مخصوص را وجه امتیاز مشخص قلمداد نمودند. منظور آن ها تحقق تاریخی و رشد بالندگی قوم خاص یعنی اروپایی در گذرگاه تاریخ بود. سپس رهبران جوامع غربی سیاست قومی را مورد توجه قرار داده و به تفصیل پیرامون زادگاه قومی و نژاد سخن گفتند. بدین سبب مکان و وطن معنایی سیاسی یافت و مفهوم اساطیری خود را کاملاً از دست داد.

نظر جامعه شناسان و محققین درباره شرق و غرب متفاوت است. آیا باید در خود فرو رفت و حصارى به دور خویش کشید و حرکت ها و معیارهای جوامع را نادیده گرفت؟ و یا اینکه با چشم بصیرت به آنها نظر انداخت، و از آنچه به آنها نیرو داده بود جست، یا آن که از خود بیگانه شد و به دیگری پیوست؟

قوت افرنگ از علم و فن است      از همین آتش چراغش روشن است.  
علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ      مغز می باید نه ملبوس فرنگ (۲۹)

در قرن اخیر برخورد میان تمدن غرب و جهان سوم و بررسی پیامدهای آن مشکل اصلی تفکر مصلحین شرق را دربرگرفته است.

گروه اول کسانی هستند که ریشه این بدبختی ها را در مسایل اقتصادی می دانند و سیاست "رشد و توسعه" را راه حل می شمرند و غافلند از این که علم اقتصاد فارغ از هرگونه جنبه فرهنگ فاقد ارزش می باشد. اقبال در منظومه "لینن به حضور خداوند" می آورد: (۳۰)

مشرق ک خداوند سفیدان فرنگی!      مغرب ک خداوند درخشنده فلزات



ترجمه : سفیدان فرنگی خداوندان مشرقند و تکنالوژی صنعتی خداوند مغرب می باشد.

دسته دیگر تحت تأثیر عقاید لینینیسیم، علت اصلی استعمار را توسعه طلبی نظام سرمایه داری می دانند و گویند : نظام سرمایه داری غرب به علت نیات پلید و با استفاده از برتری نظامی خود جهان سوّم را مورد تجاوز قرار داده و به چپاول و یغمای آن پرداخته است.

راز دار جزو و گل از خویش نامحرم شده است

آدم از سرمایه داری قاتل آدم شده است (۳۱)

باگذشت زمانی نه چندان چشمگیر دیدیم حکومت های کمونیستی که در صدر آن ها اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت پله های افول را با سرعت طی کردند. فروپاشی شوروی در عصر حاضر آثار متضادی بر سرنوشت جهان داشت. در حقیقت یکی از پایه های مهمّ دیکتاتوری از هم گسیخت. در نتیجه بعضی ملت ها احساس قدرت و آزادی کردند و برخی حکومت ها خود را بی پشتیبان دیدند. از یک نظر سوسیالیزم همراه با زور و خشونت شکست خورد و راه برای عدالتی همراه با آزادی و استقلال باز شد و روشنفکران چپ گرا دچار سرخوردگی گشتند که آثار اجتماعی آن در بسیاری از کشورها به چشم می خورد. این پاشیدگی جهان سیاسی و بی خدایی کمونیسم و یا به عبارت دیگر فرو ریختن حکومت استبدادی کمونیسم از جمله آرمان ها و آرزوهای اقبال بوده است. در کتاب "فلسفه اروپایی و حکمت آسیایی" به دنبال از هم گسیختگی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از هم فروپاشی جامعه سرمایه داری نیز پیش بینی شده است و این امری است اجتناب ناپذیر.

راستی برای درمان والتیام آنان که درد غرب را نظام سرمایه داری و هجوم



توسعه طلبی آن می دانند چه باید کرد؟  
آیا گوش دادن به پیام اقبال داروی درد است؟

خیره نه کر سکا مجھ جلوۂ دانش فرنگ

سرمه هـ مری آنکه کا خاک مدینه و نجف (۳۲)

ترجمه: جلوۂ دانش فرنگ چشم مرا خیره نتواند کرد - زیرا خاک مدینه و نجف چشم مرا روشن ساخته است.

تنها چیزی که می تواند انسان امروزه را رهایی بخشد یک تحوّل درونی است. حال چه آن را رنسانس فرهنگی - فلسفی بخوانیم یا چیز دیگر. اما رنسانس نه به معنای غربی آن که در واقع آغاز جدایی انسان درخور معنوی اوست بلکه رنسانس به مفهوم احیاء و بازگشت به درون.

اقبال در پی ایجاد یک جامعه متعالی انسانی است که به برکت آن بهره کشی انسان از انسان از بین برود و ارزش های اسلام راستین زنده نگه داشته شود و فرهنگ و تهذیب فرنگ که به اساس تصور مسیحیت مادی استوار گردیده به بوته فراموشی سپرده شود.

در قرن نوزدهم تلاش انسان غربی در جهت تکاملی نوعی از فرهنگ به ثمر رسید. اروپای قدرتمند در فکر تسخیر جهان و استعمار شرق خواب آلود پا از مرزهایش فراتر نهاد و ماجرای شیفته غربی شدن آغاز شد. زیرا دورانی طولانی ملل مشرق سر در گریبان و سرگرم مسایل مادی خویش و در این تفکر که برتری تمدن آنها، برتری نظامی و ... به آنها داده می زیستند. اما زمانی رسید که ناگزیر شدند غرب را به صورت یک قدرت هم طراز بپذیرند و بازوقتی رسید که غرب به صورت یک رقیب خطرناک و سرانجام یک نیروی استعمارگر و مسلط



درآمد و چندی نگذشت که نژادپرستی هم با گذشت زمان تغییر ماهیت داد و با ریا و تزویر جلوه گر شد و حتی بجای لغات استعمار و استعمار لغات "اقدامات انسان دوستانه" و کمک به کشورهای توسعه نیافته بکار گرفته شد و اینجا است که اقبال هشدار می دهد:

غربیان را شیوه های ساحری است

تکیه جز بر خویش کردن کافری است (۳۳)

مضامینی که اقبال در سراسر اشعارش بکار برده، همگی بکر و ناب و استثنایی و از پر بار ترین و ژرفترین مضامینی هستند که برای تلنگر در سیر تاریخی و حرکت اجتماعی جوامع مسلمان پدیدار گشته است. پرداخت اقبال به این مضامین با هوشیاری و آگاهی کامل بوده و فریاد اقبال فریاد بیداری مسلمانان جهان است. او گوید: ظاهر فرنگ دلفریب و درون آن خالی و پوچ است، بدین سبب اقبال آدمی را از چنگیزی فرنگ با خبر ساخته و از دلبستگی به آن باز می دارد.

فریاد ز افرنگ و دلاویزی افرنگ      فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ

عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ      معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز،

از خواب گران خیز (۳۴)

در کلام اقبال اصطلاحات غرب، فرنگ، یورپ، عصر حاضر، دانش حاضر، عقل و علم، عقل برهانی، زیرکی و ... با کنایه و ایماء و با مفاهیمی مشابه بکار رفته است. حکومت ایده آل اقبال حکومت اسلامی می باشد. خداوند حاکم مطلق است و اقتصاد و سرمایه در چهار چوب قوانین اسلامی است. اقبال به یاد



فرنگ این چنین می سراید :

یاد ایامی که بودم در خمستان فرنگ

جام او روشن تر از آئینه اسکندر است

چشم مست می فروشش باده را پروردگار

باده خواران را نگاه ساقی اش پیغمبر است

جلوه او بی کلیم و شعله او بی خلیل

عقل نا پروا متاع عشق را غارت گر است (۳۵)

غرب ستیری اقبال بر هیچ کس پوشیده نیست. او در کلام منظوم و منثور خود چه به فارسی و چه به اردو و چه به زبان های دیگر جا به جا از این مقوله سخن رانده است. او عناصر خوب غرب را نادیده نگرفته و آنچه زیان آور و زشت و فریبکار و نابهنجار بوده، نکوهیده است. بنابراین در اقبال شناسی، "غرب" موضوعی گسترده می باشد. در حقیقت باید گفت اقبال مفسر جهانی است و نه تنها به غرب عصیانگر حمله می کند، بلکه به شرق خواب رفته هم اخطار می نماید، به شمال و جنوب و بهر کجا که تحرک و جنبش و مبارزه در آن نیست، می تازد. تهاجم او بیشتر به آن غرب سلطه جوی، بی دین لابلالی، استعمارگر ظالم است.

نشئه افرونگ را از سر بنه

واستان خود را زدست اهرمن

آن فروش و آن بیوش و آن بخور

خود گلیم خویش را بافیده اند

گوهر خود را ز غواصان خرید (۳۶)

خیز و از کار امم بگشا گره

نقشی از جمعیت خاور فکن

آنچه از خاک تورست ای مرد حُرّ

آن نکوبنیان که خود را دیده اند

وای آن دریا که موجش کم تپید



اقبال در دوره‌ای از تاریخ بشر چشم به جهان گشود که ناگزیر می‌بایست شاهد فجایع و تلخ‌کامی‌های فراوان باشد. او درباره خویش چنین می‌سراید:

من اندر مشرق و مغرب غریبم      که از یاران محروم بی نصیبم  
غم خود را بگویم با دل خویش      چه معصومانه غربت را فریبم (۳۷)

اقبال در کتاب "ضرب کلیم" که حرف دل و پیام‌هایش می‌باشد و مسأله شرق و غرب از دیدگاه جغرافیایی نظر انداخته و آنرا ابر قدرت شرق و غرب نامیده است. وی در قطعه سیاست مشرق و مغرب (۳۸) از چگونگی استعمار غرب و محکومی ملل شرق با اشاره و طنز سخن می‌گوید و از عملکرد کشورهای امپریالیستی که چگونه در آسیا و آفریقا باعث انحطاط اخلاقی و سرانجام سلطه سیاسی شده‌اند، حرف می‌زند و تاریکی باطن و فساد روحی غربیان را فاش می‌سازد. او به سیاست سرمایه‌داران مغرب بسیار بد بین است. در ضمن به مسلمانان گوشزد می‌نماید که بیش از این فریب دروغ‌پردازی و همدردی ملل استعمارگر را نخورند و سعی در تربیت "خودی" نمایند و خویش را آماده برای مبارزه و دفاع علیه هر نوع استعمار کنند.

این ز خود بیگانه این مست فرنگ      نان جو می‌خواهد از دست فرنگ  
آتش افرونگیان بگداختش      یعنی این دوزخ دگرگون ساختش (۳۹)

پرفسور منور می‌نویسد (۴۰): کشاکشی که غرب قبل از جنگ بین الملل دوم درگیر آن بود از نظر پنهان نیست. در تصنیف جالب مرحوم سید نذیر نیازی به نام "در حضور اقبال" آمده است: حضرت علامه در انتظار شروع جنگی در غرب



بودند و یکی دو بار از افرادی که به ملاقاتشان می آمدند، سؤال کردند، آیا در اروپا جنگ شروع شده است؟ عناصر نژادی و قومی و اقتصادی حاکم بر غرب و اسلحه‌های تباه کننده که توسط کشورهای سلطه جو آماده می شد بر حضرت علامه پوشیده نبود.

نوشته نذیر نیازی بیشتر منحصر به یادداشت ها و خاطرات روزهای ژانویه ۱۹۳۸م یعنی تقریباً سه ماه قبل از فوت علامه اقبال می باشد. اقبال نه تنها از سال ۱۹۳۵ میلادی منتظر طوفانی بودند که در غرب انقلابی به وجود آورد بلکه شوق آنرا نیز داشتند که به خواست خداوند اروپا به عقوبت اعمالش برسد. او همیشه بر این اعتقاد بود که اروپا عنقریب برباد خواهد رفت. ترجمه چند بیت از منظومه "زمانه" اقبال چنین است (۴۱):

(زمانه به اهل زمان خطاب می کند، بصیرت نیست تا پیچ و خم مرا ببیند.)

(کسی که دیدگاه عارفانه ندارد، تیرش به هدف اصابت نمی کند.)

(در افق غرب این سرخی شفق نیست، جوی خون است.)

(منتظر طلوع صبح فردا باش، زیرا دیروز و امروز فقط افسانه و افسون

است.)

(آن دانش گستاخ که نیروهای فطرت را گشاده است از همان برق بی تاب

آشیانه اش در خطر است.)

(زمین و آسمان و فضا و دریا و هواپیما در تصرف آن ها است.)

(ولی عقده گرداب چگونه باز می شود. زیرا که گرداب بهانه تقدیر است.)

(چهار تازه تولد می یابد و عالم پیر می میرد، آن عالم پیر که فرنگی های

قمار باز آنرا به قمارخانه تبدیل کرده اند.)

جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ میلادی شروع شد، اما باید بدانیم که آثار

این آتش عیان بود و یک باره شعله ور نگردید.



(علامه اقبال نزدیک به یک سال و نیم قبل از جنگ وفات یافت.)

اقبال در کتاب (۴۲) *The Reconstruction of Religious thought in Islam*

می آورد: "اروپا امروز گران ترین سنگی است که در راه ارتقای اخلاقی بشر حایل شده است."

بهر حال اقبال آن غرب لجام گسیخته دشمن آدمیت و متعصب به فرقه گرایی و نژادپرستی و ساز برگ های ظاهری که علم و فن آن در خدمت انهدام بشر و بشریت به کار رود، رد می کند، و مسلمانان را ارشاد می نماید که گول ظواهر فریبنده را نخورند و دنباله رو آدم گشان آدم نما نشوند، و چشم به نور ایمان بگشایند تا نسخه تسخیر حیات را به دست آورند و آن وقت است که:

دانش مغربیان فلسفه مشرقیان

همه بتخانه و در طوف بُتان چیزی نیست

از خود اندیش و از این بادیه ترسان مگذر

که تو هستی و وجود دو جهان چیزی نیست (۴۳)

اقبال معتقد بود که اروپاییان حیات اجتماعی خویش را بر اساس ماده پرستی استوار کرده اند، روح را گذاشته و جسم را نگهداشته اند. برای ارضای جسم می خواری و زنا و هوسبازی و امثال آن را رایج کرده اند، و حلال و حرام معنی خود را از دست داده است.

چشم او یَنظُرُ به نوراللّه نیست	آه یورپ زین مقام آگاه نیست
حکمتش خام است و کاوش ناتمام	او نداند از حلال و از حرام
پرده آدم دری سوداگری است (۴۴)	شیوه تهذیب نو آدم دری است



اقبال شاید اولین کسی باشد که دربارهٔ یورش فرهنگی غرب اشاره کرده و از جنبه های گوناگون آنرا مورد بررسی قرار داده است. او تنها به عنوان مدافع شرق سخن نمی گوید، اگرچه انگیزه نخستین او احساسات شرقی اش بود. بیانیۀ او دربارهٔ غرب با ریشه یابی گرفتاری های آن جا همراه بود. اقبال در زمان و جامعه ای می زیست که شیفتگان غرب در آن کم نبودند، او با این شیدایی به مبارزه پرداخت و گفت: " نفوذ غرب نوعی بیخودی و خود باختگی در مردمان به وجود آورده که مهمترین و خطرناک ترین پدیدهٔ استعماری در عصر حاضر همان بیگانه کردن ملت ها و اشخاص از خود است."

هم مسلمانان افرنگی مآب      چشمهٔ کوثر بجویند از سراب (۴۵)

او می گوید در مبارزه با غرب و رسیدن به پیشرفت ناگزیر هستیم که مقاومت کنیم و در برابر هر نوع فشار و سختی و ترفندهای مادی و معنوی ایستادگی نماییم و بدانیم که جز با داشتن ایمان راسخ و توکل به الله و بازگشت به اسلام راستین و ایمان درست نتیجه ای عاید نخواهد شد. زیرا مهم تر از همه جهان سوم واجد و نگهبان طرز تفکر عظیمی است به نام اسلام. وی ملی گرایی غرب را که بر پایهٔ تفرقهٔ انسانها به بهانهٔ رنگ و نژاد و ملیت می باشد مورد انتقاد قرار داده و مسلمانان را به برادری اسلامی تشویق می نماید.

ملتی می خواهد این دنیای پیر      آنکه باشد هم بشیر و هم نذیر  
کهنه شد افرنگ را آیین و دین      سوی آن دیر کهن دیگر مبین (۴۶)

در پی جویی تفکرات اجتماعی اقبال چند نکته را باید در نظر گرفت. او هشدار می دهد اگر راهی را غربیان در پیش گرفته اند ما نیز بپیماییم عاقبت خوشی



نخواهیم داشت چرا که اروپا راه رستگاری را گم کرده و در بیابان ضلالت سرگردان است و شما که دنباله رو او هستید مانند او کلاف سر درگمی می شود. راستی بگویید نتیجه این اختراعات غرب چیست؟ آیا سودی برای انسان‌ها دارد؟ بزرگترین گرفتاری غرب در عهد جدید بی دینی آن است. اگر تفکر فلسفی غرب در عصر حاضر با نفی و انکار دیانت و اثبات اصالت انسان آغاز می شود و در سیر نزولی خود به جایی می رسد که حتی، ما بعدالطبیعه را نیز انکار می کند و در ایدیولوژی‌ها و تکنولوژی جدید حل می شود. این هیچ‌انگاری مبتنی بر "خودآگاهی تاریخی" بشر غربی می باشد که در روزنه‌های فکری جدید تجلی می‌کنند و به آن‌ها مفهوم می‌بخشد. اقبال اخطار می‌کند آنچه اروپا را به سوی نابودی می‌راند چیزهایی است که از دو قرن پیش رو نموده است، سرانجام غرب با شمشیر خود کشته خواهد شد. زیرا آشیانه‌ای که بر شاخه نازک ساخته شود پایدار نمی‌ماند. وای اهالی مغرب زمین بدانید که جهان خدا دکان تجارت نیست و زر شما که گمان می‌برید خالص است از این پس زر عیار باخته شناخته می‌شود. (۴۷)

تمهاری تهذیب اپنہ خنجر سے آپ ہی خودکشی کر۔ گی  
جو شاخ نازک پہ آشیانہ بندگا، نا پائیدار ہوگا  
دیار مغرب ک رهنہ والو خدا کی بستی دکان نہین ہ  
کھرا جسہ تم سمجھو رھہ ہو، وہ اب زر کم عیار ہوگا

در سال ۱۹۰۷ میلادی سطوتی که دولت بریتانیا، بلکه تمام اروپا داشت واضح و روشن است. دنیای خارج از اروپا همه بنده و برده اروپا بودند. اقبال در این سال به زوال پذیری اروپا اصرار داشت. آخرین بند اشعار "شمع و شاعر"



پایانی بند "خضر راه" چندین بند در "جواب شکوه" و سپس در منظومه "طلوع اسلام" تقریباً همه آهنگ این پیام را در بردارد (۴۸). مبارزه برعلیه استعمار و استثمار و اعلام جنگ از ناحیه اقبال همچنان ادامه داشت. او شعر به صورت شمشیری زیبا به کمک گرفته بود.

سپاه تازه برانگیزم از ولایت عشق

که در حرم خطری از بغاوت خرد است (۴۹)

دکتر جاوید اقبال با استناد به شعر بالا از علامه اقبال گوید (۵۰): "مراد از ولایت عشق عالمی است که امنیت، برابری انسانی، عدل و تساوی اقتصادی در آن حکم فرما باشد. و مراد از حرم سرزمین پاکیزه یا عالم اسلام و یا جهان سوم است (۵۱). مراد از خرد (عقل و دانش) کشورهای متمدنی که اساس تفکر آن ها بر مادیت و بی دینی استوار است. انکار از قدر و ارزش سرمایه ممکن نیست ولی استفاده نادرست منتج به ظلم و بی عدالتی می شود. پس از سرمایه ملی باید درست بهره مند شد. و برای نجات در زمینه های اقتصادی و تکنولوژی از استعمار کاپیتالیسم یا استثمار کمونیسم باید اجتناب ورزید و به پیام اقبال گوش فرا داد و جهان تازه ای آفرید:

اگر در دل جهان تازی داری برون آور

که افرنگ از جراحی های پنهان بسمل افتاده است (۵۲)

جهان سوم باید بین خود وحدت به وجود آورد و تحت تأثیر کشورهای پیشرفته که اساس حکومت آنها برلادینی و مادی گرایی است قرار نگیرند، بلکه



اساس زندگی خود را بر روحانیت استوار کنند و آن نظامی را در کشورهای خود اجراء کنند که طبق قوانین اسلامی و فرهنگ آن باشد، و جوامع خود را از عناصر فرهنگ غرب پاک کنند و بدانند که بدون رجعت به جذبه ایمان اسلامی و بازگشت به "خود" ممکن نیست که نسل جوان بتواند در برابر هجوم سیل بنیان کن غرب ایستادگی نماید.

ای تهی از ذوق و شوق و سوز و درد      می شناسی عصر ما با ما چه کرد  
عصر ما را ز ما بیگانه کرد      از جمال مصطفی بیگانه کرد (۵۳)

پرفسور منور می گوید : (۵۴) اگر علامه اقبال گفت که اروپا بزودی برباد خواهد رفت، گفته ایشان بر تعصب استوار نبود، گرچه تعصب خلاف استعمارگران و دشمنان دین و وطن ناروا نیست. علامه اقبال کردار اروپائیان را ضد بشری دانسته اند. زیرا غرب مسأله اخلاق را به فیلسوفان سپرد و ندانست که فلسفی هم مخلوق است. مغربیان به دنبال خدایان یونان رفتند و از سیرت پیامبران غافل ماندند.

شعله افرنگیان نم خورده ایست

چشمشان صاحب نظر دل مرده ایست

زخمها خورند از شمشیر خویش

بسمل افتادند چون نخچیر خویش (۵۵)

باید گفت عقیده اقبال راجع به مذهب برخلاف آن چیزی است که غرب به آن معتقد است. در نظر غرب مذهب فقط جنبه ای از زندگی است، در حالی که



برای اقبال مذهب مجموعه کامل حیات و ناظم زندگی است و گوید: "عالم ما عالم خون و رنگ نیست."

عالمی بی امتیاز خون و رنگ      شام او روشن تر از صبح فرنگ (۵۶)

بطور کلی اینکه مشرق زمین و جهان سوّم چگونه در مقابل نفوذ غرب مقاومت کند. همواره توجه مصلحان شرق را به خود معطوف داشته است. اقبال مصلح مسلمانی است که از دیدگاه او "ایمان مشترک" عامل اصلی در جلوگیری از نفوذ مغرب می باشد. اقبال این "اشتراک ایمان" را در ایدئولوژی اسلامی می بیند و آنرا سد مستحکمی در مقابل نفوذ فرهنگ غرب می داند و براساس همین آگاهی است که سید محمد عبدالله اقبال شناس بزرگ می نویسد: اقبال الحق بزرگترین دشمن فرنگیان بوده است، حتی زیادتراً از سید جمال الدین هم ... علت این عداوت این بوده که خود افرنگ بزرگترین دشمن مسلمانان بوده و از همه جوانب ... خاصه به مسلمانان هجوم سخت آورده است (۵۷).

در دو قرن گذشته که به تدریج جهان اسلام تحت سلطه غرب استعمارگر قرار گرفت می بایست در نحوه برخورد مسلمین در مقابله با فرهنگ غرب شیوه جدیدی ابلاغ گردد. زیرا استعمارگران برای حفظ سلطه خویش کشورهای اسلامی مستقل یا نیمه مستقل کوچکی را تشکیل دادند. گرچه غربی کردن جهان در ابتدا با زور و نیرنگ و فریب همراه بود ولی در دوران ما با تحمیق و در جهل نگهداشتن انجام شده است. اکنون شرق هم در غرب خفته است و ترس از کمونیزم در تبلیغات واقعی یا عوام فریبانه غرب رنگ باخت ولی به فرض آنکه بیماری تمدن سرمایه داری غرب همه گیر شود، بازهم دلیلی بر برتری این تمدن نخواهد بود. اقبال در کتاب بال جبریل درباره ناپاکی روح اروپا چنین می گوید (۵۸):



فساد قلب و نظر هـ فرنگ کی تهذیب

که روح اس مدنیت که ره نـسک به عفیف

ره نه روح مین پاکیزگی تو هـ ناپید

ضمیر پاک و خیال بلند و ذوق لطیف

ترجمه : تمدن فرنگ فاسد کننده قلب و نظر است - زیرا که در این تمدن روح پاک مشاهده نمی شود و چون صفا و صداقت از روح رخت بریندد - ممکن نیست که ضمیر پاک، خیال بلند و ذوق لطیف باشد.

بنابراین انسان هایی که با کشش محبت و اعتدال حقیقی مجذوب مرکز وجود حقیقت گردند از زیاده طلبی ها و اشتباهات نفسانی رهایی یافته، روح را می بینند و رنگ را نمی بینند، لذا ضمیرشان محل انتشار محبت و سلامت و سعادت می گردد و چه خوب گفته است :

فرنگ گرچه سخن با ستاره می گوید حذر که شیوه اورنگ جوزنی دارد (۵۹)

در میان متفکران جدید اسلامی، علامه اقبال شاید اولین کسی باشد که مفهوم عقاید ملی گرای غرب و اثر آن را بر جامعه اسلامی استنباط کرد. وی در آثار نظم و نثر خویش به این موضوع بسیار اشاره می کند و در صدد است تا تفاهمی منطقی از آن را به مسلمین عرضه نماید. ناسیونالیسم نیرویی قدرتمند است که غرور ایجاد می کند و در مردم یک منطقه آن احساسی را بر می انگیزد که در نتیجه آن حاضرند هرگونه تلاش و کوششی بکنند تا این ارزش های بقول خودشان محترم، حفظ شود.



کشته نازبتان شيوخ و شنگ خالق تهذيب و تقليد فرنگ  
 با وطن پيوست و از خود در گذشت دل به رستم داد و از حيدر گذشت  
 نقش باطل مي پذيرد از فرنگ سرگذشت خود بگيرد از فرنگ (۶۰)

اقبال روح اندیشه قوم پرستی، ملی گرایی و به اصطلاح ناسیونالیسم را عامل استعمار می داند، و گوید: با خود باختگی در مقابل غرب باید مبارزه کرد و مجذوبان و مرعوبان غرب را هشدار داد.

بینش اقبال نسبت به ناسیونالیسم قابل توجه است. این تحوّل در دیدگاه او در حدود سال های ۱۹۰۵م تا ۱۹۰۸ صورت گرفت و زمانی بود که اقبال در اروپا به سر می برد و از نزدیک ملی گرایی غربی را مطالعه می کرد. آنچه دید او را متغیّر ساخت به طوری که اروپا را کارگاه شیطان نامید و گفت:

آدمی که با تیروی دین و ایمان تربیت یافته باشد در آن دیار کمیاب است روشن است که ضد بشری شیطانی و ابلیسی است.

فرنگی را دلی زیر ننگین نیست

متاع او همه ملک است و دین نیست

خداوندی که در طوف حریمش

صد ابلیس است و یک روح الامین نیست (۶۱)

در این کارگاه شیطان، انسان در هر فرصتی که بدست می آورد جز تمتع از مائده های زمینی و ارضای غرایز و امیال جسمانی خویش حدّی نمی شناسد و در این راه که از عدم آغاز و به عدم می انجامد، هیچ چیز جز قوای سرکش طبیعی وحشی و بی شعور سدّراه او نیست. سفرهای اقبال به اروپا اثر عمیقی در روحیه



او گذاشت به طوریکه ملی‌گرایی غربی را در معرض انتقاد بُرنده و قاطع قرار داد. او بتی را که تمدن جدید غرب ساخته بود به عنوان تهدیدی بر بنای فکری رفیع پیامبر اسلام می‌دانست و آنرا سرچشمه همه تفرقه‌ها و دروغ‌ها توصیف می‌کرد. اقبال دریافته بود که روح ناسیونالیسم در کالبد حیات جهان رسوخ کرده و با سرعتی هر چه تمام‌تر در هنر، ادبیات و حتی علم و صنعت ملل مؤثر واقع شده، هر چند این نیروها می‌توانست به عنوان محرک و انگیزه‌ای در پیشبرد کشورها در صورت یک دلی و یک رنگی مؤثر باشد ولی چون با تعصب و یکه‌تازی همراه است متأسفانه نتایجی مغایر با این مطلب به بار آورده است. و از اینکه می‌دید مادی‌گرایی غربی به جای اینکه بر اعتقاد شرافتمندانه به مذهب متکی باشد بر جغرافی مبتنی است، رنج می‌برد، زیرا اقبال می‌دانست که ملی‌گرایی فکر برادری و برابری اسلامی و جهانی را مضمحل کرده و مرزهای مصنوعی میان انسان‌ها و ملت‌ها به وجود آورده است. حبّ و بغض‌ها بر روابط بین‌المللی حکم فرماست و ملی‌گرایی در روابط انسانی به صورت جلوه تازه‌ای از دشمنی و عناد درآمده است.

غریبان گم کرده اند افلاک را      در شکم جویند جان پاک را (۶۲)

در این برهوت نا کجا آباد بشر او مانست ابزار قدرت می‌خواست. او برای تسلط و تصرف در طبیعت نیازمند شناسایی قوانین و اصول حاکم بر پدیده‌های طبیعی بود. بنا بر این تمام سعی خود را می‌کرد تا علم بیاموزد، چرا که علم به او قدرت می‌داد. اقبال نوعی قیام فرهنگ را در مقابل تهاجم سیاسی و فرهنگی غرب خواستار بود. او نفوذ غرب را نوعی "بی‌خودی و خودباختگی" می‌دانست و برای چاره می‌گفت: باید خود را بهتر شناخت، ارزش‌های فرهنگی خود را



نادیده نباید گرفت و نظام ارزشی اسلامی را در مقابل بیگانه حفظ کرد. معمولاً خودباختگی، بی خودی و از خود بیگانگی کلمات مترادفی هستند که به اعتباری مفهومی نو و جدید و به اعتباری مفهومی کهنه و قدیمی از معرفت انسان شناسی می دهند. اما خود باختگی و از خود بیگانگی در مفاهیم اجتماعی بیشتر در اروپای معاصر زنده شد (۶۳).

ترک و ایران و عرب مست فرنگ      هر کسی را در گلو شست فرنگ  
مشرق از سلطانی مغرب خراب      اشتراک از دین و ملت برده تاب (۶۴)

در خوراک کمونیستی که مارکس و انگلس و طرفداران آنها برای جهان تدارک دیده بودند مواد فریبنده بسیار بود و دل بسیاری از زنان و مردان روشنفکر را در سراسر جهان ربوده بود، اقبال درباره این مدینه فاضله خوشبین نبود. او می دید آنچه مارکس به جهانیان نوید داده، بسیاری را از خود بی خود کرده است. یکی از این روشنفکران مدعی اصلاح جامعه بیمار لینن بود که وقتی در اثر انقلاب روسیه بر سرکار آمد و حکومت را در دست گرفت می خواست با شتاب هر چه بیشتر جامعه نیک بختان را به وجود آورد و نسخه درمان دردهای اجتماعی مردم از بیچد و داروی شفا دهنده و سوسیالیست را به گلوی خلق های محروم فرو ریزد. به عنوان مثال لینن چگونگی قدرت مطلقه اش را می دانست ولی او از خیلی چیزها بی اطلاع بود. از آن جمله نمی دانست وقتی جامعه سوسیالیستی ایجاد شد و مالکیت خصوصی از بین رفت چه باید کرد؟

اقبال ملل مغرب و مشرق را از وجود "خودی" خالی می دید و از این وضع اظهار تأسف می کرد و گوید: فقط در سایه تحول فکری و شناخت خودی خود و ایمان به اعتقاد خویش می توانیم از حمله آفات غرب مصئون بمانیم. زیرا



در چند قرن گذشته اروپا در نتیجه اختراع و اکتشاف و صنعت بر خود مغرور گشته و با خدای خود در افتاده است.

و اگر ما افراد مسؤول و متعهدی شویم، می توانیم در سازندگی خود و جامعه و از بین بردن اخوت ها و خودکامگی ها و فساد طلبی ها و فتنه جویی ها بکوشیم و بدانیم که از تکنولوژی تا رفاه و آسایش بشر فاصله بسیار است، و تا روح آرام نگیرد ماشین کار ساز نیست، آن وقت است که موجودی مستقل، موفق و قادر به احیای شخصیت و اجتماع خود خواهیم شد و پیدایش چنین روحیه و زمینه ای در فرد ممکن نیست مگر در سایه بازگشت به "خود" وی در قطعه ترک خودی می آورد (۶۵).

" باطن غرب در نتیجه فقدان خودی بی نور است "

" و شرق نیز به همان سبب مبتلای جذام است "

" در نتیجه مرگ خودی است که روح غرب از تب و تاب افتاده است "

" و بدن عراق و عجم بی رگ و استخوان گشته است "

" از همان مرگ خودی است که پر و پال هندی شکسته است "

" و قفس برایش حلال و آشیانه حرام شده است "

راستی این "خودی" چیست که اقبال آن قدر به آن تکیه می کند.

پیکر هستی ز آثار خودی است

هر چه می بینی ز اسرار خودی است

خویشتن را چون خودی بیدار کرد

آشکارا عالم پندار کرد

و نمودن خویش را خوی خودی است

خفته در هر ذره نیروی خودی است (۶۶)



اقبال معتقد است که در هر ذره نیروی عظیمی موجود است. در حقیقت خود این خودیت خودی در فرد و استحکام شخصیت خودی در فرد هم یکی از تعالیم اجتماعی اسلام است و تا آن شخصیت "خودی" مستحکم نشود اجتماع به صورت حقیقی و مستحکم در نمی آید (۶۷).

اقبال در منظومهٔ لنین به حضور خداوند می آورد: (۶۸)

ترجمه: "اروپا با داشتن علم و هنر شکوفاست، ولی حقیقت ظلماتی است که چشمهٔ آب حیات ندارد. اهالی اروپا به ظاهر تاجرند و در اصل سوداگرند. سود برای تعداد معدودی است و مرگ مفاجات برای صدها هزار.

این علم و این حکمت، این تدبیر و این حکومت چیست؟ خون به دل می‌کنند و می‌گویند که تعلیم مساوات می‌دهیم. آیا پیروزی تمدن فرنگ بیکاری و عریانی و می‌خواری و فقر است. قومی که از فیض برکات آسمانی محروم است، بالاترین افتخارش دست یابی به برق و ماشین بخار است.

حکومت ماشین مرگ دل را سبب می‌شود، و ماشین آلات احساس مروّت و انسان دوستی را خورد و نابود می‌کنند. آخر این کشتی سرمایه داران کی غرق می‌شود؟ ای خدا، دنیای تو در انتظار روز واپسین است." اقبال گوید: گرچه غربیان با کمک تکنولوژی بر شرق تسلط یافتند، اما برتری ماشین و انهدام قلب همیشگی نیست و کسانی که خادم انسانیت هستند سرانجام پیروز خواهند شد. زیرا انسان روح دارد و ماشین بی روح است. هر چند روش و آداب غربیان روح عصر شد و اوقوام محکوم در پی آن همچون رمه دویدند و از گذشته و دین و فرهنگ خویش رمیدند. ولی اخطار اقبال ها همیشه در تاریخ محفوظ خواهد بود.



مؤمن از افرنگیان دید آنچه دید  
تا نگاه او ادب از دل بخورد  
فتنه ها اندر حرم آمد پدید  
چشم او را جلوۀ افرنگ برد (۶۹)

سید محمد عبداللہ (۷۰) می نویسد: خلاصہ کلام اقبال اگر عرضه گردد، در آن سراپا صدای احتجاج علیہ فتنہ فرنگ مبرهن می شود. نقطہ عطف کلام وی این است. البتہ از این امر باید صرف نظر کرد کہ امت مسلمان بیش از امور دیگر این نکتہ را شایستہ اعتناً ندانستہ است. مساعی دانشمندان این ملت را ملاحظہ کنید. تپش مجنون وار این ملخ ها را ببینید کہ چگونه آداب اجتماعی فرنگیان را می پذیرند. سلسلہ درس و وسایل ارتباط جمعی مسلمانان را نگاه کنید. گویا اکثر مردم جز و عشاق لیلی فرنگی شدہ اند. ملت پاکستان پس از دستیابی بہ آزادی سیاسی از نظر فکری و ذہنی و اجتماعی بہ غلامی فرنگیان بیشتر مؤمن شدہ، ولی اعتراف می کند کہ ملتی پس مانده و خوار فرنگیان نمی باشند... البتہ مقام اقبال بسیار والاست.

او خود را حریف فرنگ می دانست. و کتاب های وی حاکی از ہمین امر هستند... "اقبال نقش اروپا و غرب و سیاستی کہ آنها اعمال می کنند جز حیلہ و نیرنگ نمی داند و آنان را گرگی در لباس برہ دانستہ کہ در رابطہ با منافع خود، جز مکر و فریب چیزی بکار نمی برند.

شرع یورپ بی نزاع قیل و قال  
نقش نو اندر جهان باید نہاد  
در جنیوا چیست؟ غیر مکرو فر  
نکتہ ها کو می نگنجد در سخن  
برہ را کردہ است برگرگان حلال  
از کفن دزدان چہ امید گشاد  
صید تو این میش و آن نخچیر من  
یک جهان آشوب و یک گیتی فتن (۷۱)



منظور از شعاره انسان دوستی و صلح طلبی غرب یعنی تسلط بر امکانات اقتصادی و منابع و ذخایر ملت‌ها که چگونه کشورهای جهان سوم در خدمت سیستم برده داری و بهره برداری دول غربی درآیند. و جای بسی تأسف است که تحت عناوین دین و حزب سنگ تفرقه و جدایی میان مردم می اندازند و چه غافلند افرادی که بدین وسیله استثمار می شوند.

تفریق ملل حکمت افرنگ کا مقصود اسلام کا مقصود فقط ملت آدم (۷۲)

ترجمه: "هدف از دانش غرب جدایی ملت‌هاست و مقصود اسلام فقط اجتماع آدم‌ها است."

استعمار توسط غرب در نگاه داشتن مسلمانان در نازلترین طبقات باعث ناتوانی و محرومیت آنان گردیده است. هنتر Hunter می نویسد (۷۳): مسلمانان پائین تر و عقب افتاده تر از هندوها نبودند، بلکه این حکومت انگلیس بود که آنان را چنین سرکوب کرد. ملت‌های عقب مانده پیش از آنکه زیان سودجویی و فشارهای سیاسی و دسیسه کاریهای جهان غرب را تحمل کرده باشند ضربه ناآگاهی و ندانم کاری و استبداد حکومت‌های خود را خورده‌اند. راه نجات فرادادن گوش به نصایح افرادی همانند اقبال‌ها است که با تلاش و صداقت و پذیرش مسئولیت به آبادی و آبادانی ملک خود پرداخته و ملت‌ها را آگاه و هشیار ساخته‌اند.

درگذر از جلوه‌های رنگ رنگ خویش را دریاب از ترک فرنگ  
گر ز مکر غربیان باشی خبیر روبهی بگذار و شیری پیشه گیر (۷۴)



باید تا می توانیم چشمداشتی به کمک های سیاسی یا مالی غربیان نداشته باشیم، زیرا این بیگانگان علاقه ای به فرهنگ اصیل ما ندارند و در نهایت امر حفظ اصالت فرهنگ غنی شرق به ضرر و زیان جهانسالاری آنها است. باید سعی کنیم از هر طریق سالم و صمیمی و نیک اندیشانه ای که ممکن است در برانگیختن شور و تحرک و ایجاد اعتماد به نفس و ریشه کن کردن آفات ارضی و سماوی جامعه بکوشیم، تا بتوانیم با تأمین نیازهای شرافتمندانه علمی و فرهنگی، علیرغم فقدان امکانات مالی و سیاسی، بت های قرن را بشکنیم و به جای شرک، توحید و به جای ستم و بیداد، علم و داد بنشانیم. آن وقت است که می توانیم ادعا کنیم ما انسانهای متعهد و صادق هستیم که با حربۀ اخلاص و کار و ایمان برضد استکبار غرب قد علم کرده و برای حفظ و حراست مسلمین و اسلام کوشا بوده ایم. کاش روزی یک حکومت واحد جهانی انسانی تشکیل شود و مرزهای خاکی و نژادی مضمحل گردد. آن وقت خواهیم دید که رقم چشمگیری از صرف وقت ها و پول ها و انرژی برای تجهیزات نظامی کاسته خواهد شد و صرف این مبالغ و مقادیر در زدودن فقر و ناداری و جهل بسیار مؤثر خواهد شد.

اقبال در قطعه "موسولینی" به حریفان غربی و شرقی خود فشار و تسلط بی شرمانه و استعمار ظالمانه ملل غرب بر کشورهای آسیایی و افریقایی را از زبان موسولینی بیان می کند: (۷۵)

در جهان امروز شعار زندگی برای همه کسانی که در یک جامعه و در یک خانواده زندگی می کنند یکسان نیست. جسم ها نزدیک و اندیشه ها از هم بسی دور است. هر فرد یا گروه تابع نظرات مخصوص خود است که اغلب برای وی جنبۀ استنباطی دارد نه تعیینی. در اثر چنین اوضاعی تضادها و تصادم ها بیشتر است و جنگ های ایدئولوژیکی تلفات زیاد می دهد و تنها اسلام است که می تواند در لوای یک پرچم انسان ها را از این گرفتاری ها نجات دهد.



مرده تر شد مرده از صور فرنگ	وای بر دستور جهمور فرنگ
من بجز عبرت نگیرم از فرنگ	گرچه دارد شیوه های رنگ رنگ
دامن قرآن بگیر آزاد شو (۷۶)	ای به تقلیدش اسیر، آزاد شو

شکی نیست که روند از هم پاشی دنیای جدید سریع تر شده و این امر باعث گردیده که خیلی پیش از قبل افراد بسیاری در غرب به دنبال ارزش های معنوی بروند. البته این نحوه تفکر بعد از جنگ جهانی دوم با گرایش به فلسفه های غیر غربی و توجه به عرفان شرق آغاز شد. این نهضت با سرعت هر چه تمامتر در حال گسترش است در حالی که ساخت کلی جامعه غرب در حال از هم پاشیدگی است.

اقبال در راستای مبارزه همه جانبه اش با عوامل عقب ماندگی و انحطاط کشورهای اسلامی، به ناچار با ستیز به غرب برخاست. زیرا می دیند که در اوضاع و احوال موجود جهان دنیای سرمایه داری به راه های مختلف به چپاول ملل پرداخته و برای هموار کردن راه استعمار موانعی چون دین و سنت را از میان بر می دارد و با استفاده از ابزارهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و حتی نظامی تسلط خود را بر کشورهای جهان سوم تداوم می بخشد. اقبال به نظام جمهوری غربیان چنین می تازد:

فرنگ آئین جمهوری نهاد است	رسن از گردن دیوی گشاد است
نوابی زخمه و سازی ندارد	ابی طیاره پروازی ندارد (۷۷)

در حال حاضر، اسلام گرایی فرصت مناسبی است برای ملت هایی که زیر بار فشار استبداد حکومت های خود دست و پا می زنند. زیرا تا به حال وجود ابر



قدرتی بی خدا بنام کمونیزم این فرصت را از بسیاری کشورهای شرق و غرب در صحنه گیتی گرفته بود. اکنون غرب به رهبری آمریکا و یا آمریکا به برتری خود در هر نبردی که منافع و یا حیطة قدرتش به خطر می افتد وارد معرکه می شود. پس تنها حربه برنده و مقاوم اسلام است که نه تنها در طول حیات خود عامل رکود نبوده بلکه نغمه اش تند و پرهیجان و جنبش و مبارزه و حرکت را تشویق و با هرگونه رخوت و سستی مبارزه کرده است. و اگر ما از روش اصیل اسلامی یعنی راه حق و روش پیامبر عظیم الشان اسلام دور افتاده ایم، باید بگوییم زهی تأسف که از نام اسلام و مسلمان سوء استفاده کرده ایم.

دانش افرنگیان غارت گری دیرها خیبر شد از بی حیدری (۷۸)

سیدابوالاعلیٰ مودودی می گوید: در نظر غربی ها محترم ترین اشخاص و شایسته ترین افرادی که در خور تمجید و تشویقند، مسلمانانی هستند که فرهنگ غربی را اقتباس کرده و ارزش های حیاتی غرب را ستایش کنند، سیستم زندگی غرب را ستوده و از آن تقلید نمایند. (۷۹)

اسلام مایه حیات بشریت است و رسالت تاریخی ما این است که پرده از روی این پندارهای موهوم برداریم و چراغ روشن واقعیت ها را پیش رو قرار دهیم. اقبال گوید: "این غربیان که با حيله و نیرنگ بر شرق مسلط گشته اند از معنویت و حقیقت به دورند."

عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری

عجب این است که بیمار تو بیمار تر است

دانش اندوخته ای دل ز کف انداخته ای

آه زان نقد گرانمایه که درباخته ای (۸۰)



حال به منطقه جغرافیایی بزرگی که مهد تمدن های دیرین و در تاریخ نقش سازنده و عمده ای داشته نظر می افکنیم. این سرزمین روزگاران دراز محور اصلی امور جهانی بوده است. سپس دورانی فرا رسید که از لحاظ سیاسی به عقب صحنه رانده شد و به صورت فردایی درآمد که جریان تندباد حوادث در سطح آن تغییر محسوسی به وجود نیاورد. اکنون باز به زمانی می رسیم که کشورهای آسیای غربی و شرقی میانه در صحنه جهان مطرح می شوند، زیرا شاهراه عمده شرق و غرب از این کشورها می گذرد و این موضوعی است که شایان دقت و توجه می باشد.

آسیا آن مرز و بوم آفتاب      غیر بین، از خویشتن اندر حجاب  
عقل و دین و دانش و ناموس و ننگ      بسته فتراکِ لُردانِ فرنگ (۸۱)

در زمان حاضر خاورمیانه مطمح نظر استعمارگران است. بدین سبب چهار قوم و ملت این سرزمین یعنی - ایرانی، عرب و ترک و افغان مورد توجه و خطاب اقبال قرار گرفته، گاهی روی سخن با ایرانیان و یادآوری عظمت فکری و معنوی و برتری این ملت بوده است.

خوش بیا ای نکته سنج خاوری      ای که می زبید ترا حرف دری  
محرم رازیم با ما رازگوی      آنچه می دانی ز ایران بازگوی (۸۲)

و تأسف می خورد از اینکه چرا ایران مهد تمدن و فرهنگ شرق باید از غرب تقلید کند و بر ملک و نسب بتازد.  
اقبال به عرب ها گوشزد می کند که ای ملت عرب بدانید که دین شما



مذهب تلاش و کوشش و مبارزه است. و تأکید می کند که از برکت قرآن الهام بگیرید و خود را از طلسم فریبنده غرب دور نگهدارید.  
درباره امپراطوری عثمانی اقبال آنرا درس عبرتی برای جهان اسلام می داند.

آل عثمان در شکنج روزگار مشرق و مغرب ز خونش لاله زار (۸۳)

او همیشه برای این "بیمار اروپا" دلسوزی می کرد و تقلید کور کورانه از زندگی غرب را جایز نمی شمرد.

ترک را آهنگ نو در دست نیست تازه اش جز کهنه افرنگ نیست (۸۴)

اقبال به ملت افغان توجه خاصی داشت و گوید: ملت افغان در آسیا نقش مهمی را داراست.

آسیا یک پیکر آب و گل است ملت افغان در آن پیکر دل است

بنا بر این، این ملت باید به کسب علوم و فنون مبادرت ورزد و با حکمت قرآنی آشنا شود تا بتواند نقش خویش را در جامعه انسانی ایفاء کند، وی در منظومه ای خطاب به ظاهر شاه افغان گوید:

سرگذشت آل عثمان را نگر از فریب غربیان خونین جگر (۸۵)



شک نیست که وضع بسیاری از جوامع اسلامی مخصوصاً ترک ها در حال حاضر مشابه وضع مردم مسلمان اندلس در روزگاران گذشته است که به اتکاء رهبران خود غافل ماندند و وقتی چشم گشودند خود را اسیر دست دشمن دیدند.

تُرک از خود رفته و مست فرنگ

ز هر نوشین خورده از دست فرنگ (۸۶)

دنیای تازه علمی و صنعتی غرب با پدیده های ظاهر فریب افکار و اندیشه های استعمارگرانه را همراه با مصنوعات و محصولات و بازارگشایی و با روحیه سودجویی و چپاول و تمدن ظاهر همسفر کرده به دیار خواب آلودگان فرستاده است.

وا کرده سینه را به هواهای شرق و غرب

درب گرفته همسفران زبون و زار (۸۷)

و اینجاست که با پدیده های فریبنده و محصولات جذاب، غرب یکی پس از دیگری کشورها را تسخیر کرد و مردم بدون داشتن پشتوانه علمی و صنعتی و مادی و اقتصادی مصرف کننده اجناس و محصولات ظاهر فریب آنها شدند. حکومت گران نیز خود مجذوب آنان گشتند. تا زمانی که اقبال ها متوجه گردیدند که نه فقط غرب در پی بازار مصرف است بلکه در پی برهم ریختن اساس سنت ها و مظاهر فرهنگی شرق می باشند و همراه با اغراض سودجویانه خود صحبت از آزادی و مردمی و عدالت و قانون می کنند. چنانکه گوید:



ای ز افسون فرنگی بی خبر      فتنه ها در آستین او نگر  
از فریب او اگر خواهی امان      اشترانش را ز حوض خود بران (۸۸)

گرچه برجستگی علمی و فنی غرب تا حدی مایه از خود بیگانگی مسلمین شد، اما ناگفته نماند که تنها داشتن صنایع پیشرفته موجب برتری غرب و از خود بیگانگی شرق نبوده است.

استاد مطهری می نویسد: (۸۹) "اقبال لاهوری را قطعاً یک قهرمان اصلاح طلب در جهان اسلام باید به شمار آورد، که اندیشه های اصلاحی از مرز کشورش هم گذشت. اقبال فرهنگ غرب را می شناخته و با اندیشه های علمی و اجتماعی غرب آشنایی داشته تا آنجا که در غرب نیز به عنوان مفکر و فیلسوف به شمار آمده است. با همه آشنایی فرهنگ غرب را فاقد یک ایدئولوژی جامع انسانی می دانسته و معتقد بوده است که مسلمانان تنها مردمی هستند که از چنین ایدئولوژی برخوردار بهره مندند."

لذا اقبال در عین دعوت به فراگیری علوم و فنون غربی از هرگونه غربگرایی و شیفتگی نسبت به "اسیم" های غربی مسلمانان را برحذر می داشت.

مسلمانی که در بند فرنگ است

دلش در دست او آسان نیاید

ز سیمایی که سودم بر در غیر

سجود بوذر (رض) و سلمان (رض) نیاید (۹۰)

اقبال گوید: "شالیگری اروپا هرگز به صورت عامل زنده ای در حیات آن در نیامده است و نتیجه آن پیدایش "من" سرگردانی است که در میان دموکراسیهای



ناسازگار با یکدیگر به جستجوی "خودی" می پردازد که کار منحصر آنها بهره کشی از مستضعفان به سود اغنیاء است. اروپای امروز بزرگترین مانع راه پیشرفت اخلاق بشریت است. از طرف دیگر مسلمانان مالک اندیشه ها و کمال مطلوبهای نهایی مطلق مبتنی بروحی می باشند که چون از درونی ترین ژرفای زندگی بیان می شود، به ظاهری بودن آن رنگ باطنی می دهد. (۹۱)

در این امر جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست که اقبال برای ساختن وسعت نظر خویش از علوم جدید بهره قابل ملاحظه ای کسب کرده چنان که گوید (۹۲):  
 "علوم غربی و تحقیقات بشری در زمینه های مختلف نباید نادیده گرفته شود و با تحقیر گردد، بلکه آنچه از دیدگاه واقع بین قابل بررسی و تحقیق بوده و اخذ شده از شرق می باشد! باید آنرا با تأمل نگاه کرد در حقیقت:

قدح خرد فروزی که فرنگ داد ما را همه آفتاب لیکن اثر سحر ندارد (۹۳)

اقبال معتقد است که جوامع اسلامی در برخورد با تمدن و فرهنگ غرب دچار تزلزل شخصیت و یا به عبارت دیگر از دست دادن "خودی" و هویت خویشتن شده اند. اقبال سعی دارد که مرد مؤمن بسازد و مرد مؤمن او کسی است که کرامت ذات دارد و بیگانه با خویشتن نیست و تحت تأثیر استعمارگران قرار نمی گیرد و با فرهنگ خود بیگانه نمی شود.

احتمساب خویش کن از خود مرو	یک دو دم از غیر خود بیگانه شو
نغمه داری در گلو ای بی خبر	جنس خود بشناس و با زاغان مپر
از تب و تابم نصیب خود بگیر	بعد از ناید چومن مرد فقیر (۹۴)



در اینجا لازم به یادآوری است که از خود گسستن و به غیر پیوستن روشنی نبوده که فقط استعمارگران غربی به شرق داده باشند، تا امیال سلطه جویانه خویش را ثمر بخشند. بلکه استعمار شرق اشتراکی نیز ابتدا با داعیه کمک به ستمکشان و مستمندان و در لوای پرچم اقتصاد زیر بنای جامعه برای همگان تا مدتی توانست بعضی از ملت ها را بفریبد ولی امروز دیگر کشورهای جهان دریافته اند که استعمار شرق و غرب فرقی ندارند.

در این زمان ما شاهد سقوط یکی از این دو ابر قدرت یعنی جامعه کمونیزم و یا به عبارت دیگر بلوک شرق بودیم. عامل ضعف و ناتوانی بلوک شرق متیلور در شوروی را می توان کمبودهای عقیدتی مسأله دیوان سالاری و شرایط نامطلوب اقتصادی ذکر کرد. شاید بتوان گفت که تازه عصر بحران آغاز شده است، عصری که بر رویداد های آن قانون های مرسوم حاکم نمی باشد.

در حال حاضر سرعت تحولات آن چنان است که بر پیچیدگی مسائل می افزاید. ترکیب قدرت و توزیع آن در سطح جهانی عوض شده است. دیگر نمی توان جهان را به دو بلوک سرمایه داری و کمونیسم و یا شرق و غرب تقسیم نمود.

فروریختن شوروی باعث گسترش مکانیسم بازار آزاد در کشورهای شده است که اقتصاد آن ها به اتکای برنامه ریزی متمرکز اراده می شد. اکنون کشورهای که کم کم از زیر یوغ استعمار خود را بیرون می کشند برای توسعه خویش باید به ضرورت های عصر حاضر توجه نمایند باید برای بالا بردن سطح کیفیت در همه چیز تلاش کنند، و در بازسازی و سازماندهی و تقویت نهادهای آموزشی و پژوهشی بطوری که بتوانند پاسخگوی الزامات جامعه آینده آنها باشند کوشاگردند.



مسلم است که این جوامع به پرورش خلاقیت ها نیاز دارند و خلاقیت در فضایی که آزادی نباشد رشد نمی کند. بنا براین فراهم آوردن محیطی سالم که در آن هم افراد بتوانند آزادانه برای سازندگی کشورشان دست بکار شوند لازم و ضروری می باشد. جهان در هر زمان نیازمند اقبال ها است. زیرا آنان با آگاهی و شجاعت و شناسایی که از شیوه های حکومتی غرب و شرق دارند، نقاط ضعف و ناسازگاری شیوه های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی این حکومت ها را می دانند و نیز شهادت و دلیری آنها دارند که بتوانند پرده های تزویر و ریا را دریده و به خصوص به کشورهای شرق تحت حکومت کمونیستی اعلام دارند که با کمونیسم درد عقب ماندگی و کرسنگی و فقر درمان نخواهد شد. و چه خوب گفته است.

یا بکش در سینه من آرزوی انقلاب

یا دگرگون کن نهاد این زمان و این زمین

یا چنان کن یا چنین (۹۵)

استعمارگران برای به زنجیر کشیدن ملت ها و وابسته کردن حکومت ها به خودشان در طول تاریخ از وسایل و روش های مختلفی استفاده نموده اند که از همه مهمتر و مؤثرتر الینا سیون فرهنگی "Alienation" می باشد یعنی قوم و ملتی را از فرهنگ اصیل خود جدا کرده و بجای آن فرهنگ خود را بنشانند.

مصلحین جوامع اسلامی که می خواستند نیروی باقی مانده را تحریک کرده و آنها را به تلاش و مبارزه با استعمارگران خارجی و براندازی جهل و فقر و استبداد داخلی و ادارند، برای اصلاح بینش دینی موجود به فکر بهره گیری از نظریه های متفکران اولیه اسلامی افتادند، و اینکه انسان آزاد و مختار و سازنده سرنوشت خویش است و این برداشت را از اسلام داشتند، که هدف اسلام آزادی انسان ها است.



علامه اقبال بعد از ابن رشد اولین فیلسوف در جامعه اسلامی است که فلسفه سیاسی را با دیدگاه دینی در آمیخت. (۹۶)

اقبال یادآور شد: غرب تحت تأثیر انگیزه های استعماری خویش ناسیونالیسم را حربه ای مؤثر یافته تا نیروی متحد کننده مذهب را از میان برداشته، تا ملت ها را از دفاع از حق خود بازداشته و توسعه خود آگاهی جهانی را مانع شود.  
لُرد مغرب آن سراپا مکر و فن

اهل دین را داد تعلیم و وطن

او بفکر مرکز و تو در نفاق

بگذر از شام و فلسطین و عراق

تو اگر داری تمیز خوب و زشت

دل نبندی با کلوخ و سنگ و خشت (۹۷)

ملی گرایی غرب مبتنی بر نژاد و رنگ می باشد و مانعی است در راه توسعه و تکامل بشری. اقبال معتقد بود این گونه ناسیونالیسم که بنیان مادی، غیر مذهبی و ضد اخلاقی دارد موجب انحطاط اروپا از نظر معنوی و حتی مادی می شود، و گوید: "من ناسیونالیسم را از زمانی که هنوز شبه قاره هند و حتی در جهان اسلام شناخته نشده بود، با آن مخالف بودم و آن را رد کردم. زیرا از نوشته های نویسندگان اروپایی دریافته بودم که نقشه های استعماری اروپا نیاز مبرمی به این حربه مؤثر، یعنی تبلیغ مفهوم غربی ملی گرایی در کشورهای مسلمان دارد. تا بوسیله آن بتواند وحدت مذهبی اسلام را از هم بپاشد.

این خرابات فرنگ است و ز تأثیر می اش

آنچه مذموم شمارند، نماید محمود (۹۸)



در جای دیگر گوید: "عصر جدید از پیشرفت دانش و گسترش بی رقیب علمی خود سرمست باده غرور است. شکی نیست که این غرور قابل توجیه است. اما علیرغم همه این پیشرفت ها استبداد امپریالیسم به اطراف ریشه دوانده و چهره خود را درپس صورتکهای دموکراسی - ناسیونالیسم و امثال آن پنهان ساخته است. و درپس این صورتکها در هر گوشه جهان روح آزادی لگد مال می شود، حتی در تاریک ترین ادوار تاریخ نظیر آن را نمی توان یافت. اقبال به غریبان چنین پیام می دهد:

ز من ده اهل مغرب را پیامی      که جمهور است تیغ بی نیامی  
چه شمشیری که جانها می ستاند      تمیز مسلم و کافر نداند (۹۹)

دکتر المیت اقبال را از نظر گاه خاصی نگاه می کند (۱۰۰) و افکارش را به دو قسمت تقسیم می نماید. اقبال مترقی، اقبال مرتجع، و گوید: "مردی که والاترین رؤیایا و آرزوهای فردا را در نظر گرفته بود و از برادری جهانی گسترده ای صحبت می کرد ناگاه به صورت یک قهرمان فرقه پرست درآمد و راه تبعیضی مسلمانان را پیش گرفت به نظر می آید. المیت معتقد است فلسفه جهان شمولی اقبال به ناگاه تغییر حالت داد و از جدایی هندو و مسلمان و تشکیل کشوری براساس ایدئولوژی اسلامی سخن گفت. باید گفت المیت فرم ملی گرایی غربی را مدنظر داشت.

در این عصر روشنگری که انسان فضا و زمان را به تسخیر خود درآورده است. در مفهوم ملی گرایی نیز تغییرات انقلابی به وجود آمده است. اساس ملی گرایی عبادت از حالت ذهنی، روش زندگی و طریق فکری و احساسی یک ملت است. و نمی دانست که در نظر اقبال ایمان متزلزل ناپذیر هر فرد به این احساس معنوی که همه مردم یکسان می باشند، پایه و بنیاد ناسیونالیسم است و



ایمان به سرنوشتی مشترک، نیروی متحد کننده در میان مردم بوجود آورده است. اقبال ملی گرایی را نتیجه ترکیب تصادفی شرایط سیاسی زودگذر و معینی نمی دانست. او بابرچسب غربی ناسیونالیسم مخالف بود. اقبال در نوشته ها و گفته های خویش بر جهان بینی خود اصرار می ورزید و می گفت: وابستگی به خاک به نابودی منتهی می شود، باید چون ماهی در دریا غوطه خوار و از وابستگی ها آزاد و رها بود.

به افرنگی بتان خود را سپردی      چه نامردانه در بتخانه مُردی (۱۰۱)

اقبال به وحدت نوع بشر معتقد بود و از نظری تقسیم جامعه انسانی به ملت‌های مختلف براساس وراثت، زبان، نژاد و منافع اقتصادی امری غیرقابل قبول می باشد. وی در پیام خویش که در سال ۱۹۳۵ میلادی از رادیوی لاهور پخش شد چنین گفت: فقط یک وحدت است که می توان به آن متکی بود و به آن دلبستگی پیدا کرد، و آن وحدت برادری انسانها است که ما فوق نژاد، ملت، رنگ و زبان است.

میرپیش فرنگی حاجت خویش      ز طاق دل فرو ریز این صنم را (۱۰۲)

مخالفت اقبال با مفهوم ملی گرایی ناشی از این است که او جهان بینی وسیعی دارد، که انگیزه آن انسانی و دامنه آن کامل و گسترده است. برعکس ملی گرایی غربی مبتنی بر تنگ نظری جهان بینی انسانی و پایمال کردن همدردیها و هم فکری های بشری است. این امر خلاف مقاصد عالی حیات است و زندگی را از علو و خلوص که باید داشته باشد تهی می سازد. اما مخالفت اقبال را با اینگونه



نالیسونالیسم نباید مخالف با میهن پرستی تعبیر کرد، چرا که همیشه تأکید می‌کرد: "ناسیونالیسم به مفهوم عشق یک فرد به کشورش و حتی آمادگی برای جان دادن در راه افتخار و سربلندی آن قسمتی از ایمان یک مسلمان است. انتقاد شدید اقبال از ملی‌گرایی بدین سبب است که ملی‌گرایی در چهار چوب عقیدتی اسلام نمی‌گنجد و در مسیر تکامل تاریخی اسلام نا بجاست." (۱۰۳)

بدن را تا فرنگ از جان جدا دید      نگاهش مُلک و دین را هم دو تا دید  
به تقلید فرنگ از خود رمیدند      میان مُلک و دین ربطی ندیدند (۱۰۴)

اقبال معتقد بود که ماهیت تفرقه انداز ملی‌گرایی مخالف اصل اسلامی ثبات و صلح جهانی است، و تحت هرگونه ملی‌گرایی جایی برای مسلمین نمی‌تواند وجود داشته باشد. او ایمان به اسلام راستین را به عنوان نیروی سازنده برای آزاد کردن جهان بینی انسان از قید محدودیت های جغرافیایی بیان کرد.

دل به آیات مبین دیگر ببند

تابگیری عصر نو را در کمند

کس نمی‌داند ز اسرار کتاب

شرقیان هم غربیان در پیچ و تاب (۱۰۵)

در حقیقت غربزدگی در شرق به دو وجه کلی بزور کرده است، اول بی‌خبری و غفلت از هویت مذهبی و صور تاریخی آن سپس ناآگاهی نسبت به ماهیت تمدن فرهنگی که باید گفت خصایص فرهنگی و قومی و مواریث تاریخی بسیاری از اقوام و تمدن های دیگر از آن سرچشمه گرفته است.

جلال آل احمد در کتاب غرب زدگی (۱۰۶) خود می‌آورد:

"برخورد فرهنگ شرق و غرب است کی یکی مصرف کننده و دیگری



تولید کننده، یکی خریدار و دیگری فروشنده. اینکه هر چه غرب فروخت شرق خریدار آن بود و متعاقب آن خالی شدن شرق از فرهنگ، استثماریهای اقتصادی ... تخریب سنت ها، بر اندازی فرهنگ قومی ... حقیر شمردن سنت های فرهنگی و احساس بی ریشگی است که از نشانه های مسلّم غرب زدگی است."

ترا نادان امید غم گساریها ز افرنگ است

دل شاهین نسوزد بهر آن مرغی که در چنگ است (۱۰۷)

و در این باره جلال آل احمد چه خوب گفته است: "آدم غرب زده هر هری مذهب است و به هیچ چیز اعتقاد ندارد... نه ایمانی دارد، نه مسلکی، نه مرامی، نه اعتقادی."

جلال آل احمد برای رهایی از نفوذ سیاسی غرب، نفوذ فرهنگی غرب و نفوذ اقتصادی غرب بر این باور است که چاره فقط: "جان این دیوماشین (غرب) را در شیشه کردن است و آن را به اختیار خویش درآوردن..." در بندش نبایست ماند، گرفتارش نباید شد. (۱۰۸)

اقبال نیز بگونه ای همین توصیه را برای رهایی از نفوذ غرب دارد و اتحاد را در از بین بردن غرب بسیار مؤثر می شمارد. اقبال معتقد است که ساز فرنگ دیگر آن شور و حال سابق را ندارد. وی در قطعه ای که بر مزار بابر شاه سروده حرف دلش را زده است:

بیا که ساز فرنگ از نوا برافتاده است

درون پرده او نغمه نیست فریاد است

خوشا نصیب که خاک تو آرمید اینجا

که این زمین ز طلسم فرنگ آزاد است (۱۰۹)



اسلام از دیرباز از همان نخستین برخورد با غرب و رویارویی با مسیحیت مورد توجه پژوهشگران قرار گرفت و از دیدگاه های مختلف بررسی گردید و کتابها و مقالات نوشته شد. اما در روزگار ما حرف ها جنبه تازه ای یافته است. و با وجود از بین رفتن فاصله مکان و زمان و تشنگی خاصی که غرب برای کسب دانش و معرفت از خود نشان می دهد و در حالی که قرن ها تماس بین جهان اسلام و غرب بوده است، اما امروز اسلام شاید تنها دین و مذهبی باشد که کمتر در غرب با خوشبینی و بی غرضی نگاه شده، و متأسفانه سوء تعبیرها بی نهایت است. انقلاب صنعتی و غرب سازنده ماشین این غرور و تفاخر را در خود حس کرد که اسلام یک پدیده ساده و عاری از بار اجتماعی می باشد.

دکتر شهیدی درباره ستیزه گری اقبال با غرب گوید: (۱۱۰) "اقبال در سروده های خود فراوان به غرب می تازد نه غرب معاصر وی، بلکه غرب از دوهزار و چند صد سال پیش از زمانی که در آن بسر می برد. فلسفه یونان را به باد ناسزا می گیرد و اندیشه افلاطون و ارسطو را موجب گمراهی متفکران و انحراف آنان در شناخت حقیقت جهان می شناساند ..."

اما ستیزه اقبال با غرب و اندیشه مغرب زمینیان به سده پنجم پس از میلاد یا عصر فارابی، ابن سینا و بیکن محدود نمی شود، بلکه اقبال غرب معاصر خویش را بیش از غرب قدیم بیاد انتقاد می گیرد و آنرا مسبب گرفتاریهای جهان معاصر می شناساند و این چنین می سراید:

فرنگ آئین رزاقی بداند      به این بخشد از او و او می ستاند  
به شیطان آن چنان روزی رساند      که یزدان اندر آن حیران بماند (۱۱۱)

جذبه فرهنگ غرب آنچنان در درون بعضی از مجذوبین فرورفته که خود را هم چون موجودی کوچک در مقابل هیولای غرب به زانو درآمده می بینند و



ستایش کنان اذعان دارند که قادر به مقابله با آن فرهنگ نیستند. "وای مجذوبی که زاد اندر فرنگ!" (۱۱۲) نخستین کوشش غرب برای مجذوب کردن ملل زیر سلطه عقب نگاهداشته شده، همانا گرفتن امنیت فکری آنها است و بدین ترتیب تأثیر پذیری بیشتر می شود. بدین سبب است که مجذوبان غرب بر این معتقد می شوند که تعیین گر هویت شرافتی و دینی و فرهنگی باید غرب باشد و این غرب است که راه آینده را برای جوامع بشری مشخص می کند.

چشم تو بر لاله رویان فرنگ      آدم از افسون شان بی آب و رنگ (۱۱۳)

اتحاد مسلمانان همواره کابوسی برای جهان غرب بشمار می آمده است. افکندن و حکومت کردن شعار استعمارگران برای تضعیف حکومت های زیر سلطه و رونق فساد و تباهی و جلوه دادن ظواهر پوچ و تو خالی از جمله ابزار و آلات غرب برای به زانو در آوردن شرق بوده است. در اینجا اقبال گوید:

ای ز کار عصر حاضر بی خبر      چرب دستی های یورپ را نگر  
قالی از ابریشم تو ساختند      باز او را پیش تو انداختند (۱۱۴)

زمانی رسید که انحطاط فکری چنان در ذهن و قلب مردم رخنه کرد که در شرف انکسار بودند و اندیشه هایشان در مسیر "ایسم" ها و بالاخره فرهنگ ها و تمدن هایشان در معرض نابودی قرار گرفت.

اهریمن را زنده کرد افسون غرب      روز یزدان زرد رو از بیم شب (۱۱۵)



نقشه جغرافیایی عصر حاضر در حقیقت پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت و دو ابر قدرت به نام شرق و غرب ظاهر شدند که پیوسته در حال رقابت با یکدیگر بودند و هر کدام سعی می کردند کشورهای تحت سلطه بیشتری را داشته باشند، و نفوذ خود را گسترش دهند. شورای امنیت، سازمان ملل و دیگر مؤسسات برای این هدف بوجود آمدند که شکوه و سیطره این دو ابر قدرت را بر جهان سوم بنمایانند. و اقبال همیشه نگران اوضاع این کشورها بوده است.

در جنیوا (۱۱۶) چیست غیر از مگر و فن

صید تو این پیش و آن نخچیر من

بهر حال مسلمانان جهان از رهگذر بیداری اسلامی امتداد یافته در بیشتر کشورهای مسلمان، در لرزاندن ارکان بی خدایی کمونیست نقش مهمی را ایفا کردند و نهادها و بنیادهای گوناگونی که به مبارزه خویش ادامه می دهند، در حقیقت رهرو راه اقبال ها می باشند.

دو ابر قدرت در حال حاضر با یکدیگر کنار آمده و در واقع کمونیست بطرف امپریالیسم متمایل شد تا از خاور قدرتی جدید بنام اسلام در پهنه گیتی جلوگیری کنند. زیرا مسلمانان در حدود یک پنجم توده بشر را تشکیل می دهند و جهان اسلام منطقه های وسیعی از دو قاره آسیا و آفریقا را در بر گرفته است. این مناطق گاهواره تمدن های درخشان تاریخ بوده است و از نظر اقتصادی نیز مالک بسیاری از منابع خدادادی است که برای بکار انداختن چرخ های صنعت، غرب به آنها نیاز دارد.

بافروپاشی جهان دو قطبی و دستیابی ملت های دربند به آزادی و دموکراسی که بدون شک پدیده های زاینده افکار و اندیشه های بزرگ مردان تاریخ



می باشد و با جهت دادن به این تحولات و بهره گیری از شرایط تاریخ ساز زمانی به خصوص برای حکومت هایی که اعتقاد به دموکراسی نداشته و با تلاطم و سرگستگی خود گرفته اند کار ساده و آسانی نبوده و نیست.

اسلام در مسیر تاریخ خود با مشکلات بسیار روبرو شده اما امروز قدرت روز افزون آن همانطور که اقبال بیش بینی می نمود در سطح گسترده ای ریشه می گیرد و در بسیاری از مناطق جهان شناخت هویت این دین از طرف بخصوص کسانی که از نفوذ استعمار غرب صدمه دیده اند روز به روز افزایش می یابد و این آن چیزی است که دنیای غرب را به وحشت انداخته است.

اقبال علیه غریبان طنزهای جالبی بیان کرده است: "وقتی کسی از اقبال پرسید! چرا همه بزرگان و پیغمبران و صاحبان دیانت از شرق برخاسته اند؟" جواب داد: "در روز خلقت خدا و ابلیس پیمانی بستند و خدا مشرق را بخود اختصاص داد و مغرب از آن ابلیس شد."

و یا بعد از جنگ جهانی، یکی ابلیس را دید که آسوده خاطر و فارغ از مشغله و خوشحال نشسته بود، آن مرد بصیر پرسیدش، ای دشمن ایمان و اخلاق، تو و این همه آسودگی خاطر، بگو قصه چیست؟ ابلیس جواب داد، من همه کارها را به هیأت دولت انگلیس سپرده ام. و چه خوب می گوید:

"ز مینایی که خوردم در فرنگ اندیشه تاریک است" (۱۱۷)

دشمنی با غرب یا در حقیقت ستیز یا بینش و جهان بینی غربی که اقبال در مقطع معینی از زمان بدان کمر بست، سابقه ای طولانی دارد. حتی می توان گفت که سررشته آن به روزگاران بسیار دور می رسد. این معارضه جویی از همان گذشته های دور سرآمدانی در میان ابنای روزگار داشته است که همانا پیامبران و



پیشوایان دین، و در زمانهای نزدیکتر به ما برخی از متفکران و عارفان و دانشمندان بوده اند که طرز تفکر و استدلال غریبانه را نپسندیده اند.

اما وجه امتیاز اقبال در کشمکش میان شرق و غرب در آن است که وی هنگامی بدان کار برخاست که غرب با ظاهری فریبنده و با سلاح بُرنده ماشین صنعت شروع به تاخت و تاز کرده. اقبال وقتی به این مبارزه برخاست که جهان بینی غربی دانش را با قدرت عینیت داره و انسان را مالک الرقاب و فرمانروای جهان اعلام داشته بود، و اندیشه اصالت انسان جانشین فلسفه اصالت کیهان یونانی، و اصالت خدا، انسان مسیحی شده بود و اینک می آمد تا جای گزین فلسفه الهی اسلامی بشود.

علم را بی سوز دل خوانی شر است      نور او تاریکی بحر و بر است  
سینه افرنگ را ناری از اوست      لذت شبخون و یلغاری ازوست (۱۱۸)

توجه اقبال در آغاز به اختراعات و اکتشافات شگرفی که از کار بست، علوم غربی پدید آمده بود جلب گردید و حتی ستایشگر علم غربی شد و زبان به ثنای آن گشود:

علم اشیاء علم الاسماستی      هم عصا و دم ید بیصاستی  
علم اشیاء داد مغرب را فروغ      حکمت او ماست می بندد ز دوغ  
علم حرف و صوت را شهر دهد      پاکی گوهر به نا گوهر دهد (۱۱۹)

اما در ارزش یابی مجدد که از علم غربی کرد، نه تنها آن را مایه سعادت نیافت، بلکه سبب تباهی و شقاوت آدمی دید و از این رو فریاد برآورد:



ای مسلمانان فغان از فتنه های علم و فن

اهرمن اندر جهان ارزان و یزدان دیریاب

انقلاب ای انقلاب ای انقلاب

من درون شیشه های عصر حاضر دیده‌ام

آن چنان زهری که از وی مارها در پیچ و تاب (۱۲۰)

این تردید که در حق علم و دانش غربی در سراسر اشعار اقبال به چشم می‌خورد، از آنجا سرچشمه می‌گیرد که اقبال جهان بینی غربی را که شالوده و پشتوانه علم و فن و بینش علمی غرب است با همه زرق و برق مبشر سعادت و آسایش معنوی بشر نمی‌بیند و در قیاس با جهان بینی شرقی و به ویژه جهان بینی اسلامی ناقص و ابتر می‌شمارد.

اقبال در یکی از اشعارش از نیرنگ فرنگ سخن جالبی دارد. وی هدف غربیان را برای به سلطه در آوردن شرقیان در لباس سازمان و انجمن‌ها خوب بیان می‌کند:

برفتد تا روش رزم در این بزم کهن

درد مندان جهان طرح نو انداخته اند

من از این بیش ندانم که کفن دزدی چند

بهر تقسیم قبور انجمنی ساخته‌اند. (۱۲۱)

اقبال از جامعه ملل (League Of Nations) که بعد از جنگ جهانی اول در ژنو تشکیل گردید در موارد مختلف تنقید کرده است. او اعتقاد داشت که ملل اروپایی هدفی غیر از منافع استعماری خود ندارند، یعنی ملل به اصطلاح بزرگ یا



ابر قدرت، مقصود شان از به وجود آوردن این مؤسسه این است که کشورهای شرق را به راحتی و بدون منازعه میان خودشان تقسیم نمایند. در صد سال گذشته احساس بی ریشگی و هویت به خصوص در شرق به وجود آمده که آثار آن را در گروه های مختلف می توان مشاهده کرد. یکی از آفات فرهنگی و اجتماعی جوامع در دوران اقبال همین احساس بی هویتی بوده است. این احساس نتیجه غفلت از گذشته و ریشه های فرهنگی از یک سو و خود باختگی مایوس کننده در برابر تمدن جدید جهانی از سوی دیگر می باشد.

یکی بنگر فرنگی کج کلاهان	تو گویی آفتابانند و ماهان
جوان ساده من گرم خون است	نگهدارش از این کافر نگاهان (۱۲۲)

فخر و خودستایی مذموم است، ولی از طرف دیگر خودباختگی و حقارت که متأسفانه بسیاری از شرقیان حتی روشنفکران آن در برابر تمدن جدید غرب دارند، احساس تخریب کننده ای می باشد.

ما همه افسونی تهنید غرب

کشته افرنگیان بی حرب و ضرب (۱۲۳)

در قرن اخیر در روابط انسانی و حتی ایدئولوژی مردم چه در غرب و چه در شرق وحدتی به چشم نمی خورد و نه اتحادی و نه کوششی برای حق گویی و نه اشتیاقی برای حق پذیری - گویی انسانهایی بی هدف و یا با اهداف پریشان - نه جرأت روحی که براساس آن زیست کرده اند و نه اراده ای که بر اصول موازین آن ادامه حیات دهند - وی در قطعه اشکی بر افتراق هندیان می آورد:



شرق و غرب آزاد و ما نخچیر غیر	خشت ما سرمایه تعمیر غیر
هندیان با یکدیگر آویختند	فتنه های کهنه باز انگیختند
تا فرنگی قومی از مغرب زمین	ثالث آمد در نزاع کفر و دین
کس نداند جلوه آب از سراب	انقلاب ای انقلاب ای انقلاب (۱۲۴)

اقبال گوید: تا کی باید بیگونه‌ای در قید غریبان باشیم و نیز این اندیشه را و اینکه چگونه غریبان و به عبارتی فرنگیان در سرزمینهای شرق و در جهان سوم مطامع خویش را دنبال می‌کنند.

دانی از فرنگ و از کار فرنگ	تا کجا در قید زئار فرنگ
زخم ازو نشتر ازو سوزن ازو	ما و جوی خون و امید رفو (۱۲۵)

می‌توان گفت آرمان‌های اصلاح طلبانه و جامعه‌آیده‌آل اقبال و رای اختلاف نژاد و زبان و منطقه و فرقه‌گرایی، فقط جامعه‌اسلامی است. و مرد مسلمان با تکیه بر قرآن هرگز زیربار استعمار و استثمار نخواهد رفت.

تهی وحدت سه‌ه‌اندیشه غرب که تهذیب فرنگی بی‌حرم هـ (۱۲۶)

آنچه اقبال را می‌آزارد، دسیسه‌های رنگارنگ استعمار در لوای نام‌های فریبنده برای نفوذ و دخالت در سرزمین‌های اسلامی بود و آنچه او را به حیرت و می‌دانست سرگشتگی و خود باختگی نسلش در برابر غرب و آنچه او را به عمل فرا می‌خواند آگاهی از حقیقت اسلام و احساس مسؤولیت در برابر جامعه بشری و به خصوص مسلمانان بود.



نقش قرآن تا در این عالم نشست      نقشهای کاهن و پاپا شکست  
 فاش گویم آنچه در دل مضمَر است      این کتابی نیست چیز دیگر است  
 اندرو تقدیرهای غرب و شرق      سرعت اندیشه پیداکن چو برق (۱۲۷)

اقبال گوید: "در حال حاضر هر ملت مسلمان باید در عمیق ترین (خود) خویش فرو رود، برای فرد مسلمان شالوده زندگی اعتقاد او می باشد که برای دفاع از آن جان خود را فدا می کند. سزاوار است که مسلمان امروز وضع خود را بازشناسد و زندگی اجتماعی خود را در روشنی اصول اساسی بنا کند و از هدف اسلام که تاکنون به صورت جزئی آشکار شده، آن دموکراسی روحی را که غرض نهایی اسلام است بیرون بیاورد و به کامل کردن و گستردن آن پردازد." (۱۲۸)

از خصوصیات بارز اقبال آن است که در اثر آشنایی با جوامع شرق و غرب تفاوت و دوگانگی این دو را خوب درک کرده بود. مسلمانان را به فراگرفتن علوم و فنون جدید غربی تشویق می کرد و با بی سوادی و بی خبری و عجز مسلمانان به پیکار برخاست.

چنان گداخته ای از حرارت افرنگ

ز چشم خویش تراویده ای دریغ از تو (۱۲۹)

او می خواست مسلمانان علوم و صنایع غربی را بیاموزند، ولی جهان بینی آنها جهان بینی غربی نگردد، علوم غربی را فراگیرند، اما از پیوستن به مکتبهای غربی آنها را برحذر می داشت. اقبال همانگونه که با استعمار غرب مخالف بود، با استثمار فرهنگی سرعناد داشت.



شرق را از خود برد تقلید غرب      باید این اقوام را تنقید کرد  
 قوت مغرب نه از چنگ و رباب      نی ز رقص دختران بی حجاب  
 نی ز سحر ساحران لاله روست      نی ز عریان ساق و نی از قطع پوست  
 محکمی او را نه از لادینی است      نی فروغش از خط لایتنی است  
 فکر چالاکی اگر داری بس است      طبع دراکی اگر داری بس است (۱۳۰)

در طول قرون هجده و نوزده و اوایل قرن بیستم نوعی خودآگاهی در درون اسلام پیدا شد، و می شود گفت نوعی تفکر در تجدید حیات دینی که براساس آن گروهی از اسلام به عنوان یک حربۀ سیاسی علیه استعمار یاری جستند و برخی نیز به فکر اصلاح و اتحاد مسلمانان افتادند. اقبال که خود از گروه مسلمانان مبارز و آشنا با اوضاع جهان بود به فکر چاره افتاد، به گمان او اسلام دینی متحرک و زنده و هدف آن بهتر ساختن اخلاق و به وجود آوردن جهانی ثابت و پایدار برای صلح و صفا براساس ایمان به خدا که می توانست خود را با افکار جدید سازگار کند و آنچه مانع این تحوّل بود ناآگاهی از اسلام راستین و جلوگیری امپریالیسم غرب از ترقی این کشورها بود. بدین سان راه حلّ عبارت از تفکری تازه در همه زمینه های مادی و معنوی، و وحدت مسلمانان برای پایداری در برابر استعمار بود.

هر چه می بینی ز انوار حقّ است

حکمت اشیاء ز اسرار حقّ است

هر که آیات خدا بیند حر است

اصل این حکمت ز حکم انظر است (۱۳۱)



اقبال دربارهٔ اهل مغرب کمتر پرسید و بیشتر شنید و به ترازوی عقل خویش سنجید. زیرا اگر مومنی از روی ایمان تمنای دانستن حقیقت را دارد، خداوند به او آگاهی دهد.

باید بدانیم تمام عقب افتادگی و بدبختی مسلمانان ناشی از آن است که بر طبق تعلیمات اسلام عمل نکرده اند - گویتة روزهایی که شیخ محمد عبده و سید جمال الدین اسد آبادی در پاریس به سر می بردند کسانی به آن ها گفتند : شما دست از دین خود بردارید تا مانند ما که از کلیسا فاصله گرفتیم و پیشرفت کردیم، شما نیز ترقی کنید.

شیخ گفت : " ترکتم دینکم فتقدمتم و ترکنا دیننا فتأخرنا " - چون شما دست از دین خود برداشتید ترقی کردید و ما چون به دین خود عمل نکردیم عقب افتادیم. (۱۳۲)

جوامع اسلامی در زمان اقبال و حتی تا عصر حاضر نابسامانی هایی داشته و دارد که به تدریج و براساس عللی در جوامع روی نموده و گسترش یافته و باعث گردید که اقبال ها هشدار دهند و بگویند : ای کسانی که در مقابل پروردگار سر خود را فرود آورده اید، در مقابل تکنولوژی غرب سر تسلیم فرود نیاورید. فریاد اقبال برای مهار کردن و کنترل نمودن نارسایی ها و ناهماهنگی ها برای این بوده است که از همان جایی که رخ نمودند سدّ شوند. باید در شناخت واقعیت ها و حقایق صادقانه رفتار کنیم، معایب و مفاسد را بینیم، سپس به دنبال عوامل به وجود آورنده آنها برویم. زیرا اسلام می تواند اصول و قوانین خود را از کلیه تحولات حفظ کند و جنبهٔ آمریت و سبک مقتدارانه و قاطعی که ذاتی اسلام است چنان خاصیتی به آن می دهد که بسیار مؤثر می باشد.

علامه اقبال در کتاب پس چه باید کرد؟ به کرات غرب مستعمره گر را

تنقید کرده است.



آدمیت زار نالید از فرنگ      زندگی هنگامه برچید از فرنگ (۱۳۳)  
 یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد      زیر گردون رسم لادینی نهاد  
 گرگی اندر پوستین بره ای      هر زمان اندر کمین بره ای

زرین کوب می نویسد: "توجه داریم به این که غرب درباره ما چه می اندیشد و یا در ما چه تأثیری دارد، ما را از آفرینندگی باز می دارد." (۱۳۴)  
 اقبال گوید: "با اتکاء به اسلام که نه تنها یک دین بلکه یک مکتب و یک ایدئولوژی می باشد می توان دستورالعمل حیات گرفت و بامحکوم کردن سنت پرستی و تقلید کورکورانه و تکیه برقرآن می شود جامعه ای متحرک و پیشرفته براساس عدالت اجتماعی رفت."

گرچه دارد شیوه های رنگ رنگ      من به جز عبرت نگیرم از فرنگ  
 ای به تقلیدش اسیر، آزاد شو      دامن قرآن بگیر، آزاد شو (۱۳۵)

اقبال طرفدار مسلمین جهان است او مبارزه با "ایسم" ها را که بیشتر در شرق پدید آمده یاد آور می شود و گوید: "موج ابتدالی که غرب را در خود غرق کرده است نمی تواند زندگی آفرین باشد، پس فریب آنرا نخورید و برای پیراستن محیط زیست فرهنگی شرق از آلودگی های غرب که در طول زمان بر دامان آن نشسته و تا آن جا که توانسته بسیار از مثبت ها را منفی کرده، بسیار آزادگان را تبدیل به سرسپردگان نموده و بسیار مبارزان را خموش و بسیار فریادها را در گلو خفه کرده و جای بسی افتخارات و غرور و عزت نفس را به خود باختگی و حقارت داده، پس چه باید کرد؟ باید تکانی خورد."



بسنده افرنگ از ذوق نمود      می برد از غریبان رقص و سرود  
 نقد جان خویش در بازد به لهُو      علم دشوار است می سازد به لهُو  
 از تن آسانی بگیرد سهل را      فطرت او در پذیرد سهل را  
 سهل را جستن درین دیر کهن      این دلیل آن که جان رفت از بدن (۱۳۶)  
 دربارهٔ غرب آنچه اقبال و دیگر متفکران را در یک ردیف و یا به عبارت  
 دیگر در یک راه قرار می دهد بطور کلی محدودهٔ جغرافیایی و یا حاصل فرهنگ و  
 فلسفهٔ خاصی نیست. بلکه اشاره و ایمایی از به "خود رسیدن" و یا بازگشت به  
 خویش و غرب زدایی و رویارویی با نظام اجتماعی و فلسفهٔ غرب و فرآورده‌های  
 ماشینی و انحطاط اخلاقی آن است. اقبال یکی از کسانی بود که ضمن نظاره بر این  
 ترفندهای غرب و شناختن مسیر آنها مردم را به ردّ الگوی های غربی و گرفتار  
 نشدن به دام ظواهر فریبنده آگاهی داد.

دانش افرنگیان تیغی به دوش      در هلاک نوع انسان سخت کوش  
 آه از افرنگ و از آئین او      آه از اندیشهٔ لا دین او  
 علم حق را ساحری آموختند      ساحری نی کافری آموختند  
 هر طرف صد فتنه می آرد نفیر      تیغ را از پنجهٔ رهن بگیری (۱۳۷)

اقبال امتیازاتی داشت که به ندرت کسی می تواند داشته باشد. کلامش  
 نافذ، اعتقادش راسخ، دانش و آگاهی‌ش چشمگیر بود. آگاهی او از فرهنگ اسلامی  
 و آشنایی با فرهنگ غرب و خودباخته نشدن و جذب نگردیدن به آن فرهنگ از  
 صفات شاخص اقبال است.

بیا اقبال جامی از خمستان "خودی" درکش

تو از میخانه مغرب ز خود بیگانه می آیی (۱۳۸)



# فہرست منابع

## "غرب در کلام اقبال"

- ۱ - کلیات فارسی علامہ اقبال، شیخ غلام علی ایند سنز لمیٹڈ پبلشرز، اشاعت پنجم ۱۹۸۵ میلادی - چاپ پاکستان، صفحہ ۴۴۲، زیور عجم، صفحہ ۵۰
- ۲ - کلیات فارسی، صفحہ ۷۶۷ - جاوید نامہ، صفحہ ۱۷۹
- ۳ - کیهان اندیشہ، مقالہ خود باختگی شرق در برابر غرب و راہ نجات آن، حسن مبینی، ۱۱ دیمہ ۱۳۶۹، صفحہ ۱۹، شمارہ ۱۴۰۸۸
- ۴ - فرهنگ و زندگی، مقالہ غرب، کدام غرب؟ جمشید بہنام، شمارہ یک، دیمہ ۱۳۴۸، صفحہ ۲۷
- ۵ - کیهان اندیشہ، مقالہ خود باختگی شرق در برابر غرب، صفحہ ۱۹
- ۶ - کلیات فارسی، صفحہ ۵۱۰، زیور عجم، صفحہ ۱۱۸
- ۷ - یادنامہ جلال آل احمد، مقالہ نگاہی بہ غرب زدگی و مبانی نظری آن، داریوش آشوری تہران، انتشارات پاسارگاد ۱۳۶۴، بہ کوشش علی دہباشی، صفحہ ۴۹۷
- ۸ - ایران نامہ، سال ہشتم، شمارہ ۳، مقالہ غربزدگی و شرق شناسی وارونہ، مہرزاد بروجردی، تابستان ۱۳۶۹، صفحہ ۳۸۰، شمارہ ۷، دیمہ ۱۳۵۰، صفحہ ۳۲-۳۹، بہ نقل از فرهنگ و زندگی چند پرسش در باب فرهنگ شرق، احمد فردید.
- ۹ - کیهان اندیشہ، ... صفحہ ۱۹ و نیز نقش اقبال، سید عبدالواحد معینی، ام-ای-ایکس ناشرآئینہ ادب چوک مینار، انارکلی لاہور - مقالہ اقبال - اور مغرب



- ۱۰ - غرب زدگی، جلال آل احمد، تهران، ۱۳۵۶، صفحه ۵۹
- ۱۱ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۲۹ - ارمغان حجاز، صفحه ۴۷
- ۱۲ - Humanism - مذهب اصالت بشر
- ۱۳ - کلیات اردوی اقبال
- ۱۴ - ده سال با نقاشان انقلاب اسلامی ۱۳۶۷ - ۱۳۵۷ - از انتشارات حوزه هنری  
تبلیغات اسلامی - هنر غرب آینه هزار پاره وهم و خیال
- ۱۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۵۶۰ - زبور عجم، صفحه ۱۶۸
- ۱۶ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۷ - اسرار خودی، صفحه ۱۷
- ۱۷ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۵۹ - پیام مشرق، صفحه ۱۸۹
- ۱۸ - اسلام و تمدن غرب، ابوالاعلی مودودی (وفات ۱۹۷۹ م)، ترجمه ابراهیم  
امینی، چاپ سوّم، صفحه ۹ - ۱۰
- ۱۹ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۵۷ - پیام مشرق، صفحه ۱۸۷
- ۲۰ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۱۵ - پیام مشرق، صفحه ۱۴۵
- ۲۱ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۲۹ - ارمغان حجاز، صفحه ۴۷
- ۲۲ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۷۰ - پیام مشرق، صفحه ۲۰۰، قطعه بائرن
- ۲۳ - یادنامه اقبال به مناسبت یکصدمین زاد روز شاعر و فیلسوف علامه محمد  
اقبال، به کوشش بهاءالدین اورنگ، مقاله غرب و شرق در اشعار اقبال،  
فریدون بدره‌ای، صفحه ۵۴ - ۴۷، خانه فرهنگ ایران لاهور، ۱۳۵۸
- ۲۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۲۹۶ - پیام مشرق، صفحه ۱۲۶
- ۲۵ - سیر حکمت در اروپا، محمد علی فروغی، جلد اوّل، صفحه ۱۱۵
- ۲۶ - آسیا در برابر غرب، داریوش شایگان، صفحه ۳
- ۲۷ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۴۰ - جاوید نامه، صفحه ۱۵۲
- ۲۸ - کیهان اندیشه ... دیماه ۱۳۶۹، شماره ۱۴۰۸۶، صفحه ۱۹



- ۲۹ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۶ - جاوید نامه، صفحه ۱۷۸  
۳۰ - کلیات اردوی اقبال، صفحه ۳۹۹ - بال جبریل، صفحه ۱۰۸  
۳۱ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۹۶ - پیام مشرق، صفحه ۱۹۶، قطعه  
کارل مارکس

۳۲ - کتاب فلسفه اروپایی و حکمت آسیایی، از دکتر منوچهر خدایار محبتی  
استاد دانشگاه تهران می باشد. کلیات اردوی اقبال

- ۳۳ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۶۸ - جاوید نامه، صفحه ۱۸۰  
۳۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۷۵ - زبور عجم، صفحه ۸۳  
۳۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۷۸ - پیام مشرق، صفحه ۲۰۸، قطعه میخانه  
فرنگ

- ۳۶ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۴۲، ۸۴۳ - پس چه باید کرد، صفحه ۴۶، ۴۷  
۳۷ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۳۳ - ارمغان حجاز، صفحه ۵۱  
۳۸ - ترجمه فارسی ضرب کلیم، خواجه عبدالحمید عرفانی، انتشارات آکادمی  
اقبال، ۱۹۵۷م، صفحه ۱۲۴

- ۳۹ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۴۵ - پس چه باید کرد، صفحه ۴۹  
۴۰ - مجله نوای وقت لاهور (اردو)، مقاله پرفسور محمدمنور، شکست آلمان  
نازی و انهدام استعمار غرب، ماه مه ۱۹۸۵م  
۴۱ - کلیات اردوی اقبال، منظومه زمانه

۴۲ - این کتاب بنام احمیای فکر دینی ترجمه احمد آرام و با مقدمه ای از سید  
حسین نصر توسط مؤسسه فرهنگی سازمان همکاری عمران منطقه ای به  
چاپ رسیده است.

- ۴۳ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۵۱۲ - زبور عجم، صفحه ۱۲۰  
۴۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۲۶ - پس چه باید کرد ای اقوام شرق صفحه ۳۰



۴۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۹۴ - جاوید نامه، صفحه ۲۰۶

۴۶ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۶۷ - جاوید نامه، صفحه ۲۰۶

۴۷ - کلیات اردوی اقبال، صفحه ۱۶۷، باتگ درا، صفحه ۱۵۱ - خوشنویسی

۴۸ - میزان اقبال، نوشته پرفسور محمد منور، ترجمه دکتر شهین مقدم صفیاری،

انتشارات اکادمی اقبال پاکستان، صفحه ۱۸۴-۱۸۵ - منظومه خضر راه در

سال ۱۹۲۱ میلادی سروده شد و انقلاب تازه ای را که در روحیه اقبال به

وجود آمده بود بیان می کند او به مسلمانان توصیه می کند که از اوضاع و

احوال موجود عبرت گیرند. منظومه طلوع اسلام در سال ۱۹۲۲

سروده شد. این منظومه در برانگیختن احساسات مسلمانان هند تأثیر به

سزایی داشت. آخرین بند این ترکیب بند فارسی است و آخرین بیت این

اشعار به شعر حافظ اختصاص دارد.

۴۹ - کلیات فارسی اقبال

۵۰ - در شناخت اقبال مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت اقبال تهران

اسفند ۱۳۶۴ به کوشش دکتر غلامرضا ستوده مقاله دکتر جاوید اقبال،

اتحاد اسلام و جهان سوّم

۵۱ - ایضاً در شناخت اقبال به مقاله دکتر جاوید اقبال - مراد از جهان سوّم

اقوامی هستند که نه طرفدار بلوک سرمایه داری غرب و نه پیرو بلوک

اشتراکی شرق هستند. گاهی به جای اصطلاح جهان سوّم اصطلاح شمال

و جنوب نیز به کار برده می شود. عده ای معتقدند که مراد از ملت تأمین

امنیت و رفاه افراد آن است و چون فقط تعداد کمی تأمین دارند بنابراین

ملت در وظیفه برقراری و حفظ صلح در داخل مرزهای خود و بطور کلی

در جهان به نحو تأسف انگیزی با سکت مواجه شده است. البته باید گفت

جهان سوّم یک تز اقتصادی سیاسی است که براساس فرهنگ و یا



ایدئولوژی استوار نگردیده است.

- ۵۲ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۹۵ - زیور عجم، صفحه ۱۰۳  
 ۵۳ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۲۰ - پس چه باید کرد، صفحه ۲۴  
 ۵۴ - اقبالیات فارسی، شماره اول، ۱۹۸۶-م، (۱۳۶۴ هـ ش) مقاله حیات سیاسی و اجتماعی غرب از نظر اقبال نوشته پرفسور محمد منور صفحه ۱۶۹ - انتشارات آکادمی اقبال پاکستان

- ۵۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۵۳ - جاوید نامه، صفحه ۶۵، قطعه شرق و غرب

- ۵۶ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۵۵ - جاوید نامه، صفحه ۶۷  
 ۵۷ - مقاصد اقبال، دکتر سید محمد عبدالله، صفحه ۱۶ - اردو بازار لاهور،

۱۹۸۱-م

- ۵۸ - کلیات اردوی اقبال - بال جبریل  
 ۵۹ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۲۳۳ - پیام مشرق، صفحه ۱۶۳  
 ۶۰ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۶۲ - جاوید نامه، صفحه ۱۷۴  
 ۶۱ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۰۲۴ - ارمغان حجاز فارسی، صفحه ۱۴۲  
 ۶۲ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۵۲ - جاوید نامه، صفحه ۶۴  
 ۶۳ - کیهان اندیشه، مقاله خود باختگی ... صفحه ۱۹  
 ۶۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۵۰ - جاوید نامه، صفحه ۶۲  
 ۶۵ - کلیات اردوی اقبال، صفحه ۸۱ - ضرب کلیم  
 ۶۶ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۲، ۱۳ و ۱۴ - اسرار خودی، صفحه ۱۲ و ۱۳ و ۱۴  
 ۶۷ - نطق افتتاحیه کنگره بین المللی اقبال تهران - آیت ا... سید علی خامنه‌ای  
 منتشر در کتاب شناخت اقبال صفحه ۲۴



۶۸ - کلیات اردوی اقبال - بال جبریل، منظومہ لینن به حضور خداوند

یورپ مین بہت روشنی علم و ہنر  
 حق یہ ہ کہ بہ چشمہ حیوان ہ یہ ظلمات  
 ظاہر مین تجارت ہ حقیقت مین جوا ہ  
 سود ایک کالا کھون کہ لیہ مرگ مفاجات  
 یہ علم یہ حکمت یہ تدبیر یہ حکومت  
 پیتہ ہین لہو دیتہ ہین تعلیم مساوات  
 بدکاری و عریانی و می خوری و افلس  
 کیا کم ہین فرنگی مدنیت کہ فتوحات  
 وہ قوم کہ فیضان سماوی سد ہو محروم  
 حد اس کہ کمالات کی ہ برق و بخارات  
 ہ دل کہ موت مشینوں کی حکومت  
 احساس مروت کو کچل دیتہ ہین آلات  
 کب دوبہ گاہ سرمایہ پرستی کا سیفہ  
 دنیا ہ تری منتظر روز مکافات

۶۹ - کلیات فارسی اقبال

۷۰ - دکتور سید محمد عبداللہ از اقبال شناسان معروف پاکستان (متولد ۱۹۰۶ - م)

مقاصد اقبال، صفحہ ۱۵، کتابخانہ علمی، اردو بازار لاہور ۱۹۸۱ - م

۷۱ - کلیات فارسی اقبال

۷۲ - کلیات اردوی اقبال، صفحہ ۵۳۰ - ضرب کلیم، صفحہ ۵۸

۷۳ - Sir W.W. Hunter مسلمانان ہند، صفحہ ۱۶۲



- ۷۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۶۸ - جاوید نامه، صفحه ۸۰
- ۷۵ - ترجمه فارسی ضرب کلیم خواجه عبدالحمید عرفانی، صفحه ۱۳۳
- ۷۶ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۶۰ - جاوید نامه، صفحه ۷۲
- ۷۷ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۵۵۹ - زیور عجم، صفحه ۱۶۷
- ۷۸ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۷۸ - جاوید نامه، صفحه ۱۹۷
- ۷۹ - اسلام و غرب، پرفسور دکتر خورشید احمد، ترجمه غلامرضا سعیدی  
دارالتبلیغ اسلامی تهران، خرداد ۱۳۴۷، پیشگفتار، صفحه ۱۲
- ۸۰ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۵۸ - پیام مشرق، صفحه ۱۸۸
- ۸۱ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۸۹ - جاوید نامه، صفحه ۲۰۱
- ۸۲ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۶۱ - جاوید نامه، صفحه ۱۷۳
- ۸۳ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۸۸ - پیام مشرق، صفحه ۱۸
- ۸۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۵۴ - جاوید نامه، صفحه ۶۶
- ۸۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۷۸ - پس چه باید کرد، صفحه ۸۲
- ۸۶ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۶۷ - جاوید نامه، صفحه ۱۷۹
- ۸۷ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۰۰ - پیام مشرق، صفحه ۱۳۰
- ۸۸ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۳۷ - پس چه باید کرد، صفحه ۴۱
- ۸۹ - نهضت های اسلامی صد ساله اخیر، نوشته استاد مرتضی مطهری،  
انتشارات صدر، صفحه ۵۰ و ۵۱
- ۹۰ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۹۳ - ارمغان حجاز، صفحه ۱۱
- ۹۱ - احیاء فکر دینی در اسلام، صفحه ۲۰۴
- ۹۲ - میزان اقبال - پرفسور محمد منور، صفحه ۱۰۲
- ۹۳ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۴۹ - زیور عجم، صفحه ۵۷
- ۹۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۲۰-۸۲۱ - پس چه باید کرد، صفحه ۲۴، ۲۵



۹۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۱۷ - زیور عجم، صفحه ۲۵

۹۶ - مجله ره آورد شماره ۲۴، فصلنامه پائیز و زمستان سال ۱۳۶۸ مقاله دکتر

محمد حسین سروش

۹۷ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۵۰ - جاوید نامه، صفحه ۶۲

۹۸ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۸۳ - پیام مشرق، صفحه ۲۱۳

۹۹ - کلیات فارسی اقبال

۱۰۰ - اسلام جدید در هندوستان، دکتر ویلفرد اسمیت، صفحه ۱۲۶-۱۲۸

۱۰۱ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۰۲۶ - ارمغان حجاز، صفحه ۱۴۴

۱۰۲ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۰۲۱ - ارمغان حجاز، صفحه ۱۳۹

۱۰۳ - یادنامه اقبال، مقاله اقبال و ناسیونالیسم غربی، صفحه ۶۹

۱۰۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۵۴۷ - ۵۴۸ - زیور عجم، صفحه ۱۵۵ و ۱۵۶

- اقبال در این قطعه از جدائی دین از سیاست اشاره‌ای دارد.

۱۰۵ - کلیات فارسی اقبال - جاوید نامه، صفحه ۷۸

۱۰۶ - غرب زدگی، جلال آل احمد صفحه ۵۷ و ۵۸، مقاله سرچشمه اصلی سیل

۱۰۷ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۵۲۱ - زیور عجم، صفحه ۱۲۹

۱۰۸ - ایضاً، غرب زدگی، صفحه ۱۴۴ و ۱۱۸ و ۱۰۹

۱۰۹ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۶۰ - پس چه باید کرد، صفحه ۶۴

۱۱۰ - اقبالیات فارسی سال ۱۹۸۷ میلادی - مقاله اقبال ستیزه گر با غرب دکتر

سید جعفر شهیدی

۱۱۱ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۱۰۲۷ - ارمغان حجاز، صفحه ۱۴۵

۱۱۲ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۴۰ - جاوید نامه، صفحه ۱۵۲

۱۱۳ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۶۹ - پس چه باید کرد، صفحه ۷۳ -

مناجات مرد شوریده در ویرانه غزنی



- ۱۱۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۱۳ - پس چه باید کرد، صفحه ۴۷
- ۱۱۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۸۰ - جاوید نامه، صفحه ۹۲
- ۱۱۶ - مقصود از جنیوا، ژنو و تاسیس جامعه ملل متفق است.
- ۱۱۷ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۴۲۲ - زبور عجم، صفحه ۳۰
- ۱۱۸ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۶۲ - جاوید نامه، صفحه ۷۴
- ۱۱۹ - کلیات فارسی اقبال
- ۱۲۰ - کلیات فارسی اقبال
- ۱۲۱ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۶۳ - پیام مشرق، صفحه ۱۹۳، قطعه، جمعیت اقوام
- ۱۲۲ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۹۴۲ - ارمغان حجاز، صفحه ۶۰
- ۱۲۳ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۴۶ - پس چه باید کرد، صفحه ۵۰ - "قطعه در حضور رسالت مآب"
- ۱۲۴ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۳۰ - پس چه باید کرد، صفحه ۳۴
- ۱۲۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۴۲ - پس چه باید کرد، صفحه ۴۶
- ۱۲۶ - کلیات اردوی اقبال، صفحه ۳۷۴ - بال جبریل، صفحه ۸۲ - "رباعیات"
- ۱۲۷ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۶۹ - جاوید نامه، صفحه ۸۱
- ۱۲۸ - احیاء فکر دین در اسلام، محمد اقبال، ترجمه احمد آرام صفحه ۱۸۲  
"مقاله اصل حرکت در ساختمان اسلام"
- ۱۲۹ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۵۳ - پیام مشرق، صفحه ۱۸۳
- ۱۳۰ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۶۶ - جاوید نامه، صفحه ۱۷۸
- ۱۳۱ - کلمه انظر، اشاره به آیه أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خَلَقَتْ  
می باشد، کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۳۹ - پس چه باید کرد، صفحه ۴۳
- ۱۳۲ - اسلام و غرب، خورشید احمد، ترجمه غلامرضا سعیدی، صفحه ۸۹



- ۱۳۳ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۳۹ - پس چه باید کرد، صفحه ۴۳
- ۱۳۴ - نه شرقی نه غربی، انسانی عبدالحسین زرین کوب، امیر کبیر - تهران  
۱۳۵۳، صفحه ۲۷
- ۱۳۵ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۶۶۰ - جاوید نامه، صفحه ۷۲، "قطعه  
حکومت الهی"
- ۱۳۶ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۷۶۷ - جاوید نامه، صفحه ۱۷۹
- ۱۳۷ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۸۴۰ - پس چه باید کرد، صفحه ۴۲
- ۱۳۸ - کلیات فارسی اقبال، صفحه ۳۴۳ - پیام مشرق، صفحه ۱۷۳
- ۱ - نخستین رویا روییهای اندیشه گران ایرانی با دورویه تمدن بورژوازی غرب،  
دکتر عبدالهادی حائری، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۷
- ۲ - اسلام و غرب، پرفسور دکتر خورشید احمد، ترجمه سید غلامرضا سعیدی،  
دارالتبلیغ اسلامی قم، شرکت انتشار خرداد ماه ۱۳۴۷
- ۳ - اسلام از نظرگاه دانشمندان غرب، ترجمه و حواشی علی اصغر حکمت،  
انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۵۷



۱۳۰۹

اقبال

اقبال اکادمی پاکستان